

تاریخ صدر اسلام

از دیدگاه قرآن و حدیث

(تفسیر موضوعی المیزان)

به اهتمام : سید مهدی امین

با نظارت : دکتر محمد بیستونی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ صدر اسلام: از جاهلیت تا هجرت به مدینه فاضله از دیدگاه قرآن و حدیث

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
تاریخ صدر اسلام: از جاهلیت تا هجرت به مدینه فاضله از دیدگاه قرآن و حدیث	۹
مشخصات کتاب	۹
فهرست مطالب	۹
تقدیم به	۱۳
متن تأییدیه حضرت آیة‌الله محمد یزدی	۱۴
متن تأییدیه حضرت آیة‌الله مرتضی مقتدایی	۱۴
متن تأییدیه حضرت آیة‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس	۱۴
مقدمه ناشر	۱۵
مقدمه مؤلف	۱۶
فصل اول: بستر ظهور اسلام (دوره جاهلیت عرب)	۱۸
دوره جاهلیت عرب و مشخصه‌های آن	۱۸
زندگی خانوادگی در ایام جاهلیت	۱۸
حکومت در جاهلیت	۱۹
اوضاع اجتماعی و عقیدتی عرب قبل از اسلام	۲۰
اختلافات طبقاتی قبل از ظهور اسلام	۲۰
آداب و احکام و معتقدات جاهلی	۲۲
زننده به گور کردن دختران در ایام جاهلیت	۲۳
زن در عقاید جاهلیت	۲۴
علم در جاهلیت	۲۴
ماه‌های حرام در جاهلیت	۲۵
تقویم دوره جاهلیت	۲۵
چهار ماه حرام	۲۶

۲۶	جایگاهی ماه‌های حرام در جاهلیت
۲۷	منشأ تغییر ماه‌های حرام در جاهلیت
۲۸	زیادتی در کفر
۲۸	بنیانگذار رسوم جاهلی در مکه
۲۹	قربانی‌های دوره جاهلیت
۲۹	بت‌های عصر جاهلیت
۳۰	فصل دوم: شروع دعوت اسلام
۳۰	دعوت عشیره رسول الله صلی الله علیه و آله
۳۱	صحنه اولین دعوت و رویارویی با قریش
۳۲	اظهار علنی براءت از مشرکین
۳۳	شرایط لازم برای دعوت دینی
۳۳	دستور دعوت بدون مسامحه و مداهنه
۳۴	دستور دعوت از طریق ترساندن
۳۴	دعوت عام و جهانی اسلام
۳۵	نامه پیامبر اسلام به شاهان
۳۶	فصل سوم: قریش، و معتقدات و گمراهی آن‌ها
۳۶	بررسی انواع کفر
۳۶	بررسی انواع کفر
۳۶	۱ - جحود و انکار ربوبیت خدا
۳۶	۲ - جحود بر معرفت
۳۷	۳ - کفران نعمت
۳۷	۴ - کفر ترک دستورات الهی
۳۷	۵ - کفر براءت
۳۷	کفار صدر اسلام

۳۸	رسول خدا در برابر کفار قریش
۴۰	وضع روحی و عناد کفار قریش
۴۲	قریش در خانه ابوطالب
۴۲	پیکار اسلام با بت پرستی
۴۴	روش توحیدی
۴۴	حجاب حایل بین رسول الله صلی الله علیه و آله و کفار
۴۵	مصایب موعود کفار مکه
۴۶	عجز قریش در مبارزه با قرآن
۴۷	دلیل هلاک نکردن قریش
۴۷	مقابله تاریخی اقوام کافر در برابر پیامبران
۴۸	ابراهیم و رسول الله، دو مبارز علیه کفار
۴۹	ارثیه یکتا پرستی در نسل ابراهیم
۴۹	دلیل عدم نزول قرآن بر اشراف قریش
۵۰	فصل چهارم: مسلمانان اولیه دوران شکنجه، مبارزه و مهاجرت
۵۰	آغاز دعوت علنی اسلام
۵۱	شکنجه مسلمانان اولیه
۵۲	ماجرای شکنجه و قتل سمیه و یاسر
۵۲	شکنجه به خاطر ایمان
۵۴	فشار مشرکین برای برگشت مسلمانان به کفر
۵۵	پاره کنندگان قرآن در صدر اسلام
۵۵	بریده باد دو دست ابی لهب
۵۶	مرا با آن کس که خلقش کردم واگذار!
۵۸	دستور اغماض نسبت به کفار اصلاح ناپذیر
۵۸	توطئه اخراج رسول الله صلی الله علیه و آله از مکه

۵۹	مهاجرت مسلمانان به حبشه
۶۱	ماجرای شب هجرت
۶۲	مقدمات هجرت، و پیمان با اوس و خزرج
۶۳	دوازده نقیب اوس و خزرج
۶۳	توطئه در دارالندوه
۶۵	شی که علی در بستر پیامبر خوابید!
۶۵	در تعقیب محمد صلی الله علیه و آله تا غار ثور
۶۶	مهاجران یثرب
۶۷	علی به یاد آن شب شعر می‌سراید!
۶۷	فصل پنجم: هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله
۶۷	آغاز هجرت به سوی مدینه
۶۸	جزئیاتی از هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله
۶۹	همراهی ابوبکر
۶۹	تعقیب تا غار
۶۹	اقامت در غار تا حرکت به مدینه
۷۰	پیام رسول الله صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام
۷۰	حوادث بین راه مدینه
۷۱	استقبال مدینه از رسول الله صلی الله علیه و آله
۷۱	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

تاریخ صدر اسلام: از جاهلیت تا هجرت به مدینه فاضله از دیدگاه قرآن و حدیث

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، سیدمهدی، ۱۳۱۶، -گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور : تاریخ صدر اسلام: از جاهلیت تا هجرت به مدینه فاضله از دیدگاه قرآن و حدیث (تفسیر موضوعی المیزان) /
به اهتمام سیدمهدی امین؛ با نظارت محمد بیستونی.
مشخصات نشر : قم: بیان جوان ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری : ۲۱۲ ص ۱۱ × ۵/۱۶ س.م.
فروست : تفسیر علامه [ج. ۳۰].
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۱۲۳-۴
وضعیت فهرست نویسی : فیا
یادداشت : کتاب حاضر بر اساس کتاب "المیزان فی تفسیرالقرآن" تألیف سیدمحمدحسین طباطبایی است.
یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر : المیزان فی تفسیرالقرآن.
موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق.
موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴
موضوع : اسلام -- تاریخ -- از آغاز تا ۴۱ ق.
شناسه افزوده : بیستونی محمد، ۱۳۳۷ -
شناسه افزوده : طباطبائی محمدحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیرالقرآن
شناسه افزوده : تفسیر علامه [ج. ۳۰].
رده بندی کنگره : BP۹۸/الف ۸۳ت ۷۳۰ ج. ۱۳۹۰
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۱۲
شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۱۶۲۳۷

فهرست مطالب

موضوع صفحه
تأییدیه آیه الله محمد یزدی رئیس شورایعالی مدیریت حوزه علمیه ۵۰۰۰
تأییدیه آیه الله مرتضی مقتدائی مدیریت حوزه علمیه قم ۶۰۰۰
تأییدیه آیه الله سید علی اصغر دستغیب نماینده خبرگان رهبری ۷۰۰۰
مقدمه ناشر ۸۰۰۰
مقدمه مؤلف ۱۲۰۰۰
فصل اول
بستر ظهور اسلام (دوره جاهلیت عرب ۱۷۰۰۰)

- دوره جاهلیت عرب و مشخصه‌های آن ۱۷۰۰۰
 - جامعه عرب جاهلی، و نفوذ رسوم همسایگان ۱۸۰۰۰
 - زندگی خانوادگی در ایام جاهلیت ۲۰۰۰۰
 - حکومت در جاهلیت ۲۲۰۰۰
- (۲۰۴)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

- اوضاع اجتماعی و عقیدتی عرب قبل از اسلام ۲۴۰۰۰
 - اختلافات طبقاتی قبل از ظهور اسلام ۲۷۰۰۰
 - آداب و احکام و معتقدات جاهلی ۳۱۰۰۰
 - زنده به گور کردن دختران در ایام جاهلیت ۳۵۰۰۰
 - زن در عقاید جاهلیت ۳۷۰۰۰
 - علم در جاهلیت ۴۰۰۰۰
 - ماه‌های حرام در جاهلیت ۴۲۰۰۰
 - تقویم دوره جاهلیت ۴۳۰۰۰
- (۲۰۵)

- چهار ماه حرام ۴۶۰۰۰
 - جایجائی ماه‌های حرام در جاهلیت ۴۷۰۰۰
- (۲۰۶)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

- منشأ تغییر ماه‌های حرام در جاهلیت ۴۹۰۰۰
- زیادتی در کفر ۵۱۰۰۰
- بنیانگذار رسوم جاهلی در مکه ۵۲۰۰۰
- قربانی‌های دوره جاهلیت ۵۴۰۰۰
- بت‌های عصر جاهلیت ۵۷۰۰۰

فصل دوم

- شروع دعوت اسلام ۶۱۰۰۰
 - دعوت عشیره رسول الله صلی الله علیه و آله ۶۱۰۰۰
- (۲۰۷)

- صحنه اولین دعوت و رویارویی با قریش ۶۴۰۰۰
 - اظهار علنی براءت از مشرکین ۶۶۰۰۰
- (۲۰۸)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

شرایط لازم برای دعوت دینی ۶۹۰۰۰

دستور دعوت بدون مسامحه و مداهنه ۷۱۰۰۰

دستور دعوت از طریق ترساندن ۷۴۰۰۰

دعوت عام و جهانی اسلام ۷۶۰۰۰

نامه پیامبر اسلام به شاهدان ۷۷۰۰۰

فصل سوم

قریش، و معتقدات و گمراهی آن‌ها ۸۱۰۰۰

بررسی انواع کفر ۸۱۰۰۰

(۲۰۹)

۱- جحود و انکار ربوبیت خدا ۸۲۰۰۰

۲- جحود بر معرفت ۸۲۰۰۰

(۲۱۰)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

۳- کفران نعمت ۸۳۰۰۰

۴- کفر ترک دستورات الهی ۸۴۰۰۰

۵- کفر براءت ۸۵۰۰۰

کفار صدر اسلام ۸۶۰۰۰

رسول خدا در برابر کفار قریش ۸۸۰۰۰

وضع روحی و عناد کفار قریش ۹۵۰۰۰

قریش در خانه ابوطالب ۱۰۱۰۰۰

پیکار اسلام با بت پرستی ۱۰۲۰۰۰

(۲۱۱)

روش توحیدی ۱۰۷۰۰۰

حجاب حایل بین رسول الله صلی الله علیه و آله و کفار ۱۱۰۰۰۰

(۲۱۲)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

مصایب موعود کفار مکه ۱۱۳۰۰۰

عجز قریش در مبارزه با قرآن ۱۱۵۰۰۰

دلیل هلاک نکردن قریش ۱۱۹۰۰۰

مقابله تاریخی اقوام کافر در برابر پیامبران ۱۲۰۰۰۰
ابراهیم و رسول الله، دو مبارز علیه کفار ۱۲۳۰۰۰
ارثیه یکتاپرستی در نسل ابراهیم ۱۲۵۰۰۰
دلیل عدم نزول قرآن بر اشراف قریش ۱۲۶۰۰۰
فصل چهارم

(۲۱۳)

مسلمانان اولیه

دوران شکنجه، مبارزه و مهاجرت ۱۲۹۰۰۰
(۲۱۴)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

آغاز دعوت علنی اسلام ۱۲۹۰۰۰
شکنجه مسلمانان اولیه ۱۳۳۰۰۰
ماجرای شکنجه و قتل سمیه و یاسر ۱۳۵۰۰۰
شکنجه به خاطر ایمان ۱۳۸۰۰۰
فشار مشرکین برای برگشت مسلمانان به کفر ۱۴۳۰۰۰
پاره کنندگان قرآن در صدر اسلام ۱۴۷۰۰۰
بریده باد دو دست ابی لهب ۱۴۸۰۰۰
مرا با آن کس که خلقش کردم واگذار ۱۵۱۰۰۰
(۲۱۵)

دستور اغماض نسبت به کفار اصلاح ناپذیر ۱۵۶۰۰۰
توطئه اخراج رسول الله صلی الله علیه و آله از مکه ۱۵۸۰۰۰
(۲۱۶)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

مهاجرت مسلمانان به حبشه ۱۶۰۰۰۰
ماجرای شب هجرت ۱۶۹۰۰۰
مقدمات هجرت، و پیمان با اوس و خزرج ۱۷۱۰۰۰
دوازده نقیب اوس و خزرج ۱۷۳۰۰۰
توطئه در دارالندوه ۱۷۶۰۰۰
شبی که علی در بستر پیامبر خوابید ۱۸۱۰۰۰
در تعقیب محمد صلی الله علیه و آله تا غار ثور ۱۸۳۰۰۰
مهاجرات یثرب ۱۸۵۰۰۰

(۲۱۷)

علی به یاد آن شب شعر می‌سراید ۱۸۸!۰۰۰

(۲۱۸)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فصل پنجم

هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله ۱۹۱ ۰۰۰

آغاز هجرت به سوی مدینه ۱۹۱ ۰۰۰

جزئیاتی از هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله ۱۹۴ ۰۰۰

خروج از محاصره قریش ۱۹۵ ۰۰۰

همراهی ابوبکر ۱۹۶ ۰۰۰

تعقیب تا غار ۱۹۶ ۰۰۰

اقامت در غار تا حرکت به مدینه ۱۹۸ ۰۰۰

(۲۱۹)

پیام رسول الله صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام ۱۹۹ ۰۰۰

حوادث بین راه مدینه ۲۰۱ ۰۰۰

استقبال مدینه از رسول الله صلی الله علیه و آله ۲۰۳ ۰۰۰

(۲۲۰)

تقدیم به

إِلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ

رَسُولِ اللَّهِ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَإِلَى مَوْلَانَا

وَمَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَإِلَى بَضْعِهِ

الْمُصْطَفَى وَبَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَإِلَى سَيِّدَتِي

شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَإِلَى الْأَيْمَةِ الشَّعْخَعَةِ

الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ لَا سِيَّمَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَوَارِثِ عُلُومِ

الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَالْمُدْخِرِ لِحَيَاءِ الْفَرَائِضِ وَمَعَالِمِ الدِّينِ ،

الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَالزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعِزَّ

الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَّ الْأَعْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا

وَأَهْلَنَا الضَّرُّ فِي غَيْبَتِكَ وَفِرَاقِكَ وَجُنَا بِيضَاعِهِ

مُزْجَاهٍ مِنْ وَلَائِكَ وَمَحَبَّتِكَ فَآوُفِ لَنَا الْكَئِيلَ مِنْ مَنِّكَ وَ

فَضْلِكَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرِهِ رَحْمَةً مِنْكَ

إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

(۴)

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورای عالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فروفرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن، فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هرکدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

(۵)

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن مجید مأنوس به‌طوری که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت بقیت‌الله‌اعظم ارواحنا فدا باشد.

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان المبارک ۱۴۲۷

(۶)

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهایی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها

می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هرکس عنوان و موضوع مدّ نظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیاً زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود. این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار قرآنی مفسّرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن‌پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

(۷)

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آن‌ها به دلیل پر حجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفاً برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیر ترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع جیبی کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، حقوق زن، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و...

(۸)

بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای سیدمهدی امین» می‌باشد. ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیه الله مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباحثات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) و مجمع‌البیان طبرسی (م ۵۴۸ ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوت علمی و مطلوبیت

مقدمه ناشر (۹)

روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر بکارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسر تنها در کنار هم گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبّری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر میزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از اندیشه و گرایش‌های اجتماعی طباطبائی برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و ده‌ها موضوع روز روی آورده و به‌طور عمیق مورد بحث و بررسی قرار داده است.

شیوه علامه به این شرح است که در آغاز چند آیه از یک سوره رامی آورد و آیه آیه، نکات لغوی و بیانی آن را شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی است می‌پردازد.

(۱۰) تاریخ صدر اسلام

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آن‌ها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای امین اقدام نموده‌ام.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران - بهار ۱۳۸۸

مقدمه ناشر (۱۱)

مقدمه مؤلف

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

این قرآنی است کریم

در کتابی مکنون

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ - ۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

در تقسیم‌بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر

(۱۲)

فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحاظ زمانی: کار انتخاب مطالب و فیش برداری و تلخیص و نگارش، از اواخر سال ۱۳۵۷ شروع و حدود ۳۰ سال دوام داشته، و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم

مقدمه مؤلف (۱۳)

اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین‌مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس‌الله سرّه الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدسیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرةالمعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرار گیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

(۱۴) تاریخ صدر اسلام

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکر این نکته لازم است که چون ترجمه تفسیر المیزان به صورت دو مجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰ جلدی منتشر شده بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد مورد نظر خود، صرف‌نظر از تعداد مجلدات بروید.

و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان، تأسیس شده باشد، و استاد مسلم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع

مقدمه مؤلف (۱۵)

جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگان هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست! و صلوات خدا بر محمد مصطفی و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیه‌الله طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر

شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

(۱۶) تاریخ صدر اسلام

فصل اول: بستر ظهور اسلام (دوره جاهلیت عرب)

دوره جاهلیت عرب و مشخصه‌های آن

قرآن مجید، روزگاری از جمعیت عرب را که به طور اتصال قبل از اسلام واقع شده بود، دوره «جاهلیت» نام داده است. این از آن جهت است که در آن روزگار به جای علم، جهل و به جای حق، یک سلسله آراء سفیهانه و باطل بر آنان حکومت می‌کرده است.

قرآن شریف خصوصیات آن را چنین بیان می‌کند:

- «يُظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ» - درباره خدا گمان ناهق که از سنخ افکار دوره جاهلیت بود، می‌برند! (۱۵۴/آل عمران)

(۱۷)

- «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ» - آیا حکم زمان جاهلیت را می‌خواهید؟ (۵/مائده)

- «آن دم که کفار تعصبی همانند تعصبات دوره جاهلیت به قلب خود راه دادند...» (۲۶/فتح)

- «خود را مانند دوره جاهلیت اولی نیارایید!» (۳۳ / احزاب) (۱)

جامعه عرب جاهلی، و نفوذ رسوم همسایگان

جامعه عرب در آن روزگار از طرف جنوب همجوار حبشه بود و مردم حبشه مسیحی بودند، و از طرف مغرب به امپراطوری روم، که آنان نیز مسیحی بودند، منتهی می‌شد. و از طرف شمال به ایران، که دین مجوس داشتند، محدود می‌شد. در نواحی دیگر، هند و مصر، که بت پرست بودند. در میان خود عرب‌ها نیز طوایفی از یهود زندگی می‌کردند. خود عرب‌ها دارای آیین بت پرستی بودند، و اغلب با زندگی قبیله‌ای سر می‌کردند.

۱- المیزان ج: ۷، ص: ۲۵۳.

(۱۸) تاریخ صدر اسلام

این اوضاع و شرایط، برای آنان یک جامعه بدوی و بی‌اساس، مخلوطی از آداب و رسوم یهود و نصاری و مجوس، به وجود آورده بود. مردم نیز در مستی و نادانی و بی‌خبری کاملی به سر می‌بردند.

خداوند متعال در قرآن شریف از آنان چنین یاد کرده است:

- «... آنان جز از گمان پیروی نکنند، و جز اندیشه باطل سرمایه‌ای ندارند!» (۳۶ / یونس)

این قبایل بیابان گرد زندگی پستی داشتند و پیوسته گرفتار جنگ و غارت و چپاول اموال و تجاوز به ناموس یکدیگر بودند. هیچ گونه امنیت و امانت‌داری و یا صلح و صفایی در بین آنان نبود... آنان که چنگالی تیزتر داشتند پیش می‌افتادند... ریاست از آن کسی بود که می‌توانست با زور ناحیه‌ای را تسخیر کند!

جامعه عرب جاهلی، و نفوذ رسوم همسایگان (۱۹)

زندگی خانوادگی در ایام جاهلیت

در بین «مردان» فضیلت این بود که بهتر خونریزی کنند، و تعصب جاهلی داشته باشند و متکبر و مغرور باشند؛ از ستمکاران پیروی نموده و حقوق ستمدیدگان را پایمال سازند؛ ظلم و تجاوز کنند و قماربازی و شرابخواری و زنا بکنند، مردار و خون و هسته خرما بخورند...!

«زنان» از مزایای انسانی محروم بودند، و به هیچ وجه مالک اراده و اعمال خود نبودند. میراث به آن‌ها نمی‌رسید. مردها بی‌حساب زن می‌گرفتند؛ و همان‌طور که یهودی‌ها و بعضی بت‌پرست‌ها عادت داشتند، در عین حال زن‌ها عادت داشتند خود را آرایش کنند و هر که را دوست دارند، به خود بخوانند.

زنا و بی‌ناموسی در بین آنان رایج بود، و حتی زن‌های شوهردار هم آلوده بودند، و بسا که در مراسم حج هم با بدن برهنه شرکت می‌کردند.

(۲۰) تاریخ صدر اسلام

«فرزندان» منتسب به پدران می‌شدند، ولی هنگام کودکی از ارث محروم بودند، و تنها فرزندان کبیر میراث را تصاحب می‌کردند.

از جمله چیزهایی که به ارث می‌بردند زن شخص متوفی بود.

به طور کلی دختران چه صغیر و چه کبیر، مانند پسران صغیر از ارث حقی نداشتند، الا این که اگر کسی می‌مرد و فرزندان صغیری از خود باقی می‌گذاشت، اشخاص زورمندی سرپرستی اموال یتیم را به عهده می‌گرفتند و اموال وی را می‌خوردند، و اگر این فرزند یتیم دختر می‌بود، با او ازدواج کرده و اموالش را تصاحب می‌کردند، و سپس او را طلاق گفته و رهایش می‌کردند. در این وضع آن دختر نه ثروتی داشت که سد جوع کند و نه کسی رغبت به ازدواج با او می‌کرد تا او را گرفته و خرجش را هم متحمل شود. مسئله غصب حقوق ایتام از بزرگ‌ترین حوادث شایع بین آنان بود، چه آن‌که دائما دست به گریبان جنگ‌ها و غارت‌ها و چپاول بودند، و طبعاً قتل و کشتار زیاد و ماجرای یتیمان بی‌سرپرست تکرار می‌شده است.

زندگی خانوادگی در ایام جاهلیت (۲۱)

از بدبختی‌های بزرگ فرزندان یکی هم این بود که سرزمین‌های خراب و اراضی بی‌آب و علف به سرعت گرفتار قحطی می‌شد و کار به جایی می‌رسید که مردم از ترس فقر و تنگدستی فرزندان خود را می‌کشتند.

در قرآن مجید ذکر این مورد در آیه ۱۵۱ سوره انعام رفته، و در آیه ۸ سوره تکویر خبر داده که آن‌ها دختران را زنده به گور می‌کردند، و در آیه ۱۷ سوره زخرف می‌فرماید که بزرگ‌ترین خبر ناگوار برای عرب جاهلی این بود که به او خبر دهند زنش دختر زائیده است!

حکومت در جاهلیت

از نظر «حکومت» در اطراف شبیه جزیره عربستان، گرچه شاهانی حکومت می‌کردند که تحت‌الحمایه همسایگان زورمند و نزدیک خود بودند، مثل ایران برای نواحی شمال، و روم برای نواحی مغرب، و حبشه برای نواحی مشرق، الا این که

(۲۲) تاریخ صدر اسلام

قسمت‌های مرکزی مانند مکه و یثرب و طائف و غیره در وضعیتی به سر می‌بردند که شبیه جمهوری بوده ولی جمهوری هم نبوده است، و قبایل در بیابان‌ها و حتی گاهی هم در شهرها توسط رؤسای قبیله اداره می‌شدند، و گاهی هم این وضع تبدیل به حکومت پادشاهی می‌شده است.

این هرج و مرج عجیبی بوده است که در بین هر جمعی از آنان به صورتی جلوه می‌کرده، و در هر ناحیه‌ای از سرزمین شبه جزیره

عربستان یا آداب و رسوم عجیب و عقاید خرافی آنان به وضعی در می‌آمد.

گذشته از این، همه آن‌ها گرفتار بلای بزرگ بی‌سواد بودن، تعلیم و تعلم حتی در شهرهای آنان وجود نداشته است، تا چه رسد به عشایر و قبایل! تمام این احوال و اعمال و عادات و رسوم که برای آنان ذکر کردیم از اموری هستند که از آیات قرآن و خطاب‌هایی که متوجه آن‌ها شده، به خوبی استفاده می‌شود. عبارتی

حکومت در جاهلیت (۲۳)

که همه این امور را می‌رساند، همان عبارت «جاهلیت» است که قرآن مجید این دوره را بدان نام گذاری کرده است. (۱)

اوضاع اجتماعی و عقیدتی عرب قبل از اسلام

عرب از همان قدیم‌الایام در شبه جزیره عربستان زندگی می‌کرد، سرزمینی بی آب و علف و خشک و سوزان، و بیشتر سکنه این سرزمین قبایل صحرانشین و دور از تمدن بودند، و زندگی‌شان با غارت و شبیخون اداره می‌شد.

عرب از یک سو، یعنی از طرف شمال شرقی به ایران، و از طرف شمال به روم، و از ناحیه جنوب به بلاد حبشه، و از طرف غرب به مصر و سودان متصل بود؛ و به همین

۱- المیزان ج: ۷، ص: ۲۵۳.

(۲۴) تاریخ صدر اسلام

جهت عمده رسوم توحش بود. در بین آن رسوم بعضاً اثری از آداب روم و ایران و هند و مصر قدیم نیز دیده می‌شد. مسئله پرستش در عرب این چنین بود که همه اقوام عرب، چه مردشان و چه زنشان، بت می‌پرستیدند، و عقایدی که درباره بت داشتند شبیه عقایدی بود که «صابئین» درباره ستاره و ارباب انواع داشتند. چیزی که هست، اصنام عرب بر حسب اختلافی که قبایل در هواها و خواسته‌ها داشتند، مختلف می‌شد.

ستارگان و ملائکه را به خیال این که دختران خدایند، می‌پرستیدند. از ملائکه و ستاره، صورت‌هایی در ذهن ترسیم کرده و بر طبق آن صورت‌ها، مجسمه‌هایی می‌ساختند که از سنگ یا چوب بود.

هواها و افکار مختلفشان بدان جا رسید که «بنی حنیفه» به طوری که از ایشان نقل شده، بتی از خرما و کشک و روغن و آرد درست کرده و سال‌ها آن را پرستیدند، و

اوضاع اجتماعی و عقیدتی عرب قبل از اسلام (۲۵)

آن‌گاه که دچار قحطسالی شدند خدایشان را خوردند. شاعری در این باره چنین سروده: - قبیله بنی حنیفه در قحطی، از گرسنگی پروردگار خود را خوردند، و نه از پروردگار خود حذر کردند، و نه از سوء عاقبت این کار پروا نمودند! بسا می‌شد که مدتی سنگی را می‌پرستیدند، ولی همین که به سنگی زیباتر می‌رسیدند سنگ اول را دور انداخته و سنگ دومی را خدای خود می‌ساختند. و اگر چیزی پیدا نمی‌کردند برای پرستش مقداری خاک جمع کرده و گوسفند شیردهی را می‌آوردند و شیرش را روی خاک می‌دویدند، و از آن گل بتی می‌ساختند و بلافاصله اطراف همان بت طواف می‌کردند! (۱)

۱- المیزان ج: ۴، ص: ۹۴. بحث تاریخی

(۲۶) تاریخ صدر اسلام

اختلافات طبقاتی قبل از ظهور اسلام

کشورهای مجاور عرب جاهلی را روم و ایران و حبشه و هند و دیگران تشکیل می‌دادند، که قرآن به طور اختصار درباره آنان

صحبت کرده است. از بین آنان کسانی که اهل کتاب بودند، یعنی یهود و نصاری، و آن‌ها که در حکم اهل کتاب بودند، اجتماعشان در سایه دیکتاتوری و قلدری‌های فردی پادشاهان و رؤسا و امرا و کارگزاران آن‌ها، اداره می‌شد، و طبعاً جامعه آنان به دو طبقه تقسیم می‌گردید: یک طبقه فرمانروای خودمختار که با جان و مال و عرض مردم بازی می‌کردند، و یک طبقه دیگر محکوم و برده و ذلیل بودند، و جان و مال و آبرویشان در امان نبود. آن‌ها از خود آزادی اراده نداشتند، مگر آن که اراده آن‌ها با اراده فرمانروایشان منطبق می‌گشت.

«طبقه حاکم» احیاناً نیز جلب نظر علمای دین و کارگزاران شریعت را هم کرده و با آنان می‌ساختند، و پایگاه دل و فکر مردم را هم تصرف می‌کردند، و بدین ترتیب در اختلافات طبقاتی قبل از ظهور اسلام (۲۷)

حقیقت بر دین و دنیای مردم حکومت می‌کردند، و هر طور که می‌خواستند در امر دین توسط زبان و قلم دانشمندان، و در امر دنیا با شمشیر و تازیانه حکمرانی می‌کردند.

«طبقه محکوم» هم بین خود از نظر قدرت و ثروت بر دو دسته تقسیم می‌شدند - در عین حالی که بر طبق مثل معروف «الناس علی دین ملوکهم»، اصولاً روش‌های یک ملت همان روش‌ها و سنت‌هایی است که پادشاهان اجرا می‌کنند، و آیین خود می‌دانند - یک دسته ثروتمندان عیاش، و دسته دیگر ناتوان و بردگان، و همین طور یک دسته خدای منزل و دسته دیگر یعنی زن و فرزند بندگان آنان؛ یک دسته مردان، که در تمام شئون زندگی آزادی عمل و اراده داشتند، و دسته دیگر بانوان، که از همه چیز محروم و پیرو حرف مردان و خدمتگزاران بی‌اراده آنان بودند.

این واقعیت‌های تاریخی از آیات قرآنی زیر استفاده می‌شود:

- «ای اهل کتاب! رو آورید به سوی کلمه‌ای که بین ما و شما یکسان باشد، و آن

(۲۸) تاریخ صدر اسلام

این است که جز خدا را عبادت نکنیم، و چیزی را شریک وی قرار ندهیم، و بعضی از ما دیگری را به جای خدا به ربوبیت نگیرید...!» (۶۴ / آل عمران)

(همین آیه را پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در نامه‌ای که به هرقل امپراتور روم فرستاد، ذکر کرد، و گویا به پادشاهان مصر و حبشه و ایران و نجران هم آن را نوشته است.)

- «ای مردم، شما را از زن و مردی آفریدیم، دسته دسته و قبیله قبیله قرارتان دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.» (۱۳ / حجرات)

آیه زیر در سفارش به ازدواج با دوشیزگان و کنیزان چنین می‌فرماید:

- «بعضی از شما از بعضی دیگر هستید (یعنی همه از یک جنس هستید)، پس آنان را با اذن اهلشان به نکاح خود در آورید!» (۲۵ / نساء)

- «من عمل هیچ عمل‌کننده‌ای از شما را، زن یا مرد، ضایع نمی‌گذارم، بعضی شما

اختلافات طبقاتی قبل از ظهور اسلام (۲۹)

از بعضی دیگر (و از یک جنسید!)» (۱۹۵ / آل عمران)

این‌ها و سایر آیاتی در قرآن هست که واقعیت‌های تاریخی گفته‌شده را به طور کلی نشان می‌دهند.

اما «غیر اهل کتاب» یعنی بت‌پرستان و کسانی که در حکم آنان بودند، وضعیتی بدتر از اهل کتاب داشتند، و آیاتی که مشتمل استدلالاتی علیه آنان می‌باشد، از هرزگی و زیان‌کاری آنان در تمام شئون زندگی پرده‌برداری نموده است. در آیه ۱۰۹ سوره انبیاء

می‌فرماید:

«در زبور بعد از ذکر نوشتیم: وارث زمین‌بندگان صالح من خواهند بود! همانا در این قرآن تبلیغی برای عبادت‌کنندگان هست! نفرستادیم تو را مگر آن که برای اهل عالم رحمت باشی! بگو:

– به من وحی شده که خدای شما خدای یگانه است! آیا تسلیم او خواهید شد؟

(۳۰) تاریخ صدر اسلام

اگر روی گردانیدند، بگو که من شما را به راه راست آگاه کردم!»

و در آیه ۱۹ سوره انعام می‌فرماید:

– «این قرآن به من وحی شد، تا شما و هر که را که این قرآن به او برسد، انذار کنم!» (۱)

آداب و احکام و معتقدات جاهلی

«ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِيَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ...» (۱۰۳ / مائده)

قرآن شریف از آداب و احکام زمان جاهلیت اعراب نمونه‌هایی نقل می‌کند که برخی از سردمداران آن‌ها از طرف خود جعل کرده و آن را به ادیان الهی نسبت داده بودند.

۱- المیزان ج: ۷، ص: ۲۵۷.

آداب و احکام و معتقدات جاهلی (۳۱)

از این رسوم که در جامعه آن روز متداول بود و مردم آن را رعایت می‌کردند، یکی مورد زیر است که در مورد چارپایان به کار می‌بردند:

آیه شریفه می‌فرماید:

– «خداوند درباره بَحیره و سَائِبَه و وَصِيلَه و حَامی احکامی مقرر نکرده است، لکن آن‌هایی که کافر شدند بر خدا به افتراء دروغ می‌بندند، و بیشتر آن‌ها در نمی‌یابند!» (۱۰۳ / مائده)

اصناف چهارگانه چارپایانی هستند که مردمان عصر جاهلیت برای آن‌ها احتراماتی قائل بوده‌اند، و به همین منظور احکامی برای آن‌ها جعل کرده بودند. در این آیه شریفه، خدای تعالی می‌فرماید: «این احکام از ناحیه من نیست!»

این نفی، در حقیقت، نفی خود آن چارپایان نیست، بلکه نفی احکام و مشروعیت آن احکام است که در جاهلیت تشریع کرده بودند.

(۳۲) تاریخ صدر اسلام

این احکام به خاطر این جعل شده بود که یک نحوه احترام برای آن‌ها قائل شوند و رعایت حال آن‌ها را بکنند و نوعی آزادی به آن‌ها بدهند.

از این چهار صنف، سه تای آن از جنس شتر (بحیره و سائبه و حامی) و یکی گوسفند (وصيله) می‌باشد.

بَحیره: ماده شتری بود که پنج شکم زائیده و شکم پنجم آن نر بود. رسم این بود که گوش‌های این بچه شتر پنجمی را پاره کرده و شکاف فراخی می‌دادند. رسمشان این بود که بر پشت آن سوار نمی‌شدند و آن را نمی‌کشتند، و از باب احترام از هیچ آب و علفی منع نمی‌کردند. پیادگان هر چه هم خسته می‌شدند، بر پشت آن سوار نمی‌شدند.

سَائِبَه: شتری بود که به دست خود نذر می‌کردند و از خدمت معاف می‌کردند، سائبه را اغلب برای جلب رضایت بت‌ها آزاد می‌کردند، و هر چیزی که برای بت نذر می‌کردند آن را به خدام بت‌کده می‌دادند و آن‌ها نیز شتران و سایر منافع و نذورات را

به مصرف این سیل ها (مسافران درمانده) و سایر فقرا می‌رساندند.

آداب و احکام و معتقدات جاهلی (۳۳)

وَصِیْلَه: وصیله از جنس گوسفند است. رسم مردم جاهلیت چنان بود که هرگاه گوسفندی بره ماده می‌زائید آن را نگه می‌داشتند و اگر نر می‌زائید آن را وقف برای بت‌های خود می‌کردند. هرگاه دوقلو می‌زائید و یکی نر و دیگری ماده بود هر دو را وقف می‌کردند، و بره نر را به این اعتبار که در احترام با توأم خود وصل شده «وَصِیْلَه» می‌نامیدند و ذبحش نمی‌کردند.

حامی: شتر نر را می‌گفتند، و عرب را رسم چنین بوده که اگر ماده شتری از صلب و نطفه شتر نری ده شکم بچه می‌آورد آن شتر را مبارک می‌شمردند، بر آن سوار نمی‌شدند، از هیچ آب و علفی منعش نمی‌کردند.

اختلافی در این آداب و رسوم به نسبت سلیقه‌های اقوام و قبایل مختلف وجود داشت، ولی به هر تقدیر آیه شریفه در این مقام است که خدای تعالی را منزّه

(۳۴) تاریخ صدر اسلام

از جعل چنین احکامی کرده باشد، و این گونه احکام را که مردم خرافی از پیش خود برای این چهار صنف از چارپایان تراشیده و به خدا نسبت می‌دادند، از خدای سبحان سلب نماید! (۱)

زنده به گور کردن دختران در ایام جاهلیت

«وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا...» (۵۸ و ۵۹ / نحل)

قرآن کریم نقل می‌کند که در عصر جاهلیت وقتی به مرد خانه مژده می‌آوردند که همسرت دختر آورده، رویش از خشم سیاه می‌شد، و خشم خود را فرو می‌برد.

یعنی از بدی مژده‌ای که آورده شده، و از فشار افکار عمومی که آن را بد

۱- المیزان ج: ۱۱، ص: ۲۶۵.

زنده به گور کردن دختران در ایام جاهلیت (۳۵)

می‌پنداشتند، پنهان گشته و به فکر فرو می‌رفتند، که آیا نگهش دارند و ذلت و خواری دخترداری را تحمل کنند و یا زنده زنده در خاک پنهانش سازند، هم‌چنان که عادت همه‌شان درباره دختران متولد شده این بود!

به طوری که گفته‌اند: قبل از این که همسرشان بزاید، چاله‌ای می‌کنند و آماده می‌ساختند، و همین که می‌فهمیدند فرزندشان دختر است، در آن چاله انداخته و رویش را خاک می‌ریختند، تا زیر خاک جان بدهد. این عمل را از ترس فقر دختران مرتکب می‌شدند که مبادا در اثر نداری مجبور شوند به کسی که هم‌شان آنان نیست، شوهر کند.

اولین باری که این رسم غلط عملی شد، در واقعه جنگ بنی تمیم با کسرای ایران بود، که در آن جنگ عده‌ای از زنان قبیله اسیر لشکر کسری شدند، و به اسیری به دربار کسری بردند، و در آن‌جا دختران را به عنوان کنیز نگه داشتند و پس از مدتی که میان دو طرف صلح برقرار شد، بنی تمیم اسیران خود را مطالبه کردند، و دربار کسری آنان

(۳۶) تاریخ صدر اسلام

را مخیر کرد که می‌خواهند به قبیله خود بروند و یا در دربار بمانند. عده‌ای از دختران از برگشتن به قبیله خودداری نمودند و مردان قبیله غضبناک شدند و تصمیم گرفتند از این پس اگر دختردار شدند زنده زنده دفنشان کنند، و همین کار را کردند، و قبایل دیگر نیز از آن‌ها یاد گرفتند، و کم‌کم جریان در همه‌جا منتشر شد و دخترکشی باب گردید! (۱)

زن در عقاید جاهلیت

«وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ...!» (۵۷ تا ۶۰ / نحل)

مشرکین پاره‌ای از آل‌هه خود را زن می‌پنداشتند، و می‌گفتند: این‌ها دختران خدایند، هم‌چنان که گفته شده قبیله خزاعه و کنانه عقیده داشتند که ملائکه دختران خدایند. وثنی‌های برهمنی و بودائی و صابئی الهه بسیاری از ملائکه و جن را می‌پرستیدند که ۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۱۵۳.

زن در عقاید جاهلیت (۳۷)

به اعتقاد آنان همه ماده بودند، و معتقد بودند که دختران خدایند. خدای سبحان هم در قرآن کریم فرموده:

«مَلَأْنَاهُ بِمَا نَعَمَّ اللَّهُ عَلَيْهَا وَاتَّخَذَ جَنَاحَیْهَا ذَوْنًا مِثْلَ بَعْلَازَیْنِ» (۱۹ / زخرف)

همچنین قرآن شریف نقل فرموده که آن‌ها میان خدا و جن‌ها خویشاوندی قرار دادند!؟ (۱۵۸ / صافات)

اصل این اعتقاد قدیمی است که در آراء قدماى وثنیت هند و مصر و بابل و روم وجود داشته است.

اگر در اصول آراء بت‌پرستان دقت کنیم خواهیم دید که این فرقه ملائکه را که به زعم آنان منشأ جوه خیر عالمند، و اجنه را که باز به زعم آن‌ها مرجع شرور عالمند، الهه خود می‌پنداشتند و می‌پرستیدند، ملائکه را به امید خیرشان و اجنه را از ترس شرشان! این مبادی عالی که به ظاهر قوای کلی‌اند به زعم مشرکین دو قسم بوده‌اند: یکی فاعل و دیگری منفعل.

(۳۸) تاریخ صدر اسلام

آن‌گاه مشرکین اجتماع این دو فریق را نکاح و ازدواج می‌نامیدند. قسم فاعل را پدر، و قسم منفعل را مادر، و حاصل اجتماع آن دو را فرزند می‌خواندند.

فرزند را هم دو قسم می‌دانستند: یک دسته پسر، و دسته‌ای دیگر دختر.

بعضی از الهه خود را مادران و دختران، و یا پدران و پسران نام می‌نهادند.

پس اگر بعضی از وثنی‌های عرب می‌گفتند: ملائکه همه‌شان دختران خدایند، در این حرف از قدماى وثنیت تقلید می‌کردند، و آن هم تقلیدی جاهلانه که به آراء آنان آشنایی نداشتند. و این که خدای تعالی فرمود:

- «بِرَّاءِ خُودِشَانِ هَر چِه هُوس دَارَنْد، قَرَار می‌دهَنْد!» (۵۷ / نحل)

منظور این است که دختران را برای خدا قرار می‌دادند و برای خودشان هر چه می‌خواستند، قرار می‌دادند، یعنی پسران را برای خود قرار می‌دادند و به همین جهت

زن در عقاید جاهلیت (۳۹)

دختران را زنده به گور می‌کردند. حاصل آن که هر چه برای خود نمی‌پسندیدند برای خدا می‌پسندیدند. (۱)

علم در جاهلیت

«... فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ...» (۸۳/ مؤمن)

خدای تعالی می‌فرماید: «آن‌ها نیز هر وقت رسولانشان معجزات روشن می‌آوردند، گوششان بدهکار نبود، و سرگرم دانش خود بودند!»

مراد از دانش جاهلیت و کفار قبل از اسلام و کفار امت‌های پیشین، اطلاعاتی است که از زینت زندگی دنیا، و فنون و دوز و کلکی است که برای به دست آوردن آن داشتند.

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۱۵۰.

(۴۰) تاریخ صدر اسلام

در جای دیگر می‌فرماید:

- «تنها ظاهری از زندگی دنیا می‌دانند، و اما از آخرت غافلند!» (۷ / روم)

- «پس، دیگر به اینان مپرداز، که از ذکر ما روی گردانده‌اند، و به جز زندگی دنیا نمی‌خواهند، چون علم‌شان همین مقدار

است!» (۲۹ و ۳۰ / نجم)

مراد به فرح و خوشحالی آنان از علمی که دارند، غرور و خودپسندی ناشی از زرنگی و علم ظاهری است، که در اداره

زندگی خود دارند، و خودباختگی در مقابل این اطلاعات و زرنگی‌ها باعث شد که از معارف حقیقی که به وسیله رسولان

خدا عرضه می‌شود، اعراض کنند و آن را چیزی نشمارند و مسخره کنند. (۱)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۴۹.

علم در جاهلیت (۴۱)

ماه‌های حرام در جاهلیت

«إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ!» (۳۶ و ۳۷ / توبه)

در زمان جاهلیت ماه‌های ذی‌القعدة و ذی‌الحجه و محرم و رجب دارای حرمت بودند و آن‌ها را ماه‌های حرام می‌نامیدند، ولی هر

موقع که مسئله‌ای خاص پیش می‌آمد حرمت یک از آن‌ها را به ماه بعد منتقل می‌کردند، و کارهایی که در آن ماه بخصوص حرام

بود، انجام می‌دادند.

قرآن مجید در آیه فوق حرمت ماه‌های حرام چهارگانه فوق‌الذکر را تثبیت فرمود و قانون تأخیر حرمت یکی از این ماه‌ها که از

قوانین دوره جاهلیت بود، لغو اعلام کرد.

خدای تعالی می‌فرماید:

- «به‌درستی که عدد ماه‌ها نزد خدا دوازده ماه است، در همان روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید در کتاب او چنین بوده‌است، از

این دوازده‌ماه، چهار ماه حرام است، و این است دین قویم!»

(۴۲) تاریخ صدر اسلام

- «پس در آن چهار ماه به یکدیگر ظلم نکنید! و با مشرکین همگی‌شان کارزار کنید، همان‌طور که ایشان با همه شما سر

جنگ دارند! و بدانید که خدا با پرهیزکاران است!

قانون‌ساختگی نسیء گناهی است، علاوه بر کفر، و کسانی که کافر شدند به‌وسیله آن گمراه می‌شوند، یک‌سال آن

ماه‌ها را حرام می‌کنند، و یک‌سال حلال، تا باعده ماه‌هایی که خدا حرام کرده مطابق شود! پس این عمل باعث می‌شود که حلال کنند

چیزی را که خدا حرام کرده است، آری! اعمال بدشان در نظرشان جلوه کرده، و خداوند قوم کافران را هدایت نمی‌کند!»

تقویم دوره جاهلیت

کلمه «ماه و سال و هفته» از لغاتی است که عموم مردم از قدیمی‌ترین اعصار آن‌ها را می‌شناختند. و چنین به نظر می‌رسد که بعضی

از این اسامی باعث پیدایش بعض دیگر شده‌است. به‌طور مسلم، اول انسان به‌فصول چهارگانه سال توجه کرده، و سپس به تقسیمات

این فصول پی برده است.

تقویم دوره جاهلیت (۴۳)

چهار فصلی که محسوس انسان است، همان سال شمسی است، ولی مردم سال قمری را که محسوس تر است و عالم و جاهل می‌تواند با نگاه به ماه زمان را تعیین کند، بهتر می‌شناسند.
این که فرمود:

«عدد ماه‌ها نزد خدا دوازده است»-

ناظر است به ماه‌های قمری که دارای منشأ حسی است، و اسلام چهار ماه از ماه‌های قمری را حرام دانسته است.

منظور از این که فرمود: «فی کتابِ اللَّهِ»

دلیل است بر این که عده نامبرده در آیه عده‌ای است که هیچ تغییر و اختلافی در آن راه ندارد، چون نزد خدا و در کتاب خدا دوازده است.

(۴۴) تاریخ صدر اسلام

دوازده گانه بودن ماه حکمی است نوشته شده در کتاب تکوین!

واضح است که ماه‌های شمسی از قراردادهای بشری است، گو این که فصول چهارگانه و سال شمسی خود تکوینی است، ولی ماه‌های آن صرف اصطلاح است، به خلاف ماه‌های قمری که یک واقعیت تکوینی است، و به همین جهت آن دوازده ماهی که دارای اصل ثابت است، همان دوازده ماه قمری است نه شمسی.

بنابراین، آیه را می‌توان چنین معنا کرد که:

- شماره ماه‌های سال دوازده ماه است، که سال از آن ترکیب می‌یابد، و این شماره‌ای است در علم خدای سبحان، و شماره‌ای است که کتاب تکوین و نظام آفرینش از آن روزی که آسمان‌ها و زمین خلق شده، و اجرام فلکی به راه افتاده، و پاره‌ای از آن‌ها به دور کره زمین به گردش درآمده‌اند، آن را تثبیت کرده است.

به همین جهت می‌توان گفت:

تقویم دوره جاهلیت (۴۵)

- ماه‌های قمری و دوازده گانه بودن آن اصل ثابتی از عالم خلقت دارد!

چهار ماه حرام

کلمه «حرام» به معنای هر چیز ممنوع است. مقصود از آن چهار ماهی که حرام است به دلیل نقلی قطعی ماه ذی‌القعدة، ذی‌الحجه، محرم و رجب است (که جنگ در آن‌ها ممنوع شده است).

این تحریم، تحریم تشریعی است، و منظور از این تحریم این است که مردم در این ماه‌ها از جنگیدن با یکدیگر دست بکشند، و امنیت عمومی همه جا حکمفرما شود، تا به زندگی خود و فراهم آوردن وسایل آسایش و سعادت خویش برسند و به عبادت و طاعات خود پردازند.

این حرمت از شریعی است که ابراهیم علیه‌السلام تشریع فرموده بود، و عرب آن را حتی در دوران جاهلیت که از دین توحید بیرون بوده، و بت می‌پرستیدند، محترم می‌داشتند.

(۴۶) تاریخ صدر اسلام

جایگاه ماه‌های حرام در جاهلیت

در جاهلیت قانونی داشتند به نام «نسیء»، و آن این بود که هر وقت می‌خواستند این چهار ماه و یا یکی از آن‌ها را با ماه دیگری تعویض می‌کردند، مثلاً به جای محرم، صفر را حرام می‌کردند، و در محرم که ماه حرام بود به جنگ و خونریزی می‌پرداختند، و این قانون را آیه دوم فوق‌الذکر بیان می‌کند.

تحریم چهار ماه از ماه‌های قمری، خود دین و قانونی است که مصالح بندگان را تأمین و تضمین می‌کند و خداوند فرموده: «ذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمِ!» (۳۶ / توبه)

مفهوم آیه این است که به خاطر حرام شدن این چهار ماه از طرف خدا، حرمتش را نگه دارید، و در آن‌ها به خود ستم نکنید! پس نهی از ظلم کردن در این چند ماه دلیل بر عظمت و مؤکد بودن احترام آن‌هاست.

جایجائی ماه‌های حرام در جاهلیت (۴۷)

این نهی با این که از نظر لفظی نهی از همه انواع ظلم و معصیت‌هاست، ولی سیاق آیه قرینه است بر این که مقصود اهم از آن - نهی از قتال و جنگ در این چند ماه است!

در زمان جاهلیت، نزد عرب به «ماه محرم» می‌گفتند «صفر اول» و به خود «ماه صفر» می‌گفتند: «صفر ثانی» و جنگ را در ماه صفر اول حرام می‌دانستند. هر گاه پیش آمدی می‌کرد و می‌خواستند در آن ماه جنگ کنند. حرمت آن را به «صفر ثانی» به تأخیر می‌انداختند، و در «صفر اول» جنگ را انجام می‌دادند، و به این عمل «نسیء» می‌گفتند.

وقتی اسلام آن عمل را حرام کرد و از «نسیء» جلوگیری فرمود، «صفر اول» معروف به «شهر الله الحرام» شد که بعدها فقط به نام «محرم» مشهور گشت. (۱)

۱- المیزان ج: ۶، ص: ۷۳.

(۴۸) تاریخ صدر اسلام

منشأ تغییر ماه‌های حرام در جاهلیت

از روایات اسلامی بر می‌آید که عرب نسبت به حرمت ماه‌های حرام یعنی رجب و ذی‌القعدة و ذی‌الحجه و محرم معتقد بودند، و چون پاره‌ای از اوقات از ننگیدن چند ماه پشت سر هم به زحمت می‌افتادند، لذا به بعضی از بزرگان قوم «کنانه» مراجعه کردند تا او ماه سوم را برایشان حلال کند، او در یکی از ایام حج در منا در میان ایشان خطبه می‌ایستاد و اعلام می‌کرد که من ماه محرم را برای شما حلال نموده و حرمتش را تا رسیدن صفر تأخیر می‌اندازم. مردم پس از این اعلام می‌رفتند و به کار قتال با دشمنان می‌پرداختند، و آن‌گاه در سال دیگر باز حرمت محرم را بر می‌گرداندند و دست از جنگ می‌کشیدند، و این عمل را «نسیء» می‌نامیدند.

منشأ تغییر ماه‌های حرام در جاهلیت (۴۹)

قبل از اسلام، عرب محرم را «صفر اول» و صفر را «صفر دوم» می‌نامیدند، و می‌گفتند: «صفرین»، هم‌چنان که به دو ربیع می‌گفتند: «ربیعین»، و جمادی‌ها را می‌گفتند: «جمادین». کلمه «نسیء» تنها شامل «صفر اول» می‌شد، و از صفر دوم نمی‌گذشت.

پس از آن که اسلام حرمت «صفر اول» را امضاء نمود، از آن به بعد آن را «شهر الله محرم» نامیدند، چون استعمال این اسم زیاد بود لذا آن را تخفیف داده و گفتند: «محرم» و از آن به بعد اسم صفر مختص به صفر دوم گردید. پس در حقیقت کلمه «محرم» از اسم‌هایی است که در اسلام پیدا شده است. در روایات اسلامی آمده است:

مردی از قبیله بنی‌کنانه به نام «جُنادة بن عَوْف» و به کنیه «أَبی أَمَامَه» کارش این بود که ماه‌ها را حلال و حرام می‌کرد، و چون بر عرب دشوار بود که سه ماه پشت سر هم دست از جنگ بکشند و به یکدیگر غارت نبرند، لذا هر وقت می‌خواستند به قومی حمله

برند او بر می‌خواست و در همان جا مردم را مخاطب قرار داده و می‌گفت: من محرم را حلال و به جای آن صفر را حرام کردم! پس از این اعلام به قتال و کارزار (۵۰) تاریخ صدر اسلام

می‌پرداختند، و چون محرم تمام می‌شد و صفر می‌رسید، نیزه‌ها را بر زمین گذاشته و دست از جنگ می‌کشیدند. سال دیگر باز جناده بر می‌خواست و اعلام می‌کرد که من صفر را حلال و محرم را حرام کردم، و بدین وسیله عدد ماه‌های حرام را تکمیل می‌کرد. (نقل از در منثور)

زیادتی در کفر

آیه «يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا...» (۳۷ / توبه) یعنی دیگران ایشان را گمراه نمودند، دلالت و یا حداقل اشعار دارد بر این که - یک شخص معین عرب جاهلیت را گمراه نموده، و این رسم غلط را در میان آنان باب کرده است. کتب تاریخ هم این شخص را یک نفر از قبیله «کنانه» ذکر کرده که متصدی این امر بوده است. آیه «إِنَّمَا النَّسِيَاءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ...» (۳۷ / توبه) نشان می‌دهد، این عمل از آنجایی که یک نوع تصرف در احکام الهی است، و از آنجایی که مردمان جاهلیت مشرک و زیادتی در کفر (۵۱)

به خاطر پرستش بت، کافر بودند، لذا خدای تعالی این عمل آن‌ها را زیادتی در کفر نامیده است. ضمناً عرب‌ها اگر حرمت یکی از ماه‌های حرام را به تأخیر می‌انداختند فقط منظورشان این بوده که دستشان در قتال با یکدیگر باز باشد، نه این که حج و زیارت خانه خدا را که مخصوص به بعضی از آن ماه‌هاست به ماه دیگری بیندازند. (۱)

بنیانگذار رسوم جاهلی در مکه

روایات اسلامی فردی را که در دین ابراهیم و اسماعیل انحراف ایجاد کرده و رسوم و احکام جاهلیت و بت‌پرستی را از جانب خود تشریع و جعل نموده، «عمروبن لحي» معرفی کرده است. ۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۱۱۹.

(۵۲) تاریخ صدر اسلام در مجمع البیان از ابن عباس، از قول رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: - اولین کسی که بر مکه مسلط شد و در دین اسماعیل دست انداخت، و بت‌ها و صنم‌ها نصب کرد، همانا «عمروبن لحي بن قمعنه بن خندف» بود. و این همان کسی است که شکافتن گوش بحیره و نذر کردن سائبه و وصل کردن وصیله و حمایت از حامی را دایر کرد... در روایت دیگر است که فرمود:

- این مرد (عمروبن لحي) از طائفه «بنی کعب» بوده است، و دایر کننده رسم «بحیره» مردی از «بنی مُدَلَج» بود. رسول الله صلی الله علیه و آله درباره کیفر این بنیانگذار بت‌پرستی و رسوم جاهلی در مکه فرموده است: - ... من او را در آتش دوزخ دیده‌ام، و دیدم که قَصَب (حلقوم) او را در آتش بنیانگذار رسوم جاهلی در مکه (۵۳)

می‌کشیدند و بویی از حلقوم او برمی‌خواست که اهل دوزخ را اذیت می‌کرد! (۱)

قربانی‌های دوره جاهلیت

«وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادَهُمْ شُرَكَائُهُمْ!» (۱۳۶ تا ۱۴۵ / انعام)

آیات قرآن مجید در حکایت از اعتقادات مشرکین و بت پرستان، پرده از تاریخ عصر تاریکی و جهالت بشر برمی‌دارد، و آن را چنین به آیندگان نشان می‌دهد:

- «برای خدا از مخلوقات وی، از کشت و چارپایان، نصیبی نهادند، و به خیال خود گفتند: این سهم خداست، و این سهم شرکای عبادت ماست! آن‌چه که سهم

۱- المیزان ج: ۱۱، ص: ۲۷۲. مستند: روایات اسلامی تحت آیه ۱۰۳ سوره مائده

(۵۴) تاریخ صدر اسلام

شرکای ایشان است به خدا نمی‌رسد، اما آن‌چه از خداست به شرکای آن‌ها می‌رسد! چه بد حکمی است که می‌کنند؟! - بدین سان شرکای ایشان کشتن فرزندان را به نظر بسیاری از آنان زینت دادند، تا هلاکشان کنند و دین‌شان را برایشان مشوش

سازند، و اگر خدا می‌خواست این کار را نمی‌کردند، پس تو ایشان را با دروغ‌هایی که می‌سازند واگذار!

- گویند این حیوانات و این کشتزار قرق است، و هیچکس جز آن‌که ما خواهیم از آن نخورد، و این حیواناتی است که سواری بر آن‌ها حرام شده، و این حیواناتی است که هنگام سواری نام خدا را بر آن یاد نمی‌کنند، به خدا افترا می‌زنند، و خدا برای آن افتراها که می‌زده‌اند سزایشان خواهد داد،

- و گویند آن‌چه در شکم این حیوانات است، خاص مردان ماست، و بر همسران ما حرام است! و اگر مردار باشد همه در آن شریکند! به زودی، خدا سزای

قربانی‌های دوره جاهلیت (۵۵)

وصف کردن ناحق ایشان را می‌دهد، که او فرزانه و داناست!

- به راستی، کسانی که فرزندان خویش را از کم‌خردی و بی‌دانشی کشتند، زیانبار شدند، و آن‌چه را خدا روزی‌شان کرده با افترا زدن به خدا حرام شمردند، به راستی، که گمراه شدند، و هدایت یافتگان نبودند...!»

علاوه بر این که مشرکین خدایان خود را شریک در اموال خود می‌دانستند، و مقداری از اموال خود را در راه آن‌ها خرج می‌کردند، این بت‌ها با محبوبیتی و واقعیتی که در دل‌های مشرکین داشتند، فرزندکشی را در نظر بسیاری از آنان زینت داده و تا آن‌جا نفوذ پیدا کرده بودند که فرزندان خود را به منظور تقرب به آن‌ها برای آن‌ها قربانی می‌کردند!!

این مطلب را تاریخ درباره بت پرستان و ستاره پرستان قدیم نیز ضبط کرده است.

البته باید دانست که این قربانی غیر از «مؤوده»‌هایی است که در «بنی تمیم»

(۵۶) تاریخ صدر اسلام

معمول بوده است، زیرا «مؤوده» عبارت از دخترانی بوده که زنده به گور می‌شدند.

این آیات دلالت بر کشتن اولاد، اعم از پسر و دختر، دارند. (۱)

بت‌های عصر جاهلیت

«أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ...؟» (۱۹ تا ۲۳ / نجم)

کلمات «لَآت و عُزَّى و مَنَات» نام سه بت است که معبود عرب جاهلی بودند. قرآن مجید بعد از آن‌که در آیات همین سوره

راستگویی رسول خدا صلی الله علیه و آله را مسجل می‌کند، و ثابت می‌کند که سخنان او حقایقی است آسمانی، که به وی وحی می‌شود، و از آن حقانیت نبوتش را نتیجه می‌گیرد، نبوتی که بر اساس توحید و نفی شرکاء پی‌ریزی

۱- المیزان ج: ۱۱، ص: ۲۷۲.

بت‌های عصر جاهلیت (۵۷)

شده است. به عنوان نتیجه‌گیری به مسئله بت‌ها می‌پردازد.

«لات و عزی و منات» که بت‌های مشرکین بودند، و مشرکین آن‌ها را تمثالی از ملائکه می‌پنداشتند، و ادعا می‌کردند که ملائکه به طور کلی از جنس زنانند، و بعضی از مشرکین بعضی از بت‌ها را تمثال ملائکه و بعضی دیگر راتمثالی از انسان‌ها می‌دانستند، چون بت‌پرستان قائل به الوهیت و ربوبیت خود بت‌ها نبودند، بلکه ارباب آن‌ها که همان ملائکه باشند، مستقل در الوهیت و ربوبیت و انوثیت و شفاعت می‌دانستند:

- «و با این که دعوت او حق و نبوتش صدق است، آیا هنوز هم معتقدید که لات و عزی، و سومی، یعنی منات، اصنام ملائکه، که به گمان شما دختران خدایند، رب شما هستند؟! آیا پسران مال شما و برای خدا دختران است؟ چه تقسیم جائزانه و غیر عادلانه؟! این بت‌ها هیچ حقیقتی به جز این ندارند که نام‌هایی از طرف شما و پدران‌تان بر آن‌ها نهاده شده، و خدای تعالی هیچ مدرکی بر الوهیت آن‌ها

(۵۸) تاریخ صدر اسلام

نازل نکرده است! ای پیامبر! اینان جز خیال و پنداری دلخواه پیروی نمی‌کنند، با این که از ناحیه پروردگارشان هدایت بر ایشان آمده است...» (۱۹ تا ۲۳ / نجم)

در این که این سه بت چه شکل‌هایی داشتند، و در کجا منصوب بودند، و هر یک معبود کدام طایفه از عرب بودند، و در این که چه چیز باعث شد که آن بت مورد پرستش قرار گیرد؟ قول علما مختلف و متناقض است، به طوری که به هیچ یک از آن‌ها نمی‌توان اعتماد کرد. (۱)

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۷۴.

بت‌های عصر جاهلیت (۵۹)

(۶۰)

فصل دوم: شروع دعوت اسلام

دعوت عشیره رسول الله صلی الله علیه و آله

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ...!» (۲۱۴ / شعرا)

- «... و خویشان نزدیک را انذار کن!» خدای متعال در آیه بالا رسول الله صلی الله علیه و آله را فرمان می‌دهد که دعوت خود را از خویشان و خانواده خود شروع کند. اگر «عشیره اقربین» یعنی خویشاوندان نزدیک‌تر را اختصاص به ذکر داد، برای افاده و اشاره به این نکته بود که در دعوت دینی، خاصه خرجی راه ندارد، و این دعوت قوم و خویش نمی‌شناسد، و فرقی میان نزدیکان و بیگانگان نمی‌گذارد، و مدهانه و

(۶۱)

سهل‌انگاری در آن راه ندارد، و چون سنن و قوانین بشری نیست که تنها در بیگانگان و ضعیفان اجرا شود، بلکه در این دعوت حتی

خود رسول الله صلی الله علیه و آله نیز با امتش فرقی ندارد، تا چه رسد به این که میان خویشاوندان پیغمبر با بیگانگان فرق بگذارد، بلکه همه را بندگان خدا، و خدا را مولای همه می‌داند.
در ادامه می‌فرماید:

«اگر به تو ایمان آوردند و پیرویت کردند، آنان را دور خود جمع کن، و پر و بال رأفت بر ایشان بگستران، و به تربیتشان پرداز، و اگر نافرمانیت کردند، از عملشان بیزاری جوی!» (۲۱۴ تا ۲۱۶ / شعراء)
در روایات اسلامی آمده است که وقتی این آیه نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله بنی عبدالمطلب را که در آن روز چهل نفر بودند، دعوت کرد... و پس از صرف غذا اندازشان کرد و فرمود:

(۶۲) تاریخ صدر اسلام

– ای بنی عبدالمطلب!

من خودم از ناحیه خدای عزوجل به عنوان نذیر به سوی شما فرستاده شده‌ام، اسلام بیاورید و مرا اطاعت کنید تا هدایت شوید! آن‌گاه فرمود:

– هر کس با من برادری کند و مرا یاری دهد، ولی من و وصی من بعد از من، و جانشینم در اهلم خواهد بود! و همو قرض مرا می‌دهد.

مردم سکوت کردند، و آن جناب سه بار این سخن خود را تکرار کرد، و در هر سه نوبت احدی سخن نگفت به جز علی، که در هر نوبت برخاست و گفت: من حاضریم!

و رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از بار سوم به آن جناب فرمود: توئی! پس مردم برخاستند که

دعوت عشیره رسول الله صلی الله علیه و آله (۶۳)

بروند... (نقل از مجمع البیان از براء بن عازب) (۱)

صحنه اولین دعوت و رویارویی با قریش

در مجمع البیان در ذیل آیه: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» از ابن عباس روایت آورده که گفت: وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بالای صفا رفت و با بلندترین صوتش فریاد زد: یک خبر مهم!!
۱- المیزان ج: ۳۰، ص: ۲۲۵.

(۶۴) تاریخ صدر اسلام

قریش بی درنگ دورش جمع شدند و پرسیدند چه شده است؟ فرمود: – به نظر شما اگر خبری بدهم که فردا صبح و یا امروز عصر دشمنی بر سر شما می‌تازد، از من می‌پذیرید یا نه؟ همه گفتند: بلی! برای این که ما از تو دروغی نشنیده‌ایم! فرمود:

– هم اکنون شما را انذار و هشدار می‌دهم از غذایی سخت که در انتظار شماست! ابولهب گفت: تَبَا لَكَ (مرگت باد) برای این همه ما را صدا زدی و این‌جا جمع کردی؟

خدای عزوجل در پاسخ وی سوره «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ!» را نازل فرمود.

(از سعید بن جبیر، از ابن عباس نیز روایت فوق رسیده الا- این که در آن اشاره به محل دعوت در بالای صفا نشده است.) در مجمع البیان از طارق محاربی روایت شده که گفت:

روزی در حینی که من در بازار ذی‌المجاز بودم، ناگهان به جوانی برخورددم که صدا می‌زد:

هان ای مردم بگوئید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» تا رستگار شوید!

در این بین ناگهان به مردی برخوردیم که در عقب سر او می‌آمد و به طرف او

صحنه اولین دعوت و رویارویی با قریش (۶۵)

سنگ می‌انداخت، و دیدم که ساق پا و پشت پاشنه او را خون انداخته بود، و صدا می‌زد: هان ای مردم او کذاب است و گوش به سخنش ندهید!

من از اشخاصی پرسیدم این مرد کیست؟ گفتند: محمد است، که مدعی نبوت است، و آن ابولهب عموی اوست که معتقد است او دروغ می‌گوید. (۱)

اظهار علنی براءت از مشرکین

«قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ...!» (۱ و ۲/ کافرون)

در این سوره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور می‌یابد به این که براءت خود از کیش و ثنیت کافران را علناً اظهار بدارد و خبر دهد که آن‌ها نیز پذیرای دین اسلام نیستند، پس

۱- المیزان ج: ۴، ص: ۴۴۳.

(۶۶) تاریخ صدر اسلام

نه دین او مورد استفاده ایشان قرار می‌گیرد، و نه دین آنان آن جناب را مجذوب خود می‌کند، پس نه کفار می‌پرستند آن‌چه را که آن جناب می‌پرستد، و نه تا ابد آن جناب می‌پرستد آن‌چه را که ایشان می‌پرستند، پس کفار باید تا ابد از سازشکاری و مداهنه آن جناب مأیوس باشند!

در آیه «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» ظاهراً خطاب به یک طبقه معهود و معین از کفار است، نه تمامی کفار، به دلیل این که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را مأمور کرده از دین آنان بیزاری جوید، و خطابشان کند که شما هم از پذیرفتن دین من امتناع می‌ورزید. با این که می‌بینیم در چهارده قرن گذشته میلیون‌ها کافر به دین اسلام درآمدند می‌فهمیم که خطاب در آیه به طبقه معینی از کفار است. مراد به «آن‌چه کفار می‌پرستیدند» بت‌هایی است که کفار مکه می‌پرستیدند، و آیه این معنی را می‌دهد که: من ابدان نمی‌پرستم آن‌چه را که شما بت پرستان

اظهار علنی براءت از مشرکین (۶۷)

امروز می‌پرستید!

عبارت «و شما نخواهید پرستید آن‌چه را که من می‌پرستم!» یک خبر غیبی از این معناست که کفار مورد نظر در آینده نیز به دین توحید در نمی‌آیند. این دو آیه، به انضمام امر «قُلْ - بگو!» در آغاز سوره این معنی را دست می‌دهد که گویا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به کفار فرموده است:

- پروردگار من مرا دستور داده به این که به طور دائم او را بپرستم، و این که به شما خبر دهم که شما هرگز و تا ابد او را نمی‌پرستید، پس تا ابد اشتراکی بین من و شما در دین واقع نخواهد شد!

آیات زیادی در قرآن هست که ایمان نیاموردن ابدی برخی از کفار را پیش‌گویی فرموده است، مانند:

- «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»،

(۶۸) تاریخ صدر اسلام

«عذاب خدا بر آنان حتمی شده و در نتیجه دیگر ایمان نخواهند آورد.» (۷/ یس)

- «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»، «کسانی که کافر شدند چه اندازشان کنی و چه نکنی برایشان

یکسان است، چون ایمان نخواهند آورد!» (۶ / بقره) (۱)

شرایط لازم برای دعوت دینی

«قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ...» (۳۳ تا ۳۶ / انعام)

خدای تعالی به رسول گرامی خود می‌فرماید:

«ما می‌دانیم که گفته‌های آنان تو را اندوهگین می‌سازد، و این حرف‌ها در حقیقت تکذیب تو نیست، و لکن ستمکاران آیات خدا را انکار می‌کنند. ما که

۱- المیزان ج: ۴، ص: ۴۱۶.

شرایط لازم برای دعوت دینی (۶۹)

سرگذشت انبیاء سلف را در قرآن برای تو شرح داده‌ایم، و تو می‌دانی که آنان نیز به مثل تو تکذیب شدند. و در برابر تکذیب قوم خود آن قدر صبر کردند تا آن که نصرت ما شامل حالشان شد، و درباره تو نیز رفتار ما همین خواهد بود، و کسی نمی‌تواند سنت ما را تغییر دهد!

گرچه اعراض آنان بر تو خیلی گران می‌آید، و لکن تو چه می‌دانی آیا می‌توانی زمین را سوراخ کنی و یا نردبامی بر آسمان بگذاری و از آسمان یا از بطن زمین آیه‌ای برایشان بیاوری؟ حاشا! خداست که اگر بخواهد همه آنان را بر هدایت مجتمع می‌سازد! پس زنهار که از جاهلان باشی! تنها کسانی دعوت تو را می‌پذیرند که دارای گوش شنوا باشند، و اما مردگان (هم‌چنان مرده هستند تا آن که) خدایشان محسوس کند و همه به سوی او بازگشت کنند!»

این آیات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در لغزش‌هایی که مشرکین درباره امر دعوت وی داشتند، تسلیت داده و با وعده حتمی نصرتش دلخوش می‌سازد، و بیان می‌کند که

(۷۰) تاریخ صدر اسلام

دعوت دینی دعوتی است که باید در محیط آزاد و با حفظ اختیار اشخاص صورت گیرد، تا هر که می‌خواهد ایمان آورد، و هر که می‌خواهد کفر ورزد!

چون دعوت دینی، اساسش بر اختیار است، قدرت و مشیت حتمی الهی در آن دخالت نمی‌کند، و اشخاص را مقید و مجبور به قبول نمی‌سازد، و گر نه خداوند می‌توانست تمامی افراد بشر را بر هدایت مجتمع سازد! (۱)

دستور دعوت بدون مسامحه و مداهنه

«وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ عَنِ الَّذِينَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ...!» (۷۳ تا ۷۶ / اسری)

این آیات گوشه‌ای از تاریخ دعوت و ایستادگی و شیوه برخورد و رفتار رسول گرامی اسلام را در قبال دشمنان اسلام نشان می‌دهد، و همچنین پاره‌ای از نیرنگ‌های

۱- المیزان ج: ۱۳، ص: ۹۵.

دستور دعوت بدون مسامحه و مداهنه (۷۱)

مشرکین را که در مقابل قرآن و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌زدند، و پافشاری که در انکار توحید و معاد داشتند، یادآور می‌شود. دشمنان اسلام خواسته بودند که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به پاره‌ای از دستورات با آنان مداهنه کند، و نیز خواستند او را از مکه بیرون کنند. به همین جهت در این آیات با شدیدترین بیان آن جناب را تهدید می‌کند که مبادا به طرف مشرکین ولو هر قدر

هم اندک باشد، رکون کند، و ایشان را زنهار داده که اگر آن جناب را از مکه بیرون کنند، هلاکشان فرماید! در روایات اسلامی آمده که مشرکین از رسول الله صلی الله علیه و آله درخواست کردند که دست از بدگویی خدایان ایشان بردارد، و غلامان و کنیزان تهی دست ایشان را که مسلمان شده و به وی گرویده‌اند، از خود دور سازد، چون عارشان می شد با بردگان خود یکجا بنشینند، و آیات خدا را بشنوند، و در چنین مناسبتی آیات فوق نازل شد، و رسول

(۷۲) تاریخ صدر اسلام

خدا را چنین تذکر فرمود:

«مشرکین نزدیک شد تو را بلغزانند، از آن چه به تو وحی نمودیم منحرفت کنند، تا سیره‌ای مخالف آن پیش گیری، و اعمالی برخلاف آن انجام دهی، و بدین وسیله افترائی به ما ببندی، و روش اختلاف طبقاتی را روشی خداپسندانه جلوه دهی! گفتند:

«اگر چنین کنی، و یک مشت گدا و ژنده پوش را از خود برانی، با تو رفاقت کنیم!» (۷۳ / اسراء)

عبارت «لَقَدْ كِدْتُمْ تَزْكُنُّ» و این که «رکون» به معنای کمترین میل است، دلالت می کند بر این که رسول الله صلی الله علیه و آله نه تنها رکون به کفار نکرد، بلکه نزدیک به رکون هم نشد!

«اگر ما با عصمت خود تو را پایداری نمی دادیم، نزدیک می شدی به این که به سوی آنان اندکی میلی کنی، لکن ما تو را استوار ساختیم، و در نتیجه به آنان

دستور دعوت بدون مسامحه و مداخله (۷۳)

کمترین میلی نکردی، تا چه رسد به این که اجابتشان کنی! پس رسول خدا ایشان را اجابت نکرد، و ذره‌ای میل به ایشان ننمود، و نه نزدیک بود که میل کند!» (۷۴ / اسراء) (۱)

دستور دعوت از طریق ترساندن

«وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» (۱۹ / انعام)

در آیه فوق مسئله انذار و هشدار، غایت و نتیجه نزول قرآن کریم قرار گرفته و دعوت نبوت از طریق ترساندن آغاز گشته است، و این خود در فهم عامه مردم کارگتر از تطمیع است!

۱- المیزان ج: ۲۵، ص: ۲۹۲.

(۷۴) تاریخ صدر اسلام

در آیه فوق خدای تعالی بین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و قوم او که دو طرف دعوا هستند، واسطه قرار گرفته است.

می دانیم که خصومت و طرفیت آن جناب با قومش تنها بر سر مسئله نبوت و رسالت و ادعای نزول قرآن است. خدای تعالی در این آیه رسول گرامی خود را دستور می دهد که از مشرکین بپرسد چه چیزی در مسئله شهادت از همه چیز بزرگ تر است؟

بدون تردید باید گفت: خدای تعالی در تحمل شهادت و خبر یافتن از وقایع جهان و افعال بندگان از هر خبرداری خبردارتر است! خدای تعالی، سپس حکایت قسمتی از بیاناتی را می فرماید که باید رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به مشرکین ایراد فرماید: «... و این قرآن به من وحی شده که شما و هر که را که این قرآن به گوشش بخورد انذار کنم و هشدار دهم...!»

دستور دعوت از طریق ترساندن (۷۵)

دعوت عام و جهانی اسلام

عبارت «... انذار دهم شما و هر که را که این قرآن به گوشش می‌خورد» در آیه فوق به ظاهر نشان می‌دهد که خطابش با مشرکین مکه و یا عموم قریش و یا جمیع عرب باشد، لکن دلالت بر این هم دارد که رسالت آن حضرت عمومی و قرآنش ابدی و جهانی است.

از نظر دعوت اسلام هیچ فرقی بین کسانی که قرآن را از خود پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شنوند و یا کسانی که از غیر او می‌شنوند نیست!

قرآن بر هر کسی که الفاظ آن را بشنود و معنایش را بفهمد، و به مقاصدش پی ببرد، و یا کسی که برایش ترجمه و تفسیر کنند - خلاصه بر هر کسی که مضامین آن به گوشش بخورد - حجت است!

لازم نیست کتاب یا نامه‌ای که به سوی قومی ارسال می‌شود حتماً به زبان آن قوم باشد، بلکه شرط آن این است که اولاً مضامینش شامل آنان بشود، و ثانیاً حجت

(۷۶) تاریخ صدر اسلام

خود را بر آن قوم اقامه کند!

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به مردم حبشه و مصر و روم و ایران نامه‌ها نوشت، و حال آن‌که زبان آنان غیر از زبان قرآن بود. همچنین عده‌ای از قبیل سلمان فارسی و بلال حبشی و صهیب رومی به آن جناب ایمان آوردند، و بسیاری از یهود که زبانشان عبری بود به آن حضرت گرویدند. (۱)

نامه پیامبر اسلام به شاهان

در روایات اسلامی، تاریخ و متن نامه‌هایی که پیامبر اکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به پادشاهان و ملوک عصر خود نوشته، نقل گردیده است، که قسمتی از آن مطالب را از «صحیح بخاری» نقل می‌کنیم:

۱- المیزان ج: ۱۳، ص: ۵۷.

نامه پیامبر اسلام به شاهدان (۷۷)

۱ - نامه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به هرقل قیصر روم

«... پس هرقل نامه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را خواست و آن را قرائت کرد، دید که در آن نوشته شده:

- بسم الله الرحمن الرحيم

- این نامه‌ای است از محمد رسول الله، به هرقل، بزرگ روم! درود بر کسی که پیرو هدایت باشد! اما بعد، من تو را به اسلام دعوت می‌کنم! اسلام آور تا سالم بمانی! اگر اسلام آوردی خدا اجر تو را دوبار عطا کند، و اگر روی گردان شوی، گناه تمام کشاورزان مملکت بر گردن تو خواهد بود! ای اهل کتاب! بیاید تا از کلمه‌ای که میان ما و شما یکسان است، پیروی کنیم: که به جز خدای یکتا را نپرستیم! ... گواه باشید که ما تسلیم فرمان اوئیم...!»

۲ - نامه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به مقوقس بزرگ قبطیان

گفته شده که نامه پیامبر به مقوقس بزرگ قبطیان نیز مشتمل بر آیه «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ» (۶۴/آل عمران) بوده است.

(۷۸) تاریخ صدر اسلام

اخیراً نامه‌ای که به خط کوفی نوشته شده و منسوب به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است، پیدا شده، که شبیه به نامه آن حضرت به هرقل می‌باشد، و به وسیله عکس برداری از آن نسخه‌هایی چاپ شده که پیش خیلی‌ها یافت می‌شود.

آنچه مورخین درباره نامه‌های پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به سلاطین عالم (از قیصر و کسری و نجاشی) نوشته‌اند، تاریخ نگارش و ارسال آن را سال ششم هجری ضبط کرده‌اند، که لازمه‌اش آن است که آیه فوق در سینه شش یا قبل از آن نازل شده باشد. (۱)

۱- المیزان ج: ۶، ص: ۱۲۸. آل عمران و تحلیل روایتی.

نامه پیامبر اسلام به شاهدان (۷۹)

(۸۰)

فصل سوم: قریش، و معتقدات و گمراهی آن‌ها

بررسی انواع کفر

بررسی انواع کفر

کفر در کتاب خدا بر پنج نوع تقسیم شده است:

- ۱ - کفر ناشی از انکار ربوبیت خدا،
- ۲ - کفر ناشی از جحود بر معرفت،
- ۳ - کفر نعمت،
- ۴ - کفر ترک دستورات الهی،
- ۵ - کفر براءت،

(۸۱)

۱ - جحود و انکار ربوبیت خدا

این اعتقاد کسی است که می‌گوید:

- نه ربی هست، نه بهشتی، و نه دوزخی!

صاحبان این عقیده دو صنف از «زناده» هستند که به ایشان «دهری» هم می‌گویند، همان‌هایی هستند که قرآن کلامشان را حکایت کرده که گفته‌اند: - «جز روزگار کسی ما را نمی‌کشد!» (۲۴ / جاثیه)

این دینی است که دلخواه برای خود درست کرده‌اند و گفتارشان خالی از حقیقت و تحقیق است!

۲ - جحود بر معرفت

جحود بر معرفت این است که کسی با این که حق را شناخته و برایش ثابت شده، انکار کند، که خدای عزوجل درباره‌شان فرموده:

(۸۲) تاریخ صدر اسلام

- «دین خدا را انکار کردند، با این که در دل به حقانیت آن یقین داشتند، ولی چون ظالم و مغرور بودند، زیر بار آن نرفتند!» (۱۴/نمل)

و نیز فرموده:

- «قبل از آمدن اسلام، یهودیان به کفار می‌گفتند: به زودی پیامبر آخرالزمان می‌آید، و ما را بر شما پیروزی می‌بخشد، ولی همین

که اسلام آمد، بدان کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافران باد!» (۸۹ / بقره)

۳ - کفران نعمت

خدای سبحان درباره کفران نعمت از قول سلیمان نبی علیه السلام حکایت کرده که گفت:
- «این از فضل پروردگارم است تا مرا بیازماید، که آیا شکر می‌گزارم یا کفران می‌کنم؟» (۴۰ / نمل)
بررسی انواع کفر (۸۳)

۴ - کفر ترک دستورات الهی

در این باره خدای سبحان می‌فرماید:
- «و چون پیمان از شما گرفتیم، که خون یکدیگر مرزید! و یکدیگر را از دیارتان بیرون مکنید! شما هم بر این پیمان اقرار کردید و شهادت دادید، آن‌گاه همین شما یکدیگر را کشتید و از وطن بیرونشان کردید، و بر دشمنی آنان و جنایتکاری پشت به پشت هم دادید. و چون اسیران‌تان می‌شدند فدیة می‌گرفتید، با این که فدیة گرفتن و بیرون راندن بر شما حرام بود، آیا به بعضی احکام کتاب ایمان می‌آوردید، و به بعضی دیگر کفر می‌ورزید؟ (یعنی عمل نمی‌کنید).» (۸۴ و ۸۵ / بقره)
در این آیه منظور از کفر، ترک دستورات خدای عزوجل است، چون نسبت ایمان هم به ایشان داده، هر چند که این ایمان را از ایشان قبول نفرموده، و سودمند به حالشان ندانسته است:

(۸۴) تاریخ صدر اسلام

- «پس چیست جزای هر که از شما چنین کرده؟ به جز خواری در زندگی دنیا، و روز قیامت به سوی شدیدترین عذاب برمی‌گردند! و خدا از آن‌چه می‌کنید غافل نیست!» (۸۵ / بقره)

۵ - کفر برائت

خدای عزوجل درباره کفر برائت از ابراهیم علیه السلام حکایت کرده که گفت:
- «وَكَفَرْنَا بِكُمْ... از شما بیزارم! و میان ما و شما دشمنی و خشم آغاز شده، و دست از دشمنی بر نمی‌داریم، تا آن‌که به خدای یگانه ایمان بیاورید!» (۴ / ممتحنه)
که در این آیه کفر به معنای بیزاری آمده است...
(روایت از امام صادق علیه السلام به نقل از زبیری در کافی) (۱)
۱- المیزان ج: ۱، ص: ۱۰۰. بحث روایتی.
بررسی انواع کفر (۸۵)

کفار صدر اسلام

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ!» (۶ / بقره)
در هر جای قرآن مجید که عبارت «الَّذِينَ كَفَرُوا» آمده، مراد کفار مکه‌اند که در اوایل بعثت با دعوت دینی مخالفت می‌کردند، مگر آن‌که قرینه‌ای در کلام باشد که خلاف آن را برساند. در آیه بالا می‌فرماید:
- اینان کسانی هستند که کفر در دل‌هایشان ریشه کرده، و انکار کردن حق در قلوبشان جایگیر گشته است.

به دلیل این که در وصف حال آن‌ها می‌فرماید:

(۸۶) تاریخ صدر اسلام

– «انذار کردن و یا نکردن برایشان یکسان است!»

معلوم است کسی که کفر و جحودش سطحی است در اثر انذار و اندرز دست از کفر و جحودش بر می‌دارد، ولی کسی که انذار و عدم انذار برای حالش یکسان است، معلوم است که کفر و جحودش در دلش ریشه‌دار گشته است.

منظور از این کفار کدام دسته از کفارند؟

احتمال می‌رود منظور بزرگان و سردمداران مشرکین قریش و بزرگان مکه باشند، آن‌هایی که در امر دین عناد و لجاجت به خرج دادند و در دشمنی با دین خدا از هیچ کوشش و کارشکنی کوتاهی نکردند، تا آن‌جا که خدای تعالی در جنگ بدر و سایر غزوات تا آخرین نفرشان را هلاک کرد! (۱)

۱- المیزان ج: ۱، ص: ۱۰۰.

کفار صدر اسلام (۸۷)

رسول خدا در برابر کفار قریش

«وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ...» (۴ تا ۸ / فصلت)

کفار عصر رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در قرآن چنین تعریف شده‌اند که:

«بیشترشان از آن روی گردانیده و آن را نمی‌شنوند، می‌گویند:

– دل‌های ما از پذیرفتن آن‌چه ما را به سویش می‌خوانید، در غلاف‌های تو درهم است، و در گوش‌هایمان سنگینی است، و بین ما و تو حجابی است...!»

در تعریف دل‌های کفار که از قول خودشان گفت: «دل‌های ما در غلاف است»، کنایه‌ای است از این که دل‌های ما وضعی به خود گرفته که به هیچ‌وجه دعوت به دین توحید را نمی‌فهمد، مثل این که با روپوش‌هایی پوشیده شده است که هیچ منفذی برای راه‌یافتن و رخنه کردن چیزی از خارج در آن نمانده است!

منظور از «سنگینی گوش‌ها» این است که در گوش‌های ما سنگینی و کری

(۸۸) تاریخ صدر اسلام

پیدا شده است و دیگر گوش ما از دعوت تو چیزی نمی‌شنود!

«بین ما و تو حجابی است»، یعنی بین ما و تو پرده‌ای است که نمی‌گذارد ما به سوی تو آئیم، پس ما در هیچ یک از خواسته‌های تو با تو جمع نمی‌شویم.

کفار با این اعلام خود آن جناب را از قبول دعوتش به کلی مأیوس کردند. در بار اول گفتند: دل‌های ما در ظرفی پنهان شده و دیگر هیچ دعوتی در آن رخنه نمی‌کند، تا ما آن را بفهمیم. و بار دوم گفتند: راه‌های ورود دعوت تو به دل‌های ما که دو گوش ما باشد، بسته شده است، و هیچ اندازی و بشارتی در آن نفوذ نمی‌نماید. و نوبت سوم گفتند: بین ما و تو حجاب و حائل زده شده که نمی‌گذارد ما و تو یکجا و بر سر یک مسئله جمع شویم. و این خود مأیوس کردن به تمام معناست!

این نتیجه‌گیری بوی تهدید می‌دهد، که وقتی هیچ راهی برای تفاهم بین ما و تو نمانده است، لا-جرم تو هر چه می‌توانی بکن، و اعتقادات ما را باطل ساز، ما هم هر

رسول خدا در برابر کفار قریش (۸۹)

تلاشی که داریم برای ابطال دعوت تو می‌کنیم.

در مقام پاسخگویی این تعلیمات به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله داده می‌شود:

- «ای پیامبر به ایشان بگو:

- من بشری هستم مانند شما، و در بین شما معاشرت می‌کنم، آن طور که خود شما با یکدیگر معاشرت می‌کنید، و با شما سخن می‌گویم، آن طور که خود شما با یکدیگر گفتگو می‌کنید، پس من جنس دیگری مخالف جنس شما از قبیل فرشته نیستم، تا بین من و شما حائلی و حجابی باشد، و یا سختم به گوش شما نرسد، و یا کلامم به دل‌های شما وارد نشود، تنها تفاوت من با شما این است که به من وحی می‌شود، و آنچه من به شما می‌گویم و شما را به سوی آن دعوت می‌نمایم، وحیی است که به من می‌شود، و آن این است که معبود شما، آن معبودی که سزاوار پرستش باشد، یکی است، نه خدایان متفرق و گوناگون!

(۹۰) تاریخ صدر اسلام

حال که به جز یک اله بی‌شریک وجود ندارد، پس به توحید او قیام کنید، و شرکاء را از او نفی نمایید، و از او نسبت به شرک و گناهانی که تاکنون مرتکب شده‌اید، طلب مغفرت نمایید!

- وای به حال آنان که شرک می‌ورزند، همان‌هایی که زکات نمی‌دهند، و نسبت به آخرت کافرنند، در مقابل آن‌ها کسانی هستند که ایمان آورده و اعمال صالح می‌کنند، اجری دارند که هرگز قطع نمی‌شود!

- بگو راستی شما به خدایی کفر می‌ورزید که زمین را در دو روز خلق کرد، و برای او شریک‌ها قائل می‌شوید، باین که این خدا رب تمامی عوالم است! و...» (۶ تا ۹ / فصلت)

در روایات اسلامی از جابر بن عبدالله روایت آورده‌اند که گفت:

روزی قریش دور هم جمع شده و گفتند:

رسول خدا در برابر کفار قریش (۹۱)

- تحقیق کنید ببینید از همه شما داناتر به سحر و کهنات و شعر کیست تا برود نزد این مرد، که بین ما تفرقه افکنده، و نظام ما را درهم و برهم کرده است، و به دین ما بدگویی می‌کند، تا با او حرف بزند و ببیند چه جواب می‌شنود.

همگی گفتند: ما به جز عتبه بن ربیعہ کسی را داناتر از خود سراغ نداریم. رو به عتبه کردند و گفتند:

- ای ابولید، برخیز و نزد این مرد برو! عتبه نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و گفت: - ای محمد! آیا تو بهتری یا پدرت عبدالله؟ تو بهتری یا جدت عبدالمطلب؟ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هیچ نگفت. عتبه دوباره گفت:

- اگر پنداری که نامبردگان از تو بهتر بودند، باید قبول کنی که بت پرستی آنان نیز درست بوده است، و تو به ناحق بت‌ها را عیب می‌گویی، و اگر پنداری که تو بهتر از آنان، پس حرف بزن تا بشنویم!

(۹۲) تاریخ صدر اسلام

- ... اگر احتیاجات فزونی گرفته برای پول جمع کنیم آن قدر که از تمام قریش توانگرتر شوی، و مرد یگانه قریش گردی، و اگر شهوت گل کرده، بگو تا هر زنی می‌خواهی هر چند ده زن برای بگیریم! رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

- حرف‌هایت تمام شد؟ گفت بلی، دیگر حرف ندارم! فرمود:

- «به نام خدای رحمان و رحیم. این کتاب نازل شده از ناحیه رحمان و رحیم است، کتابی است که آیتش از یکدیگر جداست، کتابی است خواندنی عربی، برای مردمی که علم داشته باشند...!» (۱ تا ۳ / فصلت)

(همچنان آیات این سوره را خواند تا رسید به آیه - اگر اعراض کنند بگو شما را اندازمی‌کنم از صاعقه‌ای مثل صاعقه عاد و ثمود... (۱۳/فصلت).

عنه گفت: دیگر بس است! آیا غیر از این‌ها سخنی نداری؟ فرمود نه! عنه نزد قریش شد، پرسیدند: چه خبر آورده‌ای؟ گفت:

– من آن‌چه را احتمال می‌دادم شما بخواهید به او بگویید همه را گفتم، دیگر چیزی رسول خدا در برابر کفار قریش (۹۳)

فروگذار نکردم. پرسیدند جوابت را داد؟ گفت:

– به آن بتی که بچه‌های قبیله ما آن را نصب کردند، من از گفتار او چیزی نفهمیدم، جز این جمله را که گفت: «شما را از صاعقه‌ای مثل صاعقه عاد و ثمود انذار می‌کنم!» گفتند: وای بر تو مگر او به غیر عربی حرف می‌زد که تو نفهمیدی؟ گفت: نه به خدا سوگند عربی حرف می‌زد، اما من به جز قضیه عاد و ثمود چیزی از او نفهمیدم. (در بعضی از روایات آمده که او گفت: به خدا سوگند کلامی از او شنیدم که تاکنون مثل آن را نشنیده بودم، به خدا سوگند، نه شعر بود نه سحر و نه کفانت، و باز به خدا سوگند می‌خورم این کلامی که من از او شنیدم به زودی موجی در دنبال خواهد داشت!)

درباره این که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در پاسخ ولید بن مغیره نیز آیات اول این سوره را خواند، روایات دیگری نیز وجود دارد. (۱)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۵۶.

(۹۴) تاریخ صدر اسلام

وضع روحی و عناد کفار قریش

«بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ...!» (۲ تا ۱۱ / ص)

در سوره «ص» گفتار پیرامون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و این مطلب دور می‌زند که آن جناب با ذکر آن که از جانب خدای تعالی برایش نازل شده مردم را انذار می‌کند، و به سوی توحید و اخلاص در بندگی خداوند سبحان دعوت می‌کند، ولی کفار به عزت خیالی خود می‌بالند، و به همین جهت دست از دشمنی با آن جناب بر نمی‌دارند، و از پیروی و ایمان به او استکبار می‌ورزند، و مردم را هم از این که به او ایمان بیاورند جلوگیری می‌کنند، و به این منظور سخنانی باطل می‌گویند.

وضع روحی و عناد کفار قریش (۹۵)

این مطلب در آیات قرآنی چنین نقل می‌شود:

– «سوگند به قرآن، که متضمن ذکر و یادآوری است، تو به طور قطع و یقین از انذارکنندگان! بلکه آن‌ها که کافر شدند از قبول این معنا و پیروی تو امتناع ورزیدند و مخالفت کردند. ما قبل از این کفار، چه بسا قرن‌ها و امت‌ها که به کیفر تکذیب پیامبران مرسل و منذر، هلاک کردیم! و در هنگام نزول عذاب دیگر مجال فرار برایشان نماند، و گفتن واویلا به دردشان نخورد، و هرچه فریاد زدند سودی به حالشان نبخشید، و هرچه به خدای سبحان استغاثه کردند، فایده‌ای ندیدند، چون هنگام، هنگام تأخیر عذاب مؤاخذه‌نبود، و هنگام فرار!» (۱ تا ۳ / ص)

از آن جایی که مسلک و ثنیت منکر رسالت بشر است، کفار از آمدن منذری از جنس خودشان تعجب کردند، و او را متهم به سحر نمودند، و گمان کردند که وی به دروغ قرآن و معارف حق آن را به خدا نسبت می‌دهد.

آن‌ها گفتند: آیا محمد خدایان را یک خدا کرده است؟

یعنی، پیامبر اسلام الوهیت الهه را باطل کرده و آن را منحصر در یک خدا کرده و می‌گوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ!

(۹۶) تاریخ صدر اسلام

لذا اشراف کفار قریش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع شدند و خواستند درباره مشکلی که آن جناب با دعوت خود به سوی توحید و ترک خدایان پیش آورده بود، با آن جناب گفتگو کنند، و به نوعی از آن جناب دلجویی نمایند. آن جناب حاضر نشدند به هیچ یک از سخنان آنان تن در دهند، و در نتیجه اشراف به راه افتادند و با یکدیگر و با پیروان خود گفتند: بروید و در پایداری و حمایت از خدایان خود پافشاری و شکیبایی به خرج دهید!

مشرکان خیال می کردند که محمد صلی الله علیه و آله منظور از دعوت به توحید قصد دارد به مردم آقایی و ریاست کند، و دعوت خود را وسیله رسیدن به این هدف قرار داده است. گفتند:

- ما چنین چیزی از دیگر ملت ها نشنیده ایم، و این یک امر خود ساخته است!

منظورشان از ملت دیگر، مذهبی است که سایر ملل و امت های معاصر و یا قریب به عصر آن روز عرب به آن مذاهب متدین بودند، در مقابل ملل اولی که امم گذشته متدین

وضع روحی و عناد کفار قریش (۹۷)

به آن بوده اند.

کفار می گفتند: هیچ امتیازی نزد محمد نیست که به وسیله آن از ما برتری و امتیازی داشته باشد، و به خاطر آن قرآن بر او نازل شود، و بر ما نازل نگردد. خداوند تعالی می فرماید:

ایشان آن چه را که گفتند از روی ایمان و اعتقاد نبود بلکه هنوز درباره ذکر من یعنی قرآن در شک هستند، و احتمال می دهند که حق باشد. و اگر به حقانیت آن معتقد نشده اند نه بدان جهت است که قرآن در دلالت کردن بر حقانیت نبوت و آیت بودنش برای آن خفایی داشته و از افاده این معنا قاصر است، و نمی تواند برای مردم یقین و اعتقاد بیاورد، بلکه تعلق دل های آنان به عقاید باطل و پافشاری شان بر تقلید کورانه است، که ایشان را از نظر و تفکر در دلالت آیت الهی و معجزه او بر نبوت باز می دارد، و در نتیجه درباره این آیت یعنی قرآن کریم در تردیدند، در حالی که قرآن آیتی معجزه است!

(۹۸) تاریخ صدر اسلام

این سرکشی را هم چنان ادامه می دهند تا وقتی که عذاب را بچشند، آن وقت به حکم اضطراب ناگزیر می شوند اعتراف کنند، هم چنان که اقوام دیگری که مثل ایشان بودند بعد از چشیدن عذاب اعتراف کردند. خداوند تعالی می فرماید:

- خزینه های رحمت پروردگارت منحصر در اختیار خود اوست، و او بهتر می داند که رسالت خود را در چه دودمانی و چه شخصی قرار دهد، و چه کسی را مورد رحمت خاصه خود قرار دهد!

- آیا ملک آسمان ها و زمین از آن مشرکان است، و آن ها می توانند در این آسمان ها و زمین تصرف کنند و جلو نزول وحی آسمانی را بگیرند؟ اگر راستی چنین هستند، پس به آسمان ها عروج کنند، و وسیله های خود را به کار زنند، و جلو وحی آسمانی را بگیرند؟!

وضع روحی و عناد کفار قریش (۹۹)

- آنان لشکری شکست خورده هستند، ناچیز و اندک و بی مقدار! و از آن احزابی هستند که همواره علیه فرستادگان خدا حزب تشکیل می دادند، و ایشان را تکذیب می کردند، و عذاب من بر آنان حتمی شد!

- پیش از آن ها نیز قوم نوح و عاد و فرعون جلاد بودند، با قوم ثمود و قوم لوط و اهل «ایکه» که آن ها دسته ها بودند، که همگی تکذیب پیامبران کردند، و مجازات من بر آنان محقق گشت! اینان جز یک صیحه را که باز گشت ندارد انتظار نمی برند! گویند: پروردگارا قبل از روز رستاخیز سهم ما را از عذاب بیاور! (۱)

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۲۹۰.

(۱۰۰) تاریخ صدر اسلام

قریش در خانه ابوطالب

در تفسیر قمی آمده که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله دعوت خود را ظاهر ساخت، قریش نزد ابوطالب جمع شدند و گفتند:

«ای ابوطالب برادرزاده‌ات عقاید ما را سفیهانه خواند، و خدایان ما را ناسزا گفت و جوانان ما را فاسد نمود و جمعیت ما را متفرق کرد، اگر داعی او بر این کار این است که می‌خواهد از ناداری نجات یابد ما برای او این قدر مال جمع می‌کنیم که از همه ما ثروتمندتر شود، حتی او را پادشاه خود می‌کنیم!

ابوطالب جریان را به رسول الله صلی الله علیه و آله خبر داد و حضرت فرمود:

«اگر خورشید را به دست راست من بگذارند و ماه را به دست چپم بسپارند، نمی‌پذیرم، و لکن یک کلمه به من بدهند تا هم مرا راضی کرده باشند و هم به وسیله آن سالار و سرور عرب گردند، و غیر عرب هم به دین ایشان بگروند، و نیز خود آنان پادشاهانی در بهشت باشند!

قریش در خانه ابوطالب (۱۰۱)

ابوطالب پاسخ آن جناب را به اطلاع کفار رسانید، و ایشان گفتند:

«یک کلمه که چیزی نیست بلکه ده کلمه از ما بخواهد!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«شهادت دهند به این که لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ!

مشرکین گفتند: شگفتا، آیا سبب و شصت خدا را رها کنیم و یک خدا را بگیریم؟! (۱)

پیکار اسلام با بت پرستی

دعوت‌های الهی همواره با بت پرستی جنگیده و با آن به مقاومت پرداخته و ندای توحید در داده‌اند، به طوری که خدای سبحان در داستان‌های دعوت انبیاء و رسل مانند نوح و هود و صالح و ابراهیم و شعیب و موسی علیهم السلام این مسئله را ذکر کرده است، و در

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۲۹۰.

(۱۰۲) تاریخ صدر اسلام

قصه‌های عیسی و لوط و یونس علیهم السلام نیز بدان اشاره کرده و اجمال سخن در این آیه آمده است:

«پیش از تو رسولی نفرستادیم مگر به او وحی کردیم، که خدایی جز من نیست، پس مرا بپرستید!» (۲۵ / انبیاء)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در دعوت خود با حکمت و موعظه و گفتگو و مجادله به طریق احسن، قوم بت پرست خود را به توحید فرا خواند. مردم پاسخی جز استهزاء و اذیت به او ندادند، و نسبت به کسانی که بدو ایمان آورده بودند به تفتین پرداختند، و به بدترین شکل شکنجه‌شان کردند، تا مسلمین مجبور شدند مکه را ترک گویند و به حبشه هجرت کنند.

بعداً برای کشتن پیغمبر توطئه کردند، و وی به مدینه هجرت کرد، و بعد از او نیز عده‌ای از مؤمنین به مهاجرت پرداختند. دیری نپایید که مشرکین با او درگیر شدند و به

پیکار اسلام با بت پرستی (۱۰۳)

جنگ پرداختند و در «بدر» و «احد» و «خندق» و غزوه‌های فراوان دیگر با وی جنگیدند، تا سرانجام خدای تعالی با فتح مکه او را برایشان پیروز گردانید.

پیغمبر بعد از فتح مکه، خانه کعبه و حرم را از بت‌ها پاک کرد، و بت‌هایی را که اطراف کعبه نصب شده بود، شکست. «هَبِل» که بالای بام کعبه نصب شده بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به طرف بام بالا برد، و او بت را بر زمین افکند. این بت به طوری که گفته‌اند بزرگ‌ترین بت آن‌ها بود که بنا بر آن چه گفته‌اند آن را در آستانه در مسجد دفن کردند.

اسلام به شدت عنایت داشت که ماده بت پرستی را بر کند و دل‌ها را از خواطری که مردم را بدان می‌کشاند، خالی سازد، و جان‌ها را حتی از آن که بر گرد آن بگردند و بدان توجه کنند، باز دارد. همه این‌ها در معارف اصولی و اخلاق کریمه و احکام شرعیه‌ای که اسلام مردم را بدان فراخوانده است، دیده می‌شوند، و شما می‌بینید که اسلام اعتقاد حقه را عبارت می‌داند از آن که - جز خدا، خدای دیگری وجود ندارد، خدا دارای اسماء

(۱۰۴) تاریخ صدر اسلام

حسنی، و مالک همه چیز است، و وجود او اصیل و مستقل بالذات و از همه جهانیان بی‌نیاز است، و هرچه غیر از اوست از او آغاز می‌شود و بدو باز می‌گردد، و در همه شئون ذاتی خود، چه در پیدایش و چه در ادامه وجود، به او محتاجند.

- اگر کسی ذات یا صفات یا اعمال یک موجود را به طور مستقل از خدا - نه از دیگران - منتسب به خود آن موجود بداند، از این بابت مشرک است!

و نیز اسلام به مردم دستور می‌دهد:

- توکل بر خدا کنند، به خدا اطمینان داشته باشند، تحت ولایت الهی در آیند، دوستی و دشمنی و اعمالشان خالص برای خدا باشد! و نیز:

- مردم را از اعتماد به غیر خدا، تمایل به دیگران، اطمینان به اسباب ظاهری و امید به غیر خدا و عجب و کبر و چیزهای دیگری که موجب استقلال دادن به

پیکار اسلام با بت پرستی (۱۰۵)

دیگران و شرک به خدا می‌گردد، نهی می‌فرماید. و نیز ملاحظه می‌کنید که:

- اسلام از سجده برای غیر خدا، درست کردن مجسمه سایه‌دار، تصویر موجودات ذی‌روح (با اختلاف فتاوی در مورد حرمت یا جواز مجسمه‌سازی و تصویر) و پیروی و گوش دادن به امر و نهی غیر خدا، نهی کرده، مگر در صورتی که پیروی از دیگران به پیروی از خدا برگردد، مانند پیروی از پیغمبران و پیشوایان دینی، و نیز از بدعت و پیروی از آن، و همچنین گام گذاشتن در جای گام شیطان، نهی فرموده است.

اخبار فراوانی از پیغمبر و ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده که شرک را بر دو قسم دانسته‌اند: «شرک پنهان و شرک آشکار» و آن دارای مراتب زیادی است که کسی جز مخلصان از همگی این مراتب سالم نمی‌مانند، و از صدای پای مورچه بر سنگ صاف در شب تاریک پنهان‌تر است!

در روایات اسلامی، در کافی، از حضرت صادق علیه السلام در مورد «قلب سلیم» روایت کرده که: «قلب سلیم، آن قلبی است که در حالی با خدا روبه‌رو شود،

(۱۰۶) تاریخ صدر اسلام

که کسی جز خدا در آن نباشد.» فرمود:

- «هر قلبی که در آن شرک یا شک وجود داشته باشد، سقوط کرده است!»

- «و اینان که قلب سلیم دارند، در دنیا زهد پیشه می‌کنند تا دل‌هایشان برای آخرت فراغت یابد!» و نیز در روایت آمده است که: «عبادت خدا به طمع بهشت، عبادت اجیران است، عبادت او از ترس آتش عبادت بندگان است، و حق عبادت این است که خدا را به خاطر محبت او بپرستند، که عبادت بزرگواران است، و این مقامی است دست نیافتنی که جز پاکان بدان نرسند!»

روش توحیدی

خدای سبحان به پیامبر گرامی خود دستور می‌دهد که برای خود رویه و سیره‌ای اتخاذ کند، و در اجتماع بشری با آن رویه رفتار نماید:

- «بگو ای اهل کتاب! به سوی کلمه‌ای که بین ما و شما یکنواخت است، بیایید:

روش توحیدی (۱۰۷)

که جز خدا را نپرستیم، و چیزی را شریک او نسازیم، و یکدیگر را به جز خدا ارباب خود نگیریم. پس اگر روگردان شدند، بگو: شاهد باشید که ما مسلمانیم!» (۶۴ / آل عمران)

و باز به عقاید بت‌پرستی که داخل در دین اهل کتاب شده، اشاره کرده می‌فرماید:

- «ای اهل کتاب! در دین خود غلو مکنید! و از هواهای قومی که از پیش گمراه شده‌اند، و بسیاری را گمراه کرده‌اند، و از راه راست منحرف شده‌اند، پیروی مکنید!» (۷۷ / مائده)

و نیز در مذمت اهل کتاب می‌فرماید:

- «اینان هم راهبان خود را به غیر خدا ارباب گرفتند، و هم مسیح بن مریم را، در حالی که جز به پرستش خدای واحدی مأمور نشده بودند، زیرا جز او خدایی نیست، و از آن‌چه شریک می‌آورند، منزّه است!» (۳۱ / توبه)

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در اجرای احکام و حدود، بین مردم مساوات برقرار کرد، و

(۱۰۸) تاریخ صدر اسلام

طبقات اجتماع، مانند: حاکم و محکوم، رئیس و مرئوس، خادم و مخدوم، غنی و فقیر، مرد و زن، شریف و ضعیف را به یکدیگر نزدیک ساخت، که هیچ کس نسبت به دیگری حق‌بزرگی و فخرفروشی و حکومت‌نداشته‌باشد، که کرامت‌تنها به تقوی است، و حساب و حکم مربوط به خدا.

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دارایی را بالسویه تقسیم می‌کرد، و نهی می‌فرمود که قوی آنگونه تظاهر به نیروی خود کند که قلب مردم ضعیف و فروافتاده بشکند و متأثر شوند، و مثلاً ثروتمندان و زمامداران و رؤسا نباید در برابر فقرا و بیچارگان و رعیت به زیب و زیور و شوکت خود تظاهر کنند.

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مانند یکی از افراد مردم می‌زیست، و در خوردنی و آشامیدنی و پوشاک و نشست و برخاست و راه رفتن هیچ گونه امتیازی با دیگران نداشت. (۱)

۱- المیزان ج: ۲۰، ص: ۱۴۲.

روش توحیدی (۱۰۹)

حجاب حایل بین رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و کفار

«وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ الْذِّينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا!» (۴۵/اسری)

خداوند متعال در قرآن کریم واقعیتی را بیان فرموده که وقتی پیامبر گرامی اسلام قرآن می‌خواند، میان او و مشرکینی که به آخرت

ایمان نداشتند، حجابی معنوی می‌افکند که از فهم آن محجوب می‌شدند، و دیگر نمی‌توانستند اسم خدای یگانه را بشنوند، و رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را به رسالت حق بشناسند، و نمی‌توانستند به معاد ایمان بیاورند و به حقیقت آن پی ببرند!

(۱۱۰) تاریخ صدر اسلام

آنان نمی‌توانستند حقیقت آن‌چه را که از معارف قرآن نزد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بود بفهمند، و بدان ایمان بیاورند و یا اذعان کنند که او به راستی فرستاده خداست، که به حق به سوی ایشان فرستاده شده است!

به همین جهت بود که وقتی اسم خدای یگانه را می‌آورد از او اعراض می‌کردند، و در انکار معاد پافشاری می‌نمودند و او را مردی جادوشده می‌خواندند.

انکار به آخرت جایی برای ایمان به خدای یگانه و رسالت پیغمبران باقی نمی‌گذارد. کفر به معاد مستلزم کفر به همه اصول دین است. می‌فرماید:

- «وقتی تو قرآن می‌خوانی، ما دل‌های ایشان را با پرده‌هایی می‌پوشانیم، تا قرآن را نفهمند! و گوش‌هایشان را کر و سنگین می‌کنیم تا قرآن را به گوش قبول نشنوند، و با فهم ایمان صدق آن را درک نکنند.

- البته همه این‌ها کفر کفر و فسوق ایشان است!

- وقتی در قرآن پروردگار خود را با وصف یکتایی ذکر می‌کنی و شریک را از او نفی می‌کنی، از شنیدن و فهم آن، در حالی که پشت می‌کنند، اعراض می‌نمایند.

- ما بهتر می‌دانیم که غرض ایشان از این که می‌آیند تا قرآن خواندن تو را بشوند،

حجاب حایل بین رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و کفار (۱۱۱)

چیست؟

و نیز بهتر می‌دانیم که پس از شنیدن آهسته با هم چه می‌گویند؟ ستمکاران می‌گویند: جز مردی جادوشده را پیروی نمی‌کنید! بین چگونه برایت مثل‌ها می‌زنند؟ چه کنند بدبخت‌ها، گمراه شده‌اند، و دیگر راهی پیدا نمی‌کنند!» (۴۵ تا ۴۸ / اسراء)

این آیه اشعار دارد بر این که مشرکین نزد وی نمی‌آمدند تا قرآن به گوششان نخورد، چون از ملامت هم مسلکان خود می‌ترسیدند، و اگر نزد آن جناب می‌آمدند، پنهانی بوده، و حتی یکی از ایشان فرد دیگر را در حال استماع قرآن می‌دید، آهسته ملامت می‌کرد، زیرا می‌ترسید رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و مؤمنین پی ببرند و بفهمند که این افراد دشمنند. بعضی به بعض دیگر می‌گفتند:

- «پیروی نمی‌کنید مگر مردی جادوشده را...!» (۴۷ / اسراء)

(۱۱۲) تاریخ صدر اسلام

زدن این مثل، این نکته را می‌رساند که مشرکین کارشان به جایی رسیده بود که امیدی به ایمان آوردنشان نبود! (۱)

مصایب موعود کفار مکه

«وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ...!» (۳۱ / رعد)

دقت در این که سوره رعد یک سوره مکی است، و به شهادت مضامین آثارش، و همچنین دقت در حوادثی که بعد از بعثت و قبل از هجرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله رخ داده، و بررسی حوادثی که بعد از هجرت تا قبل از فتح اتفاق افتاده، این معنی را روشن می‌سازد که مراد از عبارت «الَّذِينَ كَفَرُوا» همان کفار عرب از اهل مکه و غیر ایشان است که در

مصایب موعود کفار مکه (۱۱۳)

ابتدای دعوت اسلام آن را رد نموده، و انکار و عناد را به نهایت رسانده بودند، و در برانگیختن فتنه و فساد پافشاری می نمودند. خدای تعالی در این باره می فرماید:

«لایزال مصیبت‌های کوبنده بر سر این‌ها، که به دعوت حق تو کفر می ورزند، به خاطر آن چه کردند، و کفری که به رحمان ورزیدند، می رسد، یا در نزدیکی‌های خانه‌شان فرود می آید، و همواره بدین حال هستند، تا آن که آن عذابی که وعده‌شان داده، برسد، چه خدا خلف وعده نمی کند، و گفتارش تغییر نمی پذیرد!»

مقصود از آنان که مصیبت‌ها بر سرشان آمد، کفار اطراف مکه است، که جنگ‌ها و قتل و غارت‌ها از پایشان در آورد. و مقصود از آن‌ها که مصایب در نزدیکی خانه‌هایشان فرود آمد، اهل مکه‌اند، که حوادث ناگوار در پیرامون شهرشان اتفاق می افتاد، و دودش به چشم آن‌ها می رفت، و وحشت و اندوه و سایر آثار سوء آن، خواب

(۱۱۴) تاریخ صدر اسلام

و آسایش را از ایشان سلب می نمود. و مقصود از عذابی که وعده‌شان داده، عذاب شمشیر است، که در روزهای بدر و احد و سایر غزوات با آن روبه‌رو شدند! (۱)

عجز قریش در مبارزه با قرآن

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ...» (۲۶ / فصلت)

این آیه دلالت می کند بر نهایت عجز کفار در مبارزه علیه قرآن، بعد از آن که کفار نتوانستند کلامی مثل آن را بیاورند، و یا اقامه برهانی علیه آن بکنند، کارشان در بیچارگی به این جا کشید که به یکدیگر سفارش کنند که به قرآن گوش ندهند، و هر جا قرآن خوانده می شود سر و صداهای بی معنی در آورند تا صدای قرآن و شخصی که

۱- المیزان ج: ۲۲، ص: ۲۷۵.

عجز قریش در مبارزه با قرآن (۱۱۵)

آن را می خواند به گوش دیگران نرسد، و در نتیجه اثرش لغو گردد.

قرآن مجید سپس پاره‌ای از عواقب ضلالت آنان، و نتیجه استقامت مسلمانان و پاداش آخرتی آنان را ذکر می کند و می فرماید:

«ما هم به طور یقین کسانی را که کفر ورزیدند عذاب سختی می چشانیم، و به بدتر از آن چه می کردند، کیفر می دهیم! این چنین است که کیفر دشمنان خدا آتش است، و در بطن آتش خانه‌ای جاودانه دارند، به کیفر این که همواره آیات ما را انکار می کردند...!» (۲۷ و ۲۸ / فصلت)

سپس بعد از ذکر پاداش استقامت مسلمانان در برابر کفار می فرماید:

«کیست خوش گفتارتر از کسی که بشر را به سوی خدا دعوت می کند، و عمل صالح انجام می دهد، و می گوید: من به یقین از تسلیم شدگانم!» (۳۳ / فصلت)

در این آیه، خدای تعالی پیامبر گرامی خود را تأیید می فرماید به

(۱۱۶) تاریخ صدر اسلام

این که سخن تو، یعنی دعوت تو، بهترین سخن است. هرچند که لفظ آیه عمومیت دارد ولی منظور در این آیه رسول الله صلی الله علیه و آله است، و شامل همه کسانی هم می شود که به سوی خدا دعوت می کنند.

چیزی که هست، چون در بین ایمان داعیان به سوی خدا، ممکن است کسی یافت شود که به خاطر رسیدن به غرض فاسد به سوی

خدا دعوت کند، و معلوم است که چنین دعوتی احسن القول نمی‌تواند باشد، لذا دنباله جمله این شرط را اضافه کرد که «وَعَمَلٌ صَالِحًا» به شرطی که خودش هم عمل صالح کند، چون عمل صالح کشف می‌کند از این که صاحبش نیتی صالح دارد. و نیز از آن جایی که عمل صالح دلالت بر اعتقاد حق، و التزام به آن ندارد، و این نیز معلوم است که سخن آن کسی که دعوت به سوی خدا می‌کند، و عمل صالحی هم دارد، ولی ایمانی به حق نداشته، و التزامی به آن ندارد، احسن القول نیست! به همین جهت دو عجز قریش در مبارزه با قرآن (۱۱۷)

جمله گذشته را مقید به شرطی دیگر کرد، و آن این است که «وَقَالَ أَنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ!» (۳۳ / فصلت) یعنی اعتقاد به اسلام داشته باشد!

پس اگر کسی اعتقاد به اسلام و عمل صالح داشت، و آن گاه به سوی خدا دعوت کرد، سخنش احسن القول خواهد بود! - «و چون معلوم است که خوبی و بدی یکسان نیست، لاجرم تو بدی‌های مردم را با بهترین عکس‌العمل دفع کن، تا کسی که بین تو و او دشمنی هست، چنان از دشمنی دست بردارد که گویی دوستی مهربان است، اما این نصیحت را نمی‌پذیرند مگر کسانی که خویشتندارند، و نیز نمی‌پذیرد مگر کسی که بهره عظیمی از سعادت داشته باشد!» (۳۴ و ۳۵ / فصلت) (۱)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۳۰۱.

(۱۱۸) تاریخ صدر اسلام

دلیل هلاک نکردن قریش

«وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ!» (۵۹ / اسری)

قرآن مجید در مورد عدم تعذیب و هلاک دنیوی کفار صدر اسلام در آیه فوق خبر می‌دهد که چون مردم - که آخرینشان مثل اولینشان هستند - به خاطر آن غریزه فسق و فساد که در ایشان است مستحق آمدن هلاکت و انواع دیگر عذاب‌های شدید هستند، و خدای تعالی هم درباره قراء این قضا را رانده که همه هلاک و یا معذب به عذاب شدید شوند.

همین معنا باعث شد که خدای تعالی آیاتی را که کفار قریش پیشنهاد می‌کنند،

دلیل هلاک نکردن قریش (۱۱۹)

نفرستد، چون با در نظر گرفتن این که آخرین بشر با اولین او یکسان است، و هرچه اولین را وادار به عصیان کرد، آخرین را هم وادار می‌کند، و نیز با در نظر گرفتن این که اولین با آمدن آیات پیشنهادی‌شان باز کفر ورزیدند، هم این هست که این‌ها بعد از دیدن معجزه و آیات پیشنهادی خود ایمان نیاورند، و در نتیجه به عذاب شدید دیگری مبتلا شوند، هم چنان که پیشینیان ایشان شدند، و چون خدا نمی‌خواهد این امت را به عذاب عاجل مؤاخذه کند، لذا آیات پیشنهادی کفار را نمی‌فرستد! این خصوصیت امت اسلام از مواردی از کلام خدای تعالی استفاده می‌شود و تنها آیه مورد بحث نیست، و خداوند تعالی بر این قضا رانده که این امت را عذاب نکند، مگر بعد از مدتی مهلت! (۱)

مقابله تاریخی اقوام کافر در برابر پیامبران

«مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا...» (۴ / مؤمن)

قرآن مجید در سوره مؤمن از آغاز، مطلب را پیرامون بلندپروازی‌های کفار، و جدال باطلشان به منظور از بین بردن حقی که بر آنان نازل شده، می‌کشانند، و با

۱- المیزان ج: ۲۵، ص: ۲۳۱.

(۱۲۰) تاریخ صدر اسلام

تکرار آیات مربوط به خوار و ذلیل بودن کفار، و گرفتار شدن آنها به عذاب الهی، در امت‌های گذشته، سورت استکبار و جدال آنان را می‌شکند.

عذاب‌های خوارکننده‌ای را که خدا به ایشان وعده داده بود در این سوره با ذکر نمونه‌ای از آنچه در آخرت بر سرشان می‌آید، خاطرنشان می‌سازد:

«در آیات خدا جدال نمی‌کنند مگر کسانی که کافر شدند، پس غوطه‌ور شدنشان در ناز و نعمت تو را مغرور نسازد. قبل از ایشان هم قوم نوح و احزابی که بعد از ایشان بودند، آیات خدا را تکذیب کردند، و هر امتی قصد جان پیامبر خود کرد، تا او را بگیرند، و با حربه باطل علیه حق مجادله کردند، تا حق را از بین ببرند، و من ایشان را گرفتم، و چه عجیب است عذاب!! و همچنین کلمه عذاب پروردگارت بر آنان که کافر شدند، حتمی شد، که باید اهل آتش باشند.» (۴ تا ۶ / مؤمن)

در این آیات، در مقام جواب دادن از شبهه‌ای است که ممکن بود به ذهن کسی وارد

مقابله تاریخی اقوام کافر در برابر پیامبران (۱۲۱)

شود و آن شبهه این است که ما می‌بینیم همیشه برد با همین کفار است، که از پذیرفتن حق استکبار می‌ورزند، و در آیات خدا جدال می‌کنند، و هیچ گرفتاری هم پیدا نمی‌کنند، و باطل خود را هم پیش می‌برند؟!!

حاصل جواب این است که امت‌های گذشته چون قوم نوح و احزاب بعد از ایشان مانند عاد و ثمود و قوم لوط و غیره، از کفار امروز در تکذیب و جدال به باطل قوی‌تر بودند، آنها تا این‌جا پیشروی کردند که می‌خواستند رسول خود را بگیرند و بکشند، ولی عذاب الهی مهلتشان نداد، و این قضا در حق همه کفار رانده شده است.

پس توهم این که کفار معاصر از خدا پیشی گرفته‌اند و اراده خود را علیه خدای سبحان به کار زدند، توهمی است باطل!! (۱)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۱۶۱.

(۱۲۲) تاریخ صدر اسلام

ابراهیم و رسول الله، دو مبارز علیه کفار

«وَ اذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ لَآبِیْهِ وَ قَوْمِهٖ اِنِّیْۤ اَبْرَءٌۢ مِّمَّا تَعْبُدُوْنَ! (۲۷ تا ۳۰ / زخرف)

آیات سوره زخرف درباره کفر مشرکین به رسالت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و تشبث آنان در شرک به ذیل تقلید از پدران بدون هیچ دلیل دیگر، صحبت می‌کند، و در این آیات داستان ابراهیم علیه‌السلام را ذکر می‌کند که تقلید کردن پدر و قومش را دور انداخت و از آنچه آنان به جای خدای سبحان می‌پرستیدند، بیزارى جست، و از پروردگارش طلب هدایتی کرد که از فطرتش سرچشمه داشته است.

بعد از نقل داستان ابراهیم علیه‌السلام این مسائل را خاطرنشان می‌سازد که قوم او را

ابراهیم و رسول الله، دو مبارز علیه کفار (۱۲۳)

از چه نعمت‌هایی برخوردارشان کرد، و چگونه به آن نعمت‌ها کفران کردند، و به کتاب خدا کافر شدند و در آن خورده‌گیری‌ها نمودند و به فرستاده خدا طعنه‌ها زدند، طعنه‌هایی که به خودشان برمی‌گردد. سپس آثار اعراض از یاد خدا را ذکر می‌کند، و عاقبت این کار را که همان شقاوت و خسران است تذکر می‌دهد، و آن‌گاه عطف می‌کند به این که پیامبر باید برای همیشه از ایمان آوردن ایشان مأیوس باشد، و سپس تهدیدشان می‌کند به عذاب، و به پیامبر عزیزش تأکید می‌کند که به قرآن تمسک جوید، چون قرآن ذکر او و ذکر قوم اوست، و به زودی از آن بازخواست می‌شوند، و آنچه در قرآن است دین توحید است، که

همه انبیاء گذشته بر آن دین بودند:

- ای پیامبر! به یاد ایشان بیاور آن زمان را که، ابراهیم از آلهه پدر و قومش بیزاری جست، چون ایشان آلهه خود را تنها به استناد تقلید پدران می‌پرستیدند، و هیچ حجت و دلیلی بر آن نداشتند، و ابراهیم تنها به اعتقاد و نظر خود اتکاء نمود! ابراهیم گفت:

- من از آنچه می‌پرستید بیزارم! به جز آن معبودی که مرا آفریده، که به زودی هدایت‌م خواهد کرد! (۱)

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۱۵۴.

(۱۲۴) تاریخ صدر اسلام

ارثیه یکتاپرستی در نسل ابراهیم

- «خدا این یکتاپرستی را در نسل او باقی گذاشت، شاید برگردند! بلکه، من این کفار و پدران ایشان را بهره‌های مادی دادم، تا آن که دین حق و رسولی روشن‌گر به سوی‌شان آمد، و همین که با حق روبه‌رو شدند گفتند: این نوعی سحر است، و ما بدان کافریم!» (۲۸ تا ۳۰ / زخرف)

منظور از نسلی که یکتاپرستی در آن باقی گذاشته شده ذریه و فرزندان ابراهیم علیه‌السلام است.

مراد از بقای کلمه در عقب و ذریه ابراهیم علیه‌السلام این است که ذریه آن جناب چنان نباشد که به کلی و حتی یک نفر موحد در آنان باقی نماند، بلکه همواره و مادام

ارثیه یکتاپرستی در نسل ابراهیم (۱۲۵)

که نسل آن جناب در روی زمین باقی است، افرادی موحد در بین آنان یافت بشود. (۱)

دلیل عدم نزول قرآن بر اشراف قریش

«کفار گفتند:

- چرا قرآن به یکی از دو مرد بزرگ (مکه و طائف) نازل نشد؟ مگر اینان مقسم رحمت پروردگار تواند؟ این ماییم که معیشت انسان‌ها در زندگی دنیا را تقسیم می‌کنیم!» (۳۱ و ۳۲ / زخرف)

منظور از بزرگی آن دو مرد به طوری که از سیاق آیه بر می‌آید، بزرگی از حیث مال و جاه است، چون در نظر افراد مادی و دنیاپرست ملاک عظمت و شرافت و علو مقام همین چیزهاست!

در مجمع‌البیان گفته: منظور از دو مرد عظیم در یکی از دو شهر، ولید بن مغیره

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۱۵۴.

(۱۲۶) تاریخ صدر اسلام

از مکه، و ابامسعود عُرْوَةُ بن مسعود ثقفی از طائف بوده است.

و بعضی دیگر گفته‌اند: منظور عتبه بن ابی ربیع، از مکه و ابن عبدیالیل، از طائف بوده است.

لکن حق مطلب این است که این تطبیق‌ها از خود نامبردگان است، و گر نه مشرکین شخص معینی را در نظر نداشتند، و به طور مبهم گفته‌اند که جا داشت یکی از بزرگان مکه و طائف پیامبر بشوند. و این معنی از ظاهر آیه به خوبی استفاده می‌شود.

خداوند متعال جواب داده که این مشرکین در امر معیشت دنیایی که در آن زندگی می‌کنند، و از رزقش ارتزاق می‌نمایند، و خود قطره‌ای از دریای بیکران رحمت ماست، هیچ مداخله‌ای ندارند، و آن وقت چگونه به خود اجازه می‌دهند به تقسیم چیزی مداخله کنند که هزاران بار از زندگی دنیا مهم‌تر است، و آن مسئله نبوت است، که رحمت کبریایی ما و کلید سعادت دائمی بشر و

رستگاری جاودانه ایشان است؟ (۱)

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۱۵۴.

دلیل عدم نزول قرآن بر اشراف قریش (۱۲۷)

(۱۲۸)

فصل چهارم: مسلمانان اولیه دوران شکنجه، مبارزه و مهاجرت

آغاز دعوت علنی اسلام

«فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ...!» (۹۴/حجر)

غرض سوره حجر، در حقیقت، بیان موضوع تبلیغ آشکار، و امر به علنی کردن رسالت است، و وقتی به این آیه می‌رسد می‌فرماید:

- «حال که تو مأمور به "صفح جمیل" شدی، و خود را به عنوان نذیر از عذاب ما،

(۱۲۹)

آن عذابی که بر مقتسمین (پاره‌پاره کنندگان قرآن) نازل شد، معرفی نمودی، دیگر مترس، کلمه حق را اظهار، و دعوت خود را علنی کن!

در ادامه آیه می‌فرماید:

- «ما شر استهزاکنندگان را از تو دور می‌کنیم!» (۹۵ / حجر)

این «مستهزئین» همان «مقتسمین» هستند که قبلاً اسمشان در اول آیه برده شد.

خدای تعالی وقتی دستور می‌دهد که درنگ مکن و دعوت به حق را علنی ساز، و از مشرکین روی برتاب، بلافاصله می‌فرماید: برای این که ما شر مستهزئین را از تو کفایت کردیم، و ایشان را به عذاب خود هلاک می‌سازیم.

و این مستهزئین همان‌ها هستند که (با خدا، خدایانی دیگر اتخاذ می‌کنند، پس به زودی خواهند فهمید!)

در این جمله برای بار دوم اندوه و تنگ حوصلگی رسول الله صلی الله علیه و آله را از استهزاء

(۱۳۰) تاریخ صدر اسلام

آنان پیش می‌کشد، تا مزید عنایت خود را نسبت به تسلیت و دلخوش کردن آن جناب و تقویت روحش برساند.

خدای تعالی در کلام کریم خود، مخصوصاً در سوره‌های مکی، بسیار آن جناب را تسلیت و دل‌داری داده است، و این به خاطر آن صدمات زیادی است که آن جناب در مکه با آن مواجه می‌شده است.

در ادامه آیه می‌فرماید:

- «ما می‌دانیم سینه تو از آنچه می‌گویند، تنگ می‌شود، پس به ستایش پروردگارت تسبیح گوی، و از سجده‌کنان باش! عبادت

پروردگار خویش کن تا حادثه محقق به تو برسد!» (۹۷ تا ۹۹ / حجر)

خدای سبحان به پیامبر گرامی خود سفارش می‌فرماید که او را تسبیح و حمد گوید، و سجده و عبادت به جای آورد، و این مراسم

را ادامه بدهد. خدای تعالی این سفارش را

آغاز دعوت علنی اسلام (۱۳۱)

متفرع بر تنگی حوصله از زخم زبان‌های کفار نموده است، معلوم می‌شود که تسبیح و حمد خدا و سجده و عبادت در برطرف

کردن اندوه و سبک کردن مصیبت اثر دارد.

در روایات اسلامی آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از آن که وحی الهی شروع شد سیزده سال در مکه بماند، و در سه سال اولش مخفیانه دعوت می‌کرد، و از ترس اظهار علنی نمی‌نمود، تا آن که خدای عزوجل با فرستادن (آیه فوق مأمورش فرمود تا دعوت خود را علنی کند، و از آن روز دعوت علنی شد.

(نقل از امام صادق علیه السلام در معانی الاخبار)

همچنین امام صادق علیه السلام فرموده:

– رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه سال‌ها پنهانی دعوت می‌کرد، و تنها علی علیه السلام و حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها به او ایمان آورده بودند. آن گاه خدای سبحان مأمورش کرد تا دعوت خود را علنی سازد. دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله آشکارا شد و او دعوت خود را

(۱۳۲) تاریخ صدر اسلام

در قبایل عرب عرضه می‌کرد، و به هر قبیله که می‌رفت می‌گفتند: دروغگو از نزد ما بیرون شو! (و در ما طمع میند!

(نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر عیاشی) (۱)

شکنجه مسلمانان اولیه

«مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مِنْ أَكْثَرِ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ...»

(۱۰۶ تا ۱۱۰ / نحل)

تاریخ روزهای اولیه ظهور اسلام آکنده از شکنجه‌های زیادی است که مؤمنین صدر اسلام در مکه از قریش می‌دیدند. چون قریش مکه مؤمنین را آزار می‌دادند تا شاید از دین شان برگردند.

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۲۱.

شکنجه مسلمانان اولیه (۱۳۳)

آیه فوق ناظر به چنین وقایعی است. چنان انواع شکنجه‌ها را در حق مؤمنین روا می‌داشتند که حتی اتفاق می‌افتاد یک فرد مسلمان در زیر شکنجه کفار جان می‌داد. هم چنان که عمار و پدر و مادرش را شکنجه کردند و پدر و مادرش در زیر شکنجه آن‌ها جان دادند، و عمار به ظاهر از دین اسلام بیزاری جست، و بدین وسیله جان سالم به در برد.

در ادامه آیه می‌فرماید:

– «بعد از همه این‌ها خدا نسبت به کسانی که از آن شکنجه‌ها هجرت نموده و پس از هجرت جهاد و صبر نمودند، آمرزگار و مهربان است!» (۱۱۰ / نحل)

این وعده جمیلی است که خدای سبحان به مهاجرین می‌دهد که پس از شکنجه‌ها مهاجرت کردند. و در قبال تهدیدی که به کفار کرده و خسران

(۱۳۴) تاریخ صدر اسلام

تمام را نویدشان داده، مؤمنین را به مغفرت و رحمت در قیامت نوید می‌دهد.

آخر آیه می‌رساند که خدا از آن مسلمانان که به ظاهر ارتداد جستند، راضی نمی‌شود، مگر این که مهاجرت کنند، و نیز از هجرتشان راضی نمی‌شود، مگر این که بعد از آن جهاد و صبر کنند.

ماجرای شکنجه و قتل سمیه و یاسر

چون رسول خدا خواست به مدینه مهاجرت کند به اصحابش فرمود:

«از من متفرق شوید، و هر کس توانایی دارد بماند و آخر شب حرکت کند و هر کس ندارد همین اول شب به راه افتد، هر جا که به اطلاعاتان رسید که من در آنجا منزل کرده‌ام به من ملحق شوید.

بلال مؤذن و خباب و عمار، و زنی از قریش که مسلمان شده بود، ماندند تا صبح شد. مشرکین و ابوجهل ایشان را دستگیر کردند. به بلال پیشنهاد کردند

ماجرای شکنجه و قتل سمیه و یاسر (۱۳۵)

که از دین اسلام برگردد، او قبول نکرد، لاجرم زرهی از آهن در آفتاب داغ کردند و بر تن او پوشاندند، و او هم چنان می گفت: «احد! احد!».

خاب را در میان خارهای زمین می کشیدند. عمار از در تقيه حرفی زد که همه مشرکین خوشحال شدند و او را رها کردند. سمیه را ابوجهل به چارمیخ کشیده بود و... او را کشت، ولی بلال و خباب و عمار را رها کردند.

آن‌ها خود را به رسول الله صلی الله علیه و آله رساندند و جریان را برای آن جناب تعریف کردند. عمار از آن حرفی که زده بود سخت ناراحت بود. حضرت فرمود:

«دلت در آن موقعی که این حرف را زدی چگونه بود؟ آیا به آن چه گفתי راضی بود، یا نه؟ عرض کرد: نه! فرمود:

«خداي تعالی این آیه را نازل فرموده که «الَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ!» (نحل / ۱۰۶) پدر و مادر عمار اولین شهید در اسلام بودند.

(۱۳۶) تاریخ صدر اسلام

صحنه ملاقات شکنجه‌شدگان با رسول الله صلی الله علیه و آله را روایات بسیاری بیان کرده‌اند. در مجمع البیان می نویسد:

این آیه درباره جماعتی نازل شد که به اکراه مجبور شده بودند، و آن جماعت عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه، و صهیب و بلال و خباب بودند که شکنجه شدند، و در آن شکنجه پدر و مادر عمار کشته شدند، و عمار با زبانش چیزی به آن‌ها داد که راضی شدند، و خدای سبحان جریان را به رسول گرامی اش خبر داد.

پس وقتی که جماعتی به آن جناب خبر آوردند که عمار کافر شد، حضرت فرمود:

«نه! حاشا! عمار از سر تا قدمش مملو از ایمان است، و ایمان با گوشت و خونس آمیخته گشته است.

وقتی عمار شرفیاب شد، در حالی که گریه می کرد، حضرت فرمود: «چه حال و چه خبر؟ عرض کرد:

ماجرای شکنجه و قتل سمیه و یاسر (۱۳۷)

«خبر بسیار بد آوردم، یا رسول الله! زیرا رهایم نکردند تا دست به ساحت تو دراز نمودم و خدایان ایشان را به خیر یاد کردم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع کرد اشک‌های عمار را پاک کردن، در حالی که می فرمود:

«اگر بار دیگر به تو چنین کردند تو هم همان کار را تکرار کن! پس آیه فوق نازل شد. (۱)

شکنجه به خاطر ایمان

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ... قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ...!» (۸ / بروج)

سوره بروج به سختی کسانی را انداز کرده که مردان و زنان مسلمان را به جرم این که به خدا ایمان آورده‌اند، شکنجه می کنند، نظیر

مشرکین مکه که با گروندگان به

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۲۸۵.

(۱۳۸) تاریخ صدر اسلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین می کردند، و آنان را شکنجه می کردند تا از دین اسلام به شرک سابق خود برگردند. بعضی از این مسلمانان صبر می کردند، و بر نمی گشتند، ولو شکنجه به هر جا که خواست برسد. ولی بعضی بر می گشتند و مرتد می شدند، و این ها افرادی بودند که ایمانی ضعیف داشتند و خدای تعالی درباره آنان فرموده:

- «بعضی از مردم کسانی اند که می گویند به خدا ایمان آورده ایم، ولی همین که در راه خدا شکنجه می شدند، فتنه مردم را نظیر عذاب الهی می پنداشتند.» (۱۰ / عنکبوت)

- «بعضی از مردم کسانی اند که خدا را با شرایطی می پرستند، اگر خیری به ایشان برسد، دل به آنان می بندند، و اگر دچار فتنه ای شوند، با صد و هشتاد درجه عقب گرد، بر می گردند!» (۱۱ / حج)

شکنجه به خاطر ایمان (۱۳۹)

خدای تعالی در این آیات اشاره ای به «اصحاب اخدود» می کند، و با این مؤمنین را به صبر در راه خدا تشویق می کند. دنبال داستان اشاره ای هم به سرگذشت لشکریان فرعون و ثمود دارد، و این مایه دلخوشی رسول خدا صلی الله علیه و آله و وعده نصرت به آن جناب و تهدید مشرکین است:

- «سوگند به آسمان، موضع ستارگان، و به روز موعود و داوری، و به شاهد و به مشهود، که آزاردهندگان مؤمنین عذابی در جهنم دارند! خداوند مؤمنین صالح را، اگر خلوص به خرج دهند، موفق به صبر می کند، و در حفظ ایمانشان از کید دشمنان یاری شان می فرماید، همان طور که در داستان اخدود کرد!» (۱۱ تا ۱۱ / بروج)

مراد از «شاهد» در این آیات رسول خدا صلی الله علیه و آله است، برای این که آن جناب امروز شاهد اعمال امت است و فردای قیامت بدان چه دیده شهادت می دهد.

کلمه «مشهود» هم قابل انطباق است با شکنجه ای که کفار به این مؤمنین می دادند،

(۱۴۰) تاریخ صدر اسلام

و وضعی که در آخرت به خود می گیرند، و آن چه در روز قیامت برای این ظالمان و مظلومان رخ می دهد، چه ثواب و چه عقاب.

در این آیات می فرماید: «قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ!»

با اشاره به داستان اخدود، زمینه را برای آیات بعدی که می فرماید: «کسانی که فتنه کردند...» فراهم می سازد.

کلمه «اخذود» به معنای شکاف بزرگ زمین است، و اصحاب اخدود جبارانی ستمگر بودند که زمین را می کنند و آن را پر از آتش می کردند، و مؤمنین را به جرم این که ایمان دارند در آن آتش می انداختند و تا آخرین نفرشان را می سوزاندند. خداوند متعال در این آیه اصحاب اخدود را لعن می کند، و از درگاه خود طرد می نماید، و اعمال شیع آنان را چنین شرح می دهد:

- «الَّتَارِ ذَاتِ الْوُقُودِ، إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ، وَهُمْ عَلَى مَا

شکنجه به خاطر ایمان (۱۴۱)

يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ

- آتشی که برای گیراندنش وسیله ای درست کرده بودند، در حالی که خودشان برای تماشای ناله و جان کندن و سوختن مؤمنان بر لبه آن آتش می نشستند، و خود نظاره گر جنایتی بودند که بر مؤمنین روا می داشتند، هیچ تقصیری از مؤمنی سراغ نداشتند، جز

این که به خدا ایمان آورده بودند!» (۱ تا ۷ / بروج)

قرآن مجید مطلب را چنین ختم می‌کند:

«خدای مقتدر و حمیدی که ملک آسمان‌ها و زمین از آن اوست، بر همه چیز شاهد و نظاره گر است! محققا این ستمگران، و همه ستمگران روز گاران، که مؤمنین و مؤمنات را گرفتار می‌کنند، و بعدا از کرده خود پشیمان هم نمی‌شوند،

(۱۴۲) تاریخ صدر اسلام

عذاب جهنم در پیش دارند، و عذابی سوزاننده!» (۹ و ۱۰ / بروج) (۱)

فشار مشرکین برای برگشت مسلمانان به کفر

«أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟» (۲ تا ۱۳ / عنکبوت)

بعضی از کسانی که در مکه و قبل از هجرت به رسول الله صلی الله علیه و آله ایمان آورده بودند،

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۱۵۱.

فشار مشرکین برای برگشت مسلمانان به کفر (۱۴۳)

از ترس فتنه‌ای که از ناحیه مشرکین تهدیدشان می‌کرد، از ایمان خود برگشته بودند، چون مشرکین دست از سر مسلمانان بر نمی‌داشتند، و مرتب آنان را دعوت می‌کردند به این که از ایمان به آن جناب برگردند، و ضمانت می‌دادند که اگر برگردید هر ضرری از این بابت دیدید ما جبران می‌کنیم، هم‌چنان که اگر بر نگردید بلا به سرتان می‌آوریم و آن قدر شکنجه‌تان می‌کنیم تا به کیش ما برگردید.

گویا از این عده که از ایمان خود رجوع کرده‌اند کسانی بوده‌اند که از ناحیه پدر و مادرشان تهدید و تشویق می‌شدند، مانند بعضی از فرزندان مشرکین که آیات شریفه سوره عنکبوت بدان اشاره دارد.

در سوره عنکبوت، به طوری که از اول تا آخرش، و از سیاق جاری در سراسرش، استفاده می‌شود، غرض خدای تعالی از ایمان مردم تنها این نیست که به زبان بگویند ایمان آوردیم، بلکه غرض حقیقت ایمان است، که تندبادهای فتنه‌ها آن را تکان نمی‌دهد، و دگرگونی حوادث دگرگونش نمی‌سازد، بلکه هر چه فتنه‌ها بیشتر فشار بیاورد، پابرجا و ریشه‌دارتر می‌گردد.

خدای تعالی می‌فرماید:

«مردم خیال نکنند به صرف این که بگویند ایمان آوردیم، دست از سرشان

(۱۴۴) تاریخ صدر اسلام

برمی‌دارند، و در بوته آزمایش قرار نمی‌گیرند! نه بلکه حتما امتحان می‌شوند، تا آنچه در دل نهان دارند، بیرون ریزد، و معلوم شود ایمان است یا کفر!»

پس فتنه و محنت یکی از سنت‌های الهی است که به هیچ وجه و درباره هیچ کس شکسته نمی‌شود، همان طور که در امت‌های گذشته از قبیل قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و لوط و شعیب و موسی جریان یافت، و جمعی استقامت ورزیدند و جمعی دیگر هلاک شدند، و در امت‌های حاضر و آینده نیز جریان خواهد یافت و خدا به کسی ظلم نکرده و نمی‌کند، و این خود امت‌ها و اشخاصند که به خود ظلم می‌کنند.

پس کسی که می‌گوید: من به خدا ایمان آوردم باید در برابر ایمانش صبر کند و خدای یگانه را پرستد و چون قیام به وظایف دینی برایش دشوار و یا غیر ممکن شد باید به دیاری دیگر مهاجرت کند، دیاری و سرزمینی که در آنجا بتواند به وظیفه‌های خود عمل کند، چه زمین خدا وسیع است!

و هرگز نباید به خاطر ترس از گرسنگی و سایر امور زندگی از مهاجرت چشم‌پوشد، برای این که رزق بندگان به عهده خداست! فشار مشرکین برای برگشت مسلمانان به کفر (۱۴۵)

و اما مشرکین، که مؤمنین را آزار می‌کردند، با این که مؤمنین به غیر این که می‌گفتند: «پروردگار ما الله است!» و هیچ جرمی مرتکب نشده بودند، آن‌ها هم باید بدانند که با این رفتار خود خدا را عاجز نمی‌کنند و به ستوه نمی‌آورند، و نمی‌توانند خواست خود را علیه خواست خدا به کرسی بنشانند، بلکه خود این آزارشان هم که گفتیم فتنه و آزمایش مؤمنین است، و فتنه و آزمایش خودشان هم هست، و چنان نیست که از علم و تقدیر الهی خارج باشد، بلکه این خداست که آنان را در چنین بوته‌ای از آزمایش قرار داده و دارد هلاکشان می‌کند تا اگر خواست در همین دنیا به وبال آن گرفتارشان کند، و اگر خواست این عذاب را به تأخیر انداخته و در روزی که به سوی او برمی‌گردند، و دیگر راه‌گزینی ندارند، عذاب کند! (۱)

۱- المیزان ج: ۳۱، ص: ۱۵۶.

(۱۴۶) تاریخ صدر اسلام

پاره‌کنندگان قرآن در صدر اسلام

«... الْمُقْتَسِمِينَ، الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ.» (۹۰ و ۹۱ / حجر)

ظاهر آیه قومی را یادآوری می‌کند که در اوایل بعثت علیه بعثت و برای خاموشی نور قرآن قیام کرده بودند، و آن را پاره پاره می‌کردند تا بدین وسیله مردم را از راه خدا بازدارند، و خداوند متعال عذاب بر ایشان نازل کرده و آن‌ها را هلاک نموده است.

«مُقْتَسِمِينَ» که در آغاز بعثت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله اقدام به چنین کاری می‌کردند طایفه‌ای از قریش بودند. آن‌ها قرآن را پاره پاره کردند، و عده‌ای گفتند که آن سحر است، و عده‌ای دیگر گفتند که افسانه‌های گذشتگان است، و جمعی پاره‌کنندگان قرآن در صدر اسلام (۱۴۷)

دیگر آن را ساختگی خواندند.

این‌ها راه ورودی مکه را قسمت قسمت کردند و در موسم حج هر چند نفری سر راهی را گرفتند تا نگذارند مردم نزد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بروند. (۱)

بریده باد دو دست ابی‌لهب

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ!» (۱ تا ۵ / لهب)

«بریده باد دو دست ابی‌لهب، که توطئه‌هایش باطل خواهد شد، مال و آنچه کسب

۱- المیزان ج ۲۴، ص: ۱۹.

(۱۴۸) تاریخ صدر اسلام

کرده، دردی از او دوا نخواهد کرد، به زودی وارد آتشی شعله‌ور شود، با زنش، که بارکش هیزم است، و طنابی تاییده به گردن دارد!»

این ابولهب، که مورد نفرین و یا قضاء حق تعالی قرار گرفته است، فرزند عبدالمطلب و عموی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است، که سخت با رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله دشمنی می‌ورزید، و در تکذیب گفته‌ها و دعوت او و نبوتش، و همچنین در آزار و اذیتش اصرار به خرج می‌داد، و در این راه از هیچ گفته‌ای و عملی فروگذار نمی‌کرد.

او همان کسی بود که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله او و عشیره اقریین خود را برای اولین بار دعوت کرد، با کمال وقاحت و بی‌شرمی گفت: تَبَا لَکَ!

سوره لهب گفتار او را به خودش رد می‌کند و می‌فرماید: تَبَاب و خسران بر او باد!

بعضی‌ها گفته‌اند که نام او همین ابولهب بوده است، هر چند که به شکل کنیه است، ولی بعض دیگر گفته‌اند که کلمه ابولهب کنیه او بوده و نامش عبدالعزی بوده است. بعض دیگر گفته‌اند نام او عبد مناف بوده است.

جالب‌تر از همه اقوالی که در پاسخ این سؤال که چرا قرآن اسم او را نیاورده؟ این گفته است که: قرآن خواسته است او را به آتش نسبت دهد، چون ابولهب اشعاری به انتساب به آتش دارد، مانند آن که بگویند ابوالخیر، که رابطه‌ای با خیر دارد. در آیات بعدی هم که می‌فرماید: «به زودی در آتش زبانه‌دار می‌سوزد»، از آن فهمیده می‌شود که معنای «تَبَّتْ یَدَا أَبی لَهَبٍ» هم این است که از کار افتاده باد دو دست مرد جهنمی، که همیشه ملازم با شعله و زبانه آن است.

بعضی دیگر گفته‌اند که نام او عبدالعزی بوده است، و اگر قرآن کریم نامش را

بریده باد دو دست ابی‌لهب (۱۴۹)

نبرده، بدین جهت بوده که کلمه «عبدالعزی» به معنای بنده «عزی» است، و «عزی» نام یکی از بت‌های آن زمان بوده است. خدای تعالی کراهت داشته که بر حسب لفظ نام عبدی را ببرد که عبد او نباشد، بلکه عبد غیر او باشد، و خلاصه با این که در حقیقت عبدالله است، او را عبدالعزی بخواند، گو این که در اسم اشخاص معنا موردنظر نیست، ولی همان طور که گفتیم قرآن کریم خواست از چنین نسبتی حتی بر حسب لفظ خودداری کرده باشد.

در مورد زن بولهب می‌فرماید که به زودی در آتش دوزخ در روز قیامت به همان هیئتی ممثل می‌گردد که در دنیا به خود گرفته بود. در دنیا شاخه‌های خاربن و بوته‌های دیگر را با طناب می‌پیچید و حمل می‌کرد، و شبانه آن‌ها را بر سر راه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌ریخت، تا بدین وسیله آن جناب را آزار دهد. در آتش هم با همین حال یعنی طناب به گردن و هیزم به پشت ممثل گشته و عذاب می‌شود! (۱)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۴۳۸.

(۱۵۰) تاریخ صدر اسلام

مرا با آن کس که خلقتش کردم واگذار!

«... ذَرْنی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحیداً!» (۱۱ تا ۳۱/مدثر)

این آیات تهدیدی است که خداوند قادر در مورد کسانی که در روزهای اول اسلام دست به استهزاء و آزار رسول الله صلی الله علیه و آله می‌زدند، به کار برده است. روایات بسیار زیادی وارد شده که این جمله تا بیست آیه بعدش همه درباره «ولیدبن مغیره» نازل شده است:

– «مرا با آن کس که خلقتش کردم، واگذار! با آن کس که در حالی خلقتش کردم، که احدی با من در خلقت او شرکت نداشت، و بعد از خلقت به بهترین وجهی

مرا با آن کس که خلقتش کردم واگذار! (۱۵۱)

تدبیرش کردم، مرا با او واگذار! و بین من و او حایل مشو، که من او را بس هستم! من برای او مالی ممدود و گسترده قرار دادم، برایش پسرانی قرار دادم حاضر، که آن‌ها را پیش روی خود می‌بیند که می‌خرامند، و از آنان در رسیدن به هدف‌های خود کمک می‌گیرد، و همه وسایل را برایش فراهم و منظم کردم، سپس طمع کرد که مال و فرزندانش را زیاده‌تر کنم، ولی نه! بیشتر که

نمی‌دهم هیچ، بلکه به زودی از هر سو دچارش به گرفتاری‌ها می‌کنم، چون او به آیات ما عناد ورزید!» بعضی گفته‌اند که ولید بن مغیره بعد از نزول این آیات رفته رفته مال و اولاد خود را از دست داد تا در آخر خودش هم هلاک شد.

جریان تاریخچه ولید بن مغیره در روایات اسلامی چنین آمده که وی پیرمردی مجرب از داهیان عرب بود. وی از کسانی بود که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را استهزاء می‌کرد. این مطلب بر می‌گردد به روزهای اولیه دعوت اسلام در مکه، که «قمی» در تفسیر خود چنین می‌نویسد:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حجر اسماعیل می‌نشست و قرآن می‌خواند. روزی قریش که دور ولید بن مغیره جمع شده بودند، از او پرسیدند:

(۱۵۲) تاریخ صدر اسلام

– ای اباعبدالشمس این چیست که محمد می‌گوید؟ آیا شعر است، یا کهنانت، و یا خطابه؟ او در پاسخ گفت: بگذارید نزدیکش شوم و کلامش را بشنوم! پس نزد آن جناب رفت و گفت:

– ای محمد از اشعاری که سروده‌ای برایم بخوان! حضرت فرمود:

– آن‌چه می‌خوانم شعر نیست! بلکه کلامی از خدای تعالی است که آن را برای ملائکه و انبیاء و رسولان خود پسندیده است! ولید گفت:

– مقداری از آن را برایم تلاوت کن!

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سوره حم سجده را خواند، و وقتی رسید به آیه شریفه: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ!» (۱۳ / فصلت) ولید حالش متغیر شد و موی سر و صورتش سیخ شد، و بدون این که به قریش خبر ببرد که چه شد، مستقیماً به خانه خود رفت.

مرا با آن کس که خلقش کردم واگذار! (۱۵۳)

قریش نزد ابوجهل شدند و گفتند: ای اباحکم، ابوعبدالشمس از دین خود بیرون شد و به دین محمد گرائید، مگر نمی‌بینی که از آن زمان که به نزد محمد رفت دیگر نزد ما برنگشت. روزی صبح ابوجهل نزد ولید رفت و گفت: ای عمو، تو ما را سرافکنده و رسوا کردی، و زبان شتمات دشمن را بر سر ما دراز نمودی و به دین محمد گرائیدی! ولید گفت من به دین او نگرائیدم و لکن از او کلامی شنیدم که از سنگینی و دشواری پوست بر بدن جمع می‌شود. ابوجهل گفت: حال بگو ببینم آیا کلام او خطابه نبود؟ گفت نه، برای این که خطابه کلامی متصل و پیوسته است، و کلام او بند بند است، آن هم بند بندی که بندهایش شباهتی به هم ندارند.

ابوجهل پرسید: آیا شعر است؟ گفت: نه، شعر هم نیست، برای این که تو خود آگاهی که من اشعار عرب همه اقسامش را شنیده‌ام، بسیطش و مدیدش و رجزش را، و کلام محمد به هیچ وجه نمی‌تواند شعر باشد. ابوجهل پرسید: پس چیست؟ ولید گفت: باید به

(۱۵۴) تاریخ صدر اسلام

من مهلت بدهید تا درباره‌اش فکر کنم.

فردای آن روز قریش به ولید گفتند: ای اباعبدالشمس نظرت درباره سؤال ما چه شد؟ گفت: شما بگویید کلام محمد سحر است، برای این که دل انسان را مسخر می‌کند!

خدای تعالی در قرآن کریم درباره او چنین فرمود:

– «إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ، فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ!» (۱۸ و ۱۹ / مدثر)

فکری کرد و اندازه‌ای گرفت، خدایش بکشد با آن اندازه‌ای که گرفت، باز هم خدایش بکشد با آن اندازه‌ای که گرفت، آن گاه

نظری کرد، و سپس چهره درهم کشید، و رویی ترش کرد، خواست بفهماند من بزرگتر از آنم که زیر بار این سخنان بروم، و در آخر گفت: این قرآن نمی‌تواند چیزی به جز سحرهای قدیمی باشد، این نیست مگر سخن بشر! ولید بن مغیره همه در این اندیشه بود که چیزی بگوید که با آن دعوت اسلام را مرا با آن کس که خلقش کردم واگذار! (۱۵۵)

باطل کند و مردم معاند مثل خودش آن گفته را بپسندند. پیش خود فکر کرد آیا بگوید این قرآن شعر است، یا بگوید کهانت و جادوگری است؟ یا بگوید هذیان ناشی از جنون است؟ یا بگوید از اسطوره‌ها و افسانه‌های قدیمی است؟ بعد از آن که همه فکرهايش را کرد این طور سنجید که بگوید: قرآن سحری از کلام بشر است... (سَأُصْلِيهِ سَقَرَ! به زودی او را داخل سقر می‌کنم!) (۲۶ / مدثر) (۱)

دستور اغماض نسبت به کفار اصلاح‌ناپذیر

«قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ...» (۱۴/جاثیه)

در این آیه شریفه، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را دستور می‌دهد به مؤمنین امر کند که از بدی‌های کفار چشم‌پوشی کنند. این آیه شریفه در مکه نازل شده است، در

۱- المیزان ج ۳۹، ص: ۲۷۷.

(۱۵۶) تاریخ صدر اسلام

روزهایی که مؤمنین وقتی به مشرکین مستکبر و مستهزئین به آیات خدا می‌رسیدند، آن‌ها طعنه و توهین‌شان به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را تشدید می‌کردند.

مؤمنین در قبال این توهین‌ها عنان اختیار از دست می‌دادند و در مقام دفاع از کتاب خدا و فرستاده او بر می‌آمدند، و از ایشان می‌خواستند که دست از این کار بردارند و به خدا و رسولش ایمان بیاورند، غافل از این که کلمه عذاب علیه آنان حتمی شده، و به زودی به وبال اعمال خود و کیفر آن‌چه کرده‌اند، خواهند رسید.

در قرآن کریم موارد دیگری نیز وجود دارد که خدای سبحان چنین دستوری را به پیامبر گرامی خود داده‌است، مانند آیات زیر در سوره‌های مزمل و انعام و معارج و زخرف:

- «مرا در خصوص تکذیب‌کنندگان که غرور نعمت ایشان را به تکذیب واداشته است، وا بگذار، روز کی چند مهلتشان ده، که نزد ما عذاب‌هایی و دوزخی هست!» (۱۱ و ۱۲ / مزمل)

دستور اغماض نسبت به کفار اصلاح‌ناپذیر (۱۵۷)

- «آن‌گاه رهاشان کن تا در سخنان بیهوده خود سرگرم باشند.» (۹۱ / انعام)

- «رهاشان کن تا سرگرم چرندیات خود باشند، تا آن‌که دیدار کنند آن روزی را که وعده داده شده‌اند!» (۴۲ / معارج)

- «از ایشان چشم‌پوشی کن، و به ایشان سلام بگو، که به زودی خواهند فهمید!» (۸۹ / زخرف) (۱)

توطئه اخراج رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله از مکه

«وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا...» (۷۶ / اسری)

قرآن مجید توطئه‌هایی را که مشرکین علیه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله طرح می‌کردند در جا به جای آیات خود یادآور شده است.

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۲۶۷.

(۱۵۸) تاریخ صدر اسلام

در آیه فوق می‌فرماید:

- «مشرکین نزدیک بود تو را وادار کنند تا از مکه بیرون شوی، بعد از رفتن تو زمان زیادی زنده نمی‌ماندند، بلکه پس از مختصری همه هلاک می‌شدند.»

این سنت، یعنی هلاک کردن مردمی که پیغمبر خود را از بلاد خود بیرون کنند، سنت خدای سبحان است. این سنت را به خاطر پیغمبران خود قرار داده و در پایان آیه فرموده که در سنت ما هیچ تغییری پیدا نمی‌کنی!

این آیه نشان می‌دهد که چنین سنتی را خداوند سبحان قبل از پیامبر اسلام در مورد سایر پیامبران باب نموده و اجرا کرده است. (۱)

۱- المیزان ج: ۲۵، ص: ۲۹۴.

توطئه اخراج رسول الله صلی الله علیه و آله از مکه (۱۵۹)

مهاجرت مسلمانان به حبشه

حبشه در زمان ظهور پیامبر اسلام دارای سکنه مسیحی بوده و پادشاه آنان نجاشی نام داشت. در روایات اسلامی، تاریخ مسافرت مسلمانان اولیه به حبشه را، تفسیر خازنی از قول راویان مختلف چنین نوشته است:

چون جعفر بن ابیطالب با عده‌ای از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله به سرزمین حبشه هجرت کرده و آنجا را برای خود مأمنی قرار دادند، و از طرفی هم خود پیغمبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرده بود، سران قریش در «دارالندوه» جمع شده و گفتند: ما باید از مسلمانانی که در حبشه هستند به عنوان خونبهای کشته‌های خود در بدر قصاص کنیم. اینک مالی برای نجاشی به عنوان هدیه بفرستید تا آنان را به شما تحویل دهد. برای این کار دو نفر از مردان زیرک و صاحب رأی‌تان را اختیار کنید.

پس عمرو بن عاص و عماره بن ابی معیط را با هدایا به سوی نجاشی فرستادند. آن

(۱۶۰) تاریخ صدر اسلام

دو از راه دریا به سوی حبشه روانه شدند. چون بر نجاشی وارد شدند، او را سجده کردند و بر او سلام نمودند، سپس گفتند:

- قوم و خویشان ما مخلص و سپاسگزار شمایند، و نسبت به یاران و اصحاب شما هم محبت دارند، اینک ما را به سوی تو فرستاده‌اند تا تو را از این دسته مردمی که وارد مملکت تو شده‌اند، بترسانیم، زیرا آن‌ها پیروان مرد کذاب و دروغگویی هستند که گمان می‌کند رسول خداست، و جز نادانان و سفیهان ما کسان دیگری پیرو او نشده‌اند، و ما کار را بر آنان چنان تنگ کردیم که به ناچار پناهنده به دره‌ای در زمین خود ما شدند و کسی به آنان وارد نمی‌شد، و گرسنگی و تشنگی آنان را به مردن می‌رسانید.

چون کار بر او بسیار دشوار شد پسرعموی خود را به سوی تو فرستاد تا دین تو را فاسد کند، و ملک و رعیت تو را از چنگال تو در بیاورد. از آنان بترس و آن‌ها را به ما بسپار تا شرشان را از تو بگردانیم.

مهاجرت مسلمانان به حبشه (۱۶۱)

اگر صدق گفتار ما را بخواهی نشانه‌اش این است که چون بر تو وارد شوند برایت سجده نمی‌کنند، و با تحیتی که مردم به آن تو را تحیت می‌گویند، آنان تو را چنان سلام نمی‌دهند. این‌ها همه برای نفرتی است که از دین و آئین تو دارند. گوید: نجاشی مسلمانان را طلب کرد، چون برای ملاقات نجاشی به دم در رسیدند، جعفر بن ابیطالب صدا زد:

- حزب الله از تو اذن می‌طلبند که وارد شوند! نجاشی گفت:

- به صاحب این ندا بگویید دوباره صدا زند! جعفر دوباره همان کلمات را گفت. نجاشی گفت: آری در امان خدا و ذمه او وارد شوند! عمرو عاص به رفیقش گفت: - نشنیدی که چگونه به کلام «حزب الله» تکلم کردند، و پادشاه هم چگونه آنان را پاسخ داد؟ این پیش آمد بر عمرو عاص و رفیقش ناگوار آمد. مسلمانان وارد شدند لکن برای نجاشی سجده نکردند. عمرو عاص گفت: (۱۶۲) تاریخ صدر اسلام

- ای پادشاه، ندیدی که تکبر کردند و برای تو سجده نمودند؟ نجاشی به مسلمانان گفت: - چرا برایم سجده نکردید؟ و به همان شکل که دیگران مرا تحیت و سلام می دهند، شما سلام ندادید؟ گفتند: - ما تنها خدایی را که تو را آفریده و ملک و سلطنت بخشیده سجده می کنیم. تحیتی که آن را تذکر دادی وقتی تحیت ما بود که بت پرست بودیم. اکنون که خدا برایمان پیغمبر راستگویی فرستاده، او تحیتی را به ما آموخته که مورد رضایت و خوشنودی خداست! او سلام گفتن را به ما یاد داده که تحیت اهل بهشت است! نجاشی دانست که سخن آنان حق، و همان چیزی است که در تورات و انجیل مذکور است. سپس گفت: کدام یک از شما بودید که ندا کردید: «حزب الله از تو اذن می خواهد؟» جعفر گفت: مهاجرت مسلمانان به حبشه (۱۶۳)

- من بودم! ای نجاشی تو یکی از پادشاهان روی زمین و از اهل کتاب هستی. نزد تو سخن گفتن زیاد و همچنین ستم کردن روا نباشد. من دوست دارم که از طرف یاران خود پریشی کنم و به من پاسخ داده شود. اینک یکی از این دو نفر را دستور فرما که ساکت شود و دیگری به سؤال من پاسخ دهد، تا تو خود گفتگوی ما را بشنوی! عمرو عاص به جعفر گفت: آنچه خواهی بگو! جعفر به نجاشی گفت:

- از این دو تن سؤال کن: آیا ما بنده ایم یا آزاد؟ نجاشی از آنان پرسید: اینان بنده اند یا آزاد؟ گفت: - البته آزاد و شریفند! نجاشی گفت: از بنده بودن خلاص شدند. جعفر گفت: - از آنان سؤال بکن، آیا خونی را به ناحق ریخته ایم تا از ما قصاص کنند؟ عمرو عاص گفت: ابدا قطره ای خون هم نریخته اند! جعفر گفت: - پرس، آیا اموال مردم را به ناحق برده ایم تا ادای آن بر عهده ما باشد؟ نجاشی گفت: (۱۶۴) تاریخ صدر اسلام

- بفرض هم که چنین باشد، و مال زیادی از ایشان برده باشید من خود آن را ادا می کنم! عمرو عاص گفت: خیر، یک قیراط هم از مال کسی نبرده اید! نجاشی گفت: پس از آن ها چه می خواهید؟ عمرو عاص گفت: - ما و آن ها بر یک دین بودیم که آن دین پدرانمان بود. آن ها دست از آن برداشتند و به دین دیگر گرویدند. اکنون خویشان ما را فرستاده اند که آنان را به ما بسپاری تا به دیار خود بریم.

نجاشی گفت: آن دینی که بر آن بوده اید چه بوده، و دینی که اینان بدان گرویده اند چه می باشد؟ جعفر گفت: - دینی که سابقا بر آن بودیم، دین شیطان بود، که سنگ ها را پرستش می کردیم، و به خدای یکتا کفر می ورزیدیم، و اما دینی که به آن گرویده ایم، همانا دین خدایی اسلام مهاجرت مسلمانان به حبشه (۱۶۵)

است، (یعنی دین تسلیم فرمان الهی)، و آن دین را رسولی از جانب خدا به وسیله کتاب آسمانی - که مانند کتاب آسمانی «فرزند مریم» و موافق با آن است - آورده است.

نجاشی گفت: ای جعفر سخن بزرگی گفتی! سپس نجاشی دستور داد ناقوس زدند. صدای ناقوس که بلند شد، هر قسیس و راهبی

بود پیش نجاشی حاضر شدند. نجاشی به آن‌ها گفت:

- شما را به خدایی که انجیل را بر عیسی نازل کرد سوگند می‌دهم آیا بین عیسی و روز قیامت پیغمبر مرسل دیگری سراغ دارید؟ گفتند: آری! بشارت آن را عیسی داده، و فرموده است:

- کسی که به او ایمان آورد به من ایمان آورده است، و کسی که به او کافر شود به من کفر ورزیده است! نجاشی به جعفر گفت: - این مرد به شما چه می‌گوید، و به چه امر می‌کند، و از چه نهی می‌کند؟ جعفر گفت:

(۱۶۶) تاریخ صدر اسلام

- بر ما کتاب خدا را قرائت می‌کند، به معروف امر می‌کند، و از منکر و ناشایست نهی می‌کند، ما را به همسایه‌داری و صلح رحم و نیکویی به یتیمان فرمان می‌دهد، امر می‌کند که خدای یگانه را پرستش کنیم، و برای او شریک قائل نشویم!

نجاشی گفت: از آن‌چه برای شما می‌خواند برای من اندکی بخوان! جعفر سوره عنکبوت و سوره روم را برای نجاشی قرائت کرد. اشک از چشمان نجاشی و یارانش جاری شد و همگی گفتند:

- باز برایمان بخوان از آن کتاب! جعفر سوره کهف را برایشان خواند. عمرو عاص خواست نجاشی را علیه آنان به غضب در آورد گفت:

- اینان عیسی و مادرش را دشنام می‌دهند. نجاشی گفت: درباره عیسی و مادرش چه می‌گویید؟ جعفرین ابیطالب مشغول قرائت کردن سوره مریم شد و چون به آیاتی رسید که در آن‌ها صحبت مریم و عیسی شده، نجاشی گفت:

مهاجرت مسلمانان به حبشه (۱۶۷)

- به خدا قسم مسیح بر آن‌چه شما می‌گویید چیزی نیفزود! سپس روی به جعفر و یارانش کرد و گفت:

- بروید، آسوده زندگی کنید، که تا در مملکت من هستید، در امان خواهید بود. سپس گفت:

- به شما بشارت می‌دهم که در سرزمین من بر حزب ابراهیم مکروهی نخواهد رسید! عمرو عاص گفت:

- ای نجاشی حزب ابراهیم کیانند؟ گفت: این طایفه و آن کس که از نزد او به این دیار آمده‌اند، و کسانی که پیروشان باشند از حزب ابراهیم خواهند بود!

مشرکین سخن نجاشی را انکار کرده و ادعا نمودند که ما بر دین ابراهیم هستیم. نجاشی هدایایی که عمرو عاص و رفیقش آورده بودند به آن‌ها رد کرد و گفت: - این هدیه‌ای که برای من آورده‌اید رشوه است. آن را ببرید که خدا مرا سلطنت و

(۱۶۸) تاریخ صدر اسلام

ملک عطا کرده است، بدون این که از من رشوه‌ای گرفته باشد!

جعفر گوید: ما از نزد نجاشی بیرون آمديم و در کنار او به خوبی و خوشی زندگی می‌کردیم! (۱)

ماجرای شب هجرت

«وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا...» (۳۰ / انفال)

قرآن مجید در بیان نعمت‌هایی که به رسول الله صلی الله علیه و آله و مسلمانان ارزانی داشته، که خود در آن نعمت‌ها دخالتی نداشته‌اند، خاطره توطئه قتل رسول الله صلی الله علیه و آله را یادآوری می‌کند، و می‌فرماید:

۱- المیزان ج: ۶، ص: ۱۳۱.

ماجرای شب هجرت (۱۶۹)

- به یاد آر آن روزی را که کفار قریش برای ابطال دعوت تو به تو مکر کردند و خواستند تو را حبس کنند، و یا بکشند و یا بیرون

کنند. ایشان مکر می‌کنند و خداوند هم مکر می‌کند، و خدا بهترین مکرکنندگان است! تردیدی که بین حبس و کشتن و بیرون کردن است، دلالت می‌کند بر این که کفار قریش درباره امر رسول الله صلی الله علیه و آله و خاموش کردن نور دعوتش که، یگانه آرزویشان بود، با هم مشورت کرده‌اند. واقعه دارالندوه، و اهمیت تاریخی که این وقایع دارد و در واقع آغاز هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر جریانات مهم تاریخ اسلام از آن واقعه به بعد اتفاق می‌افتد، موجب گردیده در روایات اسلامی مفصلاً و با جزئیات کامل نقل گردد. (۱۷۰) تاریخ صدر اسلام

مقدمات هجرت، و پیمان با اوس و خزرج

در تفسیر قمی دارد که سبب نزول آیه ۳۰ سوره انفال آن بود که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله در مکه دعوت خود را علنی کرد، دو قبیله اوس و خزرج نزد او آمدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان فرمودند: - آیا حاضرید از من دفاع کنید و صاحب جوار من باشید؟ و من هم کتاب خدا را بر شما تلاوت کنم و ثواب شما در نزد خدا بهشت بوده باشد؟ گفتند: آری! از ما برای خودت و برای پروردگارت هر پیمانی که خواهی بگیر! فرمود: - قرار ملاقات بعدی شب نیمه ایام تشریق، و محل ملاقات عقبه! اوس و خزرج از آن جناب جدا شدند و به انجام مناسک حج پرداختند و آن گاه به منی برگشتند. آن سال با ایشان جمع بسیاری نیز به حج آمده بودند. روز دوم ایام تشریق که شد رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود: مقدمات هجرت، و پیمان با اوس و خزرج (۱۷۱) - وقتی شب شد همه در خانه عبدالمطلب در عقبه حاضر شوید، و مواظب باشید کسی بیدار نشود و نیز رعایت کنید که تک تک وارد شوید. آن شب هفتاد نفر از اوس و خزرج در آن خانه گرد آمدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود: - آیا حاضرید از من دفاع کنید، و مرا در جوار خود بپذیرید تا من کتاب پروردگارم را بر شما بخوانم و پاداش شما بهشتی باشد که خداوند ضامن شده؟ از آن میان اسعد زراره و براء بن زراره و براء بن معرور و عبدالله بن حرام گفتند: - آری یا رسول الله! هر چه می‌خواهی برای پروردگارت و برای خودت شرط کن! حضرت فرمود: - اما آن شرطی که برای پروردگارم می‌کنم این است که تنها او را پرستش کنید، و چیزی را شریک او نگیرید، و آن شرطی که برای خودم می‌کنم این است که از من و اهل (۱۷۲) تاریخ صدر اسلام بیت من به همان نحوی که از خود و اهل و اولاد خود دفاع می‌کنید، دفاع کنید! گفتند: پاداش ما در مقابل این خدمت چه خواهد بود؟ فرمود: - بهشت خواهد بود در آخرت، و در دنیا پاداشتان این است که مالک عرب می‌شوید و عجم هم به دین شما در می‌آید، و در بهشت پادشاهان خواهید بود! گفتند: اینک راضی هستیم!

دوازده نقیب اوس و خزرج

حضرت فرمود:

- دوازده نفر نقیب را از میان خود انتخاب کنید تا بر این معنا گواه شما باشند، هم‌چنان که موسی از بنی اسرائیل دوازده نقیب گرفت. با اشاره جبرئیل که می‌گفت: این نقیب، این نقیب، دوازده نفر تعیین شدند، نه نفر از خزرج و سه نفر از اوس. از خزرج: اسعد بن زراره، براء بن معرور، عبدالله بن حرام پدر جابر بن عبدالله، دوازده نقیب اوس و خزرج (۱۷۳)

رافع بن مالک، سعد بن عباد، منذر بن عمر، عبدالله بن رواحه، سعد بن ربیع و عباد بن صامت تعیین شدند. از اوس: ابوالهتیم بن تیهان که از اهل یمن بود، اسید بن حصین، و سعد بن خثمه. وقتی این مراسم به پایان رسید و همگی با رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بیعت کردند، ابلیس در میان قریش و طوایف دیگر عرب بانگ برداشت که - ای گروه قریش، و ای مردم عرب! این محمد است، و این بی‌دینان مدینه‌اند که در محل جمره عقبه دارند با وی بر محاربه با شما بیعت می‌کنند! فریادش چنان بلند بود که همه اهل منی آن را شنیدند، و قریش به هیجان آمده و با اسلحه به طرف آن حضرت روی آوردند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هم این صدا را شنید و به انصار دستور داد تا متفرق شوند. گفتند: یا رسول الله اگر دستورفرمائی با شمشیرهای خود در برابرشان ایستادگی کنیم. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

(۱۷۴) تاریخ صدر اسلام

- من به چنین چیزی مأور نشده‌ام، و خداوند اذنم نداده که با ایشان بجنگم. گفتند: آیا تو هم با ما به مدینه می‌آیی؟ فرمود:
- من منتظر امر خدایم! در این میان قریش با اسلحه روی آوردند. حمزه و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حالی که شمشیرهایشان همراهشان بود، بیرون شده و در کنار عقبه راه بر قریش بستند.
وقتی چشم قریشیان به آن دو افتاد گفتند:
- برای چه این‌جا اجتماع کرده بودید؟ حمزه در جوابشان گفت:
- ما اجتماع نکردیم و این‌جا کسی نیست، و این را هم بدانید که به خدا سوگند احدی از این عقبه نمی‌گذرد مگر این که من به شمشیر خود از پایش در می‌آورم!
دوازده نقیب اوس و خزرج (۱۷۵)

توطئه در دارالندوه

قریش این را بدیدند و به مکه برگشتند و با خود گفتند که ایمن از این نیستیم که یکی از بزرگان قریش به دین محمد در آید و او و پیروانش به همین بهانه در «دارالندوه» اجتماع کنند، و در نتیجه مرام ما تباه گردد.
قانون قریشیان چنین بود که کسی داخل «دارالندوه» نمی‌شد مگر این که چهل سال از عمرش گذشته باشد. بی‌درنگ در «دارالندوه» مجلس تشکیل دادند و چهل نفر از سران قریش گرد هم جمع شدند. ابلیس به صورت پیری سالخورده در انجمن ایشان در آمد. دربان پرسید: تو کیستی؟ گفت: من پیری از اهل نجدم که هیچگاه رأی صائبم را از شما دریغ نداشته‌ام، و چون شنیدم که درباره این مرد انجمن کرده‌اید آمده‌ام تا شما را کمک فکری بکنم. دربان گفت: اینک در آی! و ابلیس داخل شد.
بعد از آن که جلسه وارد شور شد، ابوجهل گفت:

(۱۷۶) تاریخ صدر اسلام

- ای گروه قریش! همه می‌دانید که هیچ طایفه‌ای از عرب به پایه عزت ما نمی‌رسد، ما خانواده خداییم. همه طوایف عرب سالی دو بار به سوی ما کوچ می‌کنند. ما را احترام می‌گذارند. به علاوه، ما در حرم خدا قرار داریم کسی را جرأت آن نیست که به ما طمع ببندد. ما تا بوده چنین بوده‌ایم تا آن که محمد بن عبدالله در میان ما پیدا شد، و چون او را مردی صالح و بی‌سر و صدا و راستگو یافتیم به لقب «امین» ملقب کردیم، تا آن که رسید بدان‌جا که رسید، و ما هم چنان پاس حرمت او را داشتیم و ادعا کرد که فرستاده خداست، و اخبار آسمان را برایش می‌آورند، عقاید ما را خرافی دانست. خدایان ما را ناسزا گفت. جوانان ما را از راه بیرون کرد، و میان ما و جماعت‌های ما تفرقه انداخت. هیچ لطمه‌ای بزرگتر از این نبود که پدران و نیاکان ما را دوزخی خواند و من اینک فکری درباره او کرده‌ام. گفتند: چه فکری؟

گفت: من صلاح می‌بینم مردی تروریست از میان خود انتخاب کنیم تا او را ترور کند.

توطئه در دارالندوه (۱۷۷)

اگر بنی‌هاشم به خون‌خواهی‌اش برخاستند به جای یک خونبها ده خونبها می‌پردازیم! ابلیس خبیث گفت: این رأی ناپسند و نادرستی است! گفتند: چطور؟ گفت: برای این که قاتل محمد را خواهند کشت. و آن کدام یک از شماست که خود را به کشتن دهد؟ آری اگر محمد کشته شود، بنی‌هاشم و هم سوگندهای خزاعی ایشان به تعصب درآمده و هرگز راضی نمی‌شوند که قاتل محمد آزادانه روی زمین راه برود، و قهرا میان شما و ایشان جنگ درگیر شده و در حرمتان به کشت و کشتار وادار خواهید شد.

یکی دیگر از ایشان گفت: من رأی دیگری دارم. ابلیس گفت: رأی تو چیست؟ گفت: او را در خانه‌ای زندانی کنیم و قوت و غذایش دهیم تا مرگش برسد، و مانند زهیر و نابغه و امرالقیس بمیرد.

ابلیس گفت: این از رأی ابوجهل نکوهیده‌تر و خبیث‌تر است.

گفتند: چه طور؟ گفت: برای این که بنی‌هاشم به این پیشنهاد رضایت نمی‌دهند، و

(۱۷۸) تاریخ صدر اسلام

در یکی از موسم‌ها که همه اعراب به مکه می‌آیند، نزد اعراب استغاثه برده و به کمک ایشان محمد را از زندان بیرون می‌آورند. یکی دیگر از ایشان گفت: نه، و لکن او را از شهر و دیار خود بیرون کرده و خود به فراغت بت‌هایمان را پرستش کنیم. ابلیس گفت: این از آن دو رأی نکوهیده‌تر است. گفتند: چه طور؟ گفت: برای این که شما زیباترین و زبان‌آورترین و فصیح‌ترین مردم را از شهر و دیار خود بیرون می‌کنید. او را به دست خود به اقطار عرب راه می‌دهید، و او همه را فریفته و به زبان خود مسحور می‌کند، یک وقت خبردار می‌شوید که سواره و پیاده عرب مکه را پر کرده و متحیر و سرگردان می‌مانید!

به ناچار همگی به ابلیس گفتند: پس تو ای پیرمرد بگو که رأی تو چیست؟ ابلیس گفت: جز یک پیشنهاد هیچ علاج دیگری در کار او نیست. پرسیدند: آن پیشنهاد چیست؟ گفت: آن این است که از هر قبیله‌ای از قبایل و طوایف عرب یک نفر

توطئه در دارالندوه (۱۷۹)

انتخاب شود، حتی یک نفر هم از بنی‌هاشم انتخاب شود، و این عده هر کدام یک کارد و یا آهن و یا شمشیری برداشته و نابهنگام بر سرش ریخته و همگی دفعتاً بر او ضربت وارد کنند، تا معلوم نشود به ضرب کدام یک کشته شده است، و در نتیجه خونس در میان قریش متفرق و گم شود، و بنی‌هاشم نتوانند به خون‌خواهی‌اش قیام کنند، چون یک نفر از خود ایشان شریک بوده است، و اگر خون‌بها مطالبه کردند شما می‌توانید سه برابرش را هم بدهید.

گفتند: آری ده برابر هم می‌دهیم.

آن‌گاه همگی رأی پیرمرد نجدی (ابلیس) را پسندیده و بر آن متفق شدند و از بنی‌هاشم ابولهب عموی پیغمبر داوطلب شد.

(۱۸۰) تاریخ صدر اسلام

شب‌ی که علی در بستر پیامبر خوابید!

جبرئیل به رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد و به وی خبر آورد که قریش در دارالندوه اجتماع کرده و علیه تو توطئه می‌کنند... آن شب‌ی که قریشیان می‌خواستند آن حضرت را به قتل برسانند، اجتماع کرده و به مسجد الحرام درآمدند و شروع کردند به سوت زدن و کف زدن و دور خانه طواف کردن... وقتی خواستند بر آن حضرت درآمده و به قتلش برسانند، ابولهب گفت:

«من نمی‌گذارم شبانه به خانه او در آید، برای این که در خانه زن و بچه هست، و ما ایمن نیستیم از این که دست خیانت کاری به آنان نرسد، لذا او را تا صبح تحت نظر می‌گیریم و وقتی صبح شد وارد شده و کار خود را می‌کنیم. به همین منظور آن شب تا صبح اطراف خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابیدند. از آن سو

شب‌ی که علی در بستر پیامبر خوابید! (۱۸۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود تا بسترش را بگسترند. آن گاه به علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: جان‌ت را فدای من کن! عرض کرد: چشم یا رسول الله! فرمود: در بستر من بخواب و پتوی مرا به سر بکش! علی علیه السلام در بستر پیغمبر خدا خوابید و پتوی آن حضرت را به سرش کشید.

آن گاه جبرئیل آمد و دست رسول الله صلی الله علیه و آله را گرفته و از منزل بیرون برد، و از میان قریشیان که همه در خواب رفته بودند، عبور دادند، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواند: «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ!» (۹ / یس)

جبرئیل گفت: راه «ثور» در پیش گیر!

(«ثور» کوهی است بر سر راه منی، و از این جهت «ثور - گاو» می‌نامند که کوهانی نظیر کوهان گاو دارد.) رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد غار شد و در آن جا ماند.

(۱۸۲) تاریخ صدر اسلام

وقتی صبح شد، قریش به درون خانه ریخته و یکسره به طرف بستر رفتند. علی علیه السلام از رختخواب پریده و در برابرشان ایستاد و گفت: چه کار دارید؟ گفتند: محمد کجاست؟ گفت: مگر او را به من سپرده بودید؟ شما خودتان می‌گفتید که او را از شهر و دیار خود بیرون می‌کنیم. او هم قبل از این که شما بیرونش کنید خودش بیرون رفت. قریش رو به ابولهب آورده و او را به باد کتک گرفتند و گفتند: این نقشه تو بود که از سر شب ما را به آن فریب دادی!

در تعقیب محمد صلی الله علیه و آله تا غار ثور

قریش به ناچار راه کوه‌ها را پیش گرفته و هر یک به طرفی رهسپار شدند. در میان آن‌ها مردی بود از قبیله خزاعه به نام ابوکرز که جای پای اشخاص را خوب تشخیص می‌داد. قریشیان به او گفتند: امروز روزی است که تو باید هنرنمایی کنی. ابوکرز به در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به قریشیان جای پای رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشان داد و گفت:

در تعقیب محمد صلی الله علیه و آله تا غار ثور (۱۸۳)

به خدا سوگند این جای پای مانند جای پایی است که در مقام است. (منظور جای پای ابراهیم علیه السلام در مقام ابراهیم است). ابوبکر آن شب به طرف منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمد. حضرت او را برگردانیده و با خود به غار برده بود. ابوکرز

گفت: این جای پای مسلما جای پای ابوبکر و یا جای پای پدر اوست. آن گاه گفت شخص دیگری غیر از ابوبکر نیز همراه او بوده است.

و هم چنان جلو می‌رفت و اثر پای آن حضرت و همراهش را نشان می‌داد تا به در غار رسید. آن گاه گفت: از این جا رد نشده‌اند، یا به آسمان رفته‌اند یا به زمین فرو شده‌اند. (چون احتمال نمی‌داد به غار رفته باشند، زیرا خداوند متعال عنکبوتی را مأمور کرده بود تا دهنه ورودی غار را با تار خود بپوشاند. علاوه ملائکه‌ای به صورت سواری در میان قریشیان گفت: - در غار کسی نیست! قریشیان در دره‌های اطراف پراکنده شدند، و خداوند بدین وسیله ایشان را از (۱۸۴) تاریخ صدر اسلام

فرستاده خود دفع فرمود: و آن گاه به رسول گرامی خود اجازه داد تا «هجرت» را آغاز کند!

این بود شرح ماجرای جلسه مشورتی کفار در دارالندوه مکه برای کشتن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و شروع مهاجرت آن جناب به مدینه.

مهاجران یثرب

آن شب شخص دیگری هم همراه آن حضرت بوده که او هند پسر ابی هاله، ریب رسول الله صلی الله علیه و آله بود، که مادرش خدیجه سلام الله علیها بوده است. این مطلب در بعض روایات آمده و در روایت دیگری رسیده که ابوبکر و هند بن ابی هاله خواستند همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند، حضرت به آن‌ها دستور داد تا قبلاً در فلان نقطه از راه غار که بر ایشان معلوم کرده بود، بروند و در آن جا بنشینند تا آن حضرت برسد. رسول الله صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام در منزل بماند، و او را امر به صبر می‌فرمود تا نماز مغرب و عشا را خواند. آن گاه در تاریکی اوایل شب بیرون آمد در حالی که قریشیان در مهاجران یثرب (۱۸۵)

کمینش بودند، و اطراف خانه‌اش قدم می‌زدند، و منتظر بودند تا نصف شب شود و مردم به خواب روند. او در چنین وضعی بیرون شد در حالی که آیه «وَجَعَلْنَا...» را می‌خواند و کفی خاک در دست داشت، آن را به سر قریشیان پاشید، و در نتیجه هیچ یک از ایشان او را ندید، و او هم چنان پیش می‌رفت تا به هند و ابی بکر رسید، آن دو تن نیز برخاسته و در خدمتش به راه افتادند تا به غار رسیدند، و هند به دستور آن حضرت به مکه برگشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر وارد غار شدند. روایت در ادامه داستان آن شب می‌گوید:

از شب بعد یک ثلث گذشت، علی علیه السلام و هند بن ابی هاله به راه افتادند و در غار رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدار کردند.

حضرت به هند دستور داد تا دو شتر برای او و همراهش خریداری کند. ابوبکر (۱۸۶) تاریخ صدر اسلام

عرض کرد: من دو راحله تهیه دیده‌ام که با آن به یثرب برویم. فرمود: من آن‌ها را نمی‌گیرم مگر این که قیمتش را از من بستانی. عرض کرد: به قیمت بردارید! حضرت به علی علیه السلام فرمود: قیمت مرکب‌های ابوبکر را به او بده، او نیز پرداخت. آن گاه به علی علیه السلام درباره بدهی‌ها و تعهداتی که از مردم مکه به عهده داشت، و امانت‌هایی را که به وی سپرده بودند، سفارشات می‌کرد.

قریشیان در ایام جاهلیت محمد صلی الله علیه و آله را «امین» می‌نامیدند، و به وی امانت می‌سپردند، و او را حافظ اموال و متاع خود می‌دانستند، همچنین اعرابی که از اطراف در موسم حج به مکه می‌آمدند همین کار را می‌کردند. این معنا هم چنان تا ایام رسالت

آن حضرت ادامه داشت. در هنگام هجرت امانت‌هایی نزد آن حضرت گرد آمده بود و لذا به علی علیه‌السلام فرمود تا همه روز صبح و شام در مسیل مکه جار بزنند که - هر کس در نزد محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله امانتی و یا طلبی دارد بیاید تا من امانتش را به او بدهم!

مهاجران یثرب (۱۸۷)

همین روایت اضافه کرده که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود:

- یا علی، مردم مکه به تو آسیبی نمی‌رسانند تا به مدینه نزد من آیی، پس امانات مرا در جلو انظار مردم به صاحبانش برسان، و من فاطمه دخترم را به تو و او را به خدا می‌سپارم، و از او می‌خواهم که شما را حفظ کند. سپس فرمود:

- برای خودت و برای فاطمه‌ها و برای هر کس که بخواهد با تو هجرت کند، راحله و مرکب خریداری کن! هجرت کنندگان با علی علیه‌السلام فاطمه دختر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، فاطمه بنت اسد مادر علی علیه‌السلام، فاطمه دختر زبیر بود.

علی به یاد آن شب شعر می‌سراید!

علی علیه‌السلام به یاد آن شبی که در بستر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله خوابیده بود، و به یاد آن سه شبی که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در غار بود، این اشعار را سرود:

- با جان خود حفظ کردم، بهترین کسی را که بر زمین قدم نهاد! بهترین کسی را که

(۱۸۸) تاریخ صدر اسلام

دور خانه کعبه و حجر اسماعیل طواف کرد، محمد! وقتی ترسید مبادا نیرنگی به او بزنند، پروردگار ذوالجلال من او را از مکر دشمن حفظ کرد، من در بسترش خوابیدم، و مراقب دشمنان بودم که کی مرا پاره پاره می‌کنند، در حالی که خود را برای کشته شدن و اسیر گشتن آماده کرده بودم، رسول خدا در غار با ایمنی و آرامش بیتوته کرد، آری، در غار و در حفظ خدا و پوشش او بود! سه روز ایستاد، و آن‌گاه برایش مهار شد شترانی پلید پسا، شترانی که به هر سو راه می‌افتادند، و بیابان را قطع می‌کردند! (۱)

۱- المیزان ج: ۱۷، ص: ۱۰۵.

علی به یاد آن شب شعر می‌سراید! (۱۸۹)

(۱۹۰)

فصل پنجم: هجرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله

آغاز هجرت به سوی مدینه

«إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْهُمَا فِي الْغَارِ!» (۴۰ / توبه)

این آیات آن برهه از تاریخ اسلام را بیان می‌کند که تاریخ هجرت از آن لحظات آغاز می‌گردد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بی‌یار و بی‌کس از مدینه بیرون آمده بود و دشمنان قصد جاننش کرده بودند، ولی خداوند متعال با جنودی که برای کسی قابل رؤیت نبود یاری‌اش فرمود.

(۱۹۱)

- «اگر شما مؤمنین او را یاری نکنید، باری خداوند یاری خود را نسبت به او هویدا ساخت، و همه به یاد دارید در آن روزی که

احدی یاور و دافع از او نبود، و دشمنان بی‌شمار او با هم یکدل و یک جهت برای کشتنش از هر طرف احاطه‌اش کردند، و او ناگزیر شد به این که از مکه بیرون رود، و جز یک نفر با او نبود، در آن موقعی که در غار جای گرفته و به همراه خود می‌گفت: لا تَحْزَنْ!

- از آن چه می‌بینی اندوهناک مشو که خدا با ماست! و یاری به دست اوست! در آن موقع خدا چگونه یاری‌اش کرد، و "سکینت" خود را بر او نازل، و او را با لشکریان نامرئی که به چشم شما نمی‌آمدند، تأیید فرمود، و کلمه آنان که کفر ورزیدند - یعنی آن حکمی را که بر وجوب قتل او صادر کردند، و دنبالش دست به اقدام زدند - خنثی و مغلوب نمود. آری، کلمه خدا - یعنی آن وعده نصرت و اظهار دین و اتمام نوری که به پیغمبرش داد - غالب و برتر است! و خدا عزیز و

(۱۹۲) تاریخ صدر اسلام

مقتدری است که هرگز مغلوب نمی‌گردد، و حکیمی است که هرگز دچار جهل نمی‌شود، و در اراده و فعلش دچار خبط و اشتباه نمی‌شود!

مقصود از «غاری» که در آیه اشاره شده غار حرا نیست، بلکه غاری است در کوه ثور که در چهار فرسخی مکه قرار دارد. مقصود از «همراه» که در آیه اشاره رفته، بنا بر قول قطعی «ابوبکر» است. مقصود از بیان «لا تَحْزَنْ» حزن و اندوهی است که از ترس ناشی می‌شود، یعنی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به همراهش ابوبکر گفت:

- «از ترس تنهایی و غربت و بی‌کسی ما، و فراوانی و یکدلی دشمنان من، و این که مرا تعقیب کرده‌اند، غم مخور! که خدای سبحان با ماست، او مرا بر دشمنان یاری می‌دهد!»

مقصود از «سکینت» در آیه، این است که خداوند سکینت خود را بر رسول گرامی

آغاز هجرت به سوی مدینه (۱۹۳)

خود نازل، و رسول خویش را به جنودی که دشمنان نمی‌دیدند، تأیید فرمود، و آن جنود دشمنان را از راه‌های مختلفی از وی دفع می‌کردند، و آن راه‌های مختلف همان عواملی بود که در انصراف مردم از وارد شدن در غار و دستگیر کردن آن جناب مؤثر بود. (۱)

جزئیاتی از هجرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله

در چگونگی خروج رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله از مکه به طرف غار ثور، از مجموع روایات اسلامی، چنین برمی‌آید که: (شبی که قریش قصد جان پیامبر اکرم را کرده بودند و شبانه به خوابگاه آن حضرت حمله بردند و علی علیه‌السلام را در بستر آن جناب یافتند، صبحگاهان به جستجو و تعقیب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرداختند. روایت زیر نشان می‌دهد که

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۱۴۱.

(۱۹۴) تاریخ صدر اسلام

قبل از حمله به خوابگاه آن حضرت، جوانان مسلح قریش اطراف خانه آن حضرت را محاصره کرده و در نظر گرفته بودند، و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از میان آنان رد شده و به طرف خارج از شهر حرکت کرده است. چگونگی این جریان را روایت زیر بیان می‌کند:

خروج از محاصره قریش

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی از منزل بیرون آمد که قریش درب خانه آن جناب نشسته بودند، لاجرم مشتی از ریگ زمین برداشت و بر سر آنان پاشید، در حالی که می‌خواند: «يَسَا وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ... تا آخر». آن گاه از میان آنان گذشت. یکی از آن

میان گفت: منتظر چه هستید؟ گفتند: منتظر محمدیم! گفت: به خدا قسم او از میان شما عبور کرد و رفت! گفتند: به خدا قسم ما او را ندیدیم! آن گاه برخاستند، در حالی که خاک‌ها را از سر خود تکان می‌دادند. به خوابگاه آن حضرت حمله بردند و او را نیافتند.

خروج از محاصره قریش (۱۹۵)

همراهی ابوبکر

بعد از آن که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شبانه از خانه بیرون آمد، ابوبکر دید که آن حضرت از شهر بیرون می‌رود، لذا به دنبالش راه افتاد. صدای حرکت ابوبکر به گوش رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و ترسید که مبادا یکی از دشمنان باشد که در جستجوی اوست. وقتی ابوبکر این معنا را احساس کرد، شروع کرد به سرفه کردن. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله صدای او را شناخت و به خاطر او ایستاد تا برسد. ابوبکر به دنبال آن جناب بود تا به غار رسیدند.

تعقیب تا غار

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با ابوبکر به غار ثور رفتند و داخل آن شدند. پس از ورود ایشان عنکبوت‌ها تار به تار در آن غار تنیدند.

صبحگاهان قریش به جستجوی آن حضرت برخاستند، و نزد مردی قیافه‌شناس از

(۱۹۶) تاریخ صدر اسلام

قبیله «بنی مدلج» فرستادند. او جای پای آن حضرت را از در منزلش گرفت و هم‌چنان پیش رفت تا به در غار رسید. دم در غار درختی بود. مرد قیافه‌شناس گفت: مرد مورد نظر شما از این جا تجاوز نکرده است. در این جا بود که ابوبکر در اندوه شد، و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

– غم مخور که خدا با ماست!

وقتی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن شب وارد غار شد، خداوند درختی را به امر خود در برابر روی پیغمبرش رویانید، به طوری که به کلی آن حضرت را از چشم بینندگان پوشانید، و عنکبوت را دستور داد تا دم غار در برابر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تار تنید، و با تارهای خود آن جناب را از بینندگان مستور ساخت، و دو کبوتر وحشی را دستور داد تا در دهانه غار بایستند.

جوانان قریش که هر یک از دودمانی بودند با چوبدستی‌ها و شمشیرها و

تعقیب تا غار (۱۹۷)

چماق‌ها پیدا شدند و هم‌چنان نزدیک می‌شدند تا آن جا که فاصله‌شان با آن جناب بیش از چهل ذراع نماند.

در آن میان یکی از ایشان به عجله نزدیک شد، و نگاهی به در غار انداخت و برگشت. بقیه نفرات پرسیدند چرا داخل غار را جستجو نکردی؟ گفت: من یک جفت کبوتر وحشی در دهانه غار دیدم و فهمیدم که معقول نیست کسی در غار بوده باشد. یکی دیگر گفت: این تار عنکبوتی که من می‌بینم این قدر قدیمی است که گویا قبل از تولد محمد در این جا تنیده شده است!

اقامت در غار تا حرکت به مدینه

رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و ابوبکر سه روز تمام در غار بودند، تنها علی بن ابیطالب علیه‌السلام و عامر بن فهیمه با ایشان ارتباط داشتند. عامر برایشان غذا می‌آورد، و علی علیه‌السلام تجهیزات سفر را فراهم می‌نمود.

(۱۹۸) تاریخ صدر اسلام

علی علیه‌السلام سه شتر از شتران بحرین خریداری کرد و مردی دلیل و راهنما برای آنان اجیر کرد. پس از آن که پاسی از شب گذشت، علی علیه‌السلام شتران و راهنما را بیاورد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ابوبکر هر یک بر راحله و مرکب خویش سوار شدند و به طرف مدینه حرکت کردند، در حالی که قریش به هر سو در جستجوی آن جناب شخصی را گسیل داشته بودند.

پیام رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سه روز در آن غار بماند و بعد از سه روز خدای تعالی اجازه مهاجرتش داد، و فرمود: ای محمد! از مکه بیرون رو که بعد ابیطالب دیگر تو را در آن یآوری نیست!

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از غار بیرون آمد، و در راه به چوپانی از قریشیان برخورد که او را «ابن اریقط» می‌گفتند. حضرت او را نزد خود طلبید و فرمود:

پیام رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام (۱۹۹)

- ای ابن اریقط! من می‌خواهم تو را بر خون خود امین گردانم، آیا حاضر هستی به این امانت خیانت نکنی؟ عرض کرد:
- در این صورت، به خدا سوگند، تو را حراست و حفاظت می‌کنم، و احدی را به سوی تو دلالت و راهنمایی نمی‌کنم. اینک بگو بینم قصد کجا داری ای محمد؟ حضرت فرمود:

- به طرف یثرب می‌روم! گفت: حال که بدان طرف می‌روی، راهی به تو نشان می‌دهم که احدی آن راه را بلد نیست. فرمود:
- پس به نزد علی رو، و به وی بشارت بده که خداوند به من اجازه مهاجرت داد! اینک اسباب سفر و مرکب برایم آماده ساز!
ابوبکر هم گفت: نزد اسماء دخترم برو و به وی بگو برای من دو تا مرکب و زاد راه فراهم کند، و داستان ما را به عامر بن فهیره اعلام بدار! (عامر بن فهیره قبلاً از غلامان ابوبکر بود که بعداً اسلام آورده بود). و به وی بگو دو راحله مرا با مقداری زاد راه بردارد و بیاورد.

(۲۰۰) تاریخ صدر اسلام

ابن اریقط نزد علی علیه‌السلام آمد و داستان را به عرضش رسانید. علی بن ابیطالب علیه‌السلام زاد و راحله را برای آن حضرت فرستاد. عامر بن فهیره هم زاد و دو راحله ابی‌بکر را آورد.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از غار بیرون آمد و سوار شد. ابن اریقط آن جناب را از راه نخله که در میان کوه‌ها به سوی مدینه امتداد داشت، حرکت داد، و هیچ جا به جاده معمولی برخوردند، مگر در قدید که در آن جا به منزل «ام معبد» در آمدند.

حوادث بین راه مدینه

سُراقه بن جُعشم از مکه به قصد کشتن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بیرون آمد، و او را تعقیب کرد، شاید با کشتن آن حضرت در میان قریش افتخاری به دست آورد. هم‌چنان در تعقیب بود تا آن جناب را پیدا نمود، و آن قدر نزدیک شد که دیگر خاطر جمع شد به هدف خود رسیده است، و لکن به طور ناگهانی چهار پای اسبش به زمین فرو رفت و به کلی در زمین پنهان شد.

حوادث بین راه مدینه (۲۰۱)

سُراقه بسیار تعجب کرد، زیرا می‌دید زمین آن جا زمین نرمی نیست که پای اسب فرو رود، آن هم تا شکم، بلکه اتفاقاً زمین بسیار سختی است، فهمید که این قضیه یک امر آسمانی است، (و اگر دیر بجنبد ممکن است خودش هم فرو رود)، لاجرم فریاد زد:

- ای محمد! از پروردگارت بخواه اسب مرا رها کند، و من ذمه خدا را به گردن می‌گیرم، که احدی را به راهی که در پیش

گرفته‌ای، راهنمایی نکنم، و نگویم که من محمد را کجا دیده‌ام!

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دعا کرد و اسب او به آسانی رها شد که گویی پاهایش را با یک گره جوی بسته بودند. این سراقه مردی بسیار زیرک و دوراندیش بود، و از این پیش‌آمد چنین احساس کرد که به زودی برایش پیش‌آمد دیگری روی خواهد کرد، لذا به رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کرد که یک خط امان برایش بنویسد، آن جناب هم وی را امان‌نامه

(۲۰۲) تاریخ صدر اسلام

داد و او برگشت.

استقبال مدینه از رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله

انصار از بیرون آمدن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از مکه خبردار شده بودند، و در انتظار رسیدنش دقیقه شماری می‌کردند، تا آن‌که در محله «قبا» (در آن نقطه‌ای که بعداً مسجد قبا ساخته شد)، او را بدیدند، و چیزی نگذشت که خبر ورودش در همه شهر پیچید، و مرد و زن خوشحال و خندان به یکدیگر بشارت‌گویان، به استقبالش شتافتند! (۱)

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۱۶۰. روایات اسلامی.

استقبال مدینه از رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله (۲۰۳)

(۲۲۱)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه‌السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم‌السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه‌السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن

منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

(الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
(ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
(ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
(د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

(ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
(و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
(ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
(ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

(ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
(ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسين عليه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بَدان، نگاه می دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

گامی



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹